وقف کتابخانه عمومی حضرت آیة الله العظمی مرعشی نجفی قم - ایران

کتاب کفایت الانام فی شرح تبصرة العوام است بنقل صحیح

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الواحد الغنی المختص بالوحدانیة وصلوات الله وسلامه علی محمد وآله خیر البریة وسلم تسلیما بدانکه چون این کتاب تبصرة العوام جمع کردیم کسانی بسیار او را حاصل کردند وبجد بدان عمل کنند وکتابی دیگر نبود اندر فقه بپارسی که عوام را داعی بود یا از آن تا بعبادت مشغول شدندی واز حد معصیت ونافرمانی بیرون شدندی وعلم وشرایط طاعت حاصل کردندی وچون چنین بود ترتیب این کتاب را بهشتاد ودو باب است

۲

باب هشتاد و نهم در ذکر دیتهای اعضا چون چنین بود جمع کردیم این کتاب مهم ترین عبادتها بوده چنانکه غیبت جمع کردیم و گفتیم که سخن گفتن اندر غیبت امام علیه السلام از مهم ترین سخنهاست و نام این کتاب کفایة الانام وهو شرح تبصرة العوام و چون ایشان را معلوم شد زیادت ازان طلب کردند کتاب مرشد و شرح المسترشد تالیف کردیم شرح اصول تبصرة العوام آنکه بعد از ما خواستند جمع کردن فقهی هم بپارسی شرح فقه تبصرة العوام ما ایشان را اجابت کردیم و قصد بایجاد و تصنیف این کتاب ازانکه خواندن بسیار دیدیم عوام را اندر ان و کتاب دیگر نبود اندر فقه بپارسی که عوام را داعیه بود تا بعبادت مشغول شوند و از حد معصیت و نافرمانی بیرون نشوند و علم و شرایط طاعت حاصل کنند چون چنین بود واجب گردید جمع کردن کتاب کز اهم ترین عبادت بود چنانکه مسئله غیبت جمع کردیم و گفتیم که سخن گفتن اندر غیبت امام بهترین سخنهاست و نام این کتاب را کفایه آن نام وهو شرح تبصرة العوام نام نهادیم هر که این کتاب و کتاب مرشد و شرح المسترشد حاصل کند او مستغنی گردد اندر اکثر اعتقاد و توفیق از خدای تعالی خواهیم بجمع کردن این کتاب انه ولی الکفایة وهو علی کل شیء قدیر

باب الاول در حکم آبها

بدانکه آبها بر دو وجه بود آب مضاف و آب مطلق اما آب مضاف چون آب گلاب و آب باقلا و آب میوه و آب انگور و مثل این آبها وضو کردن و غسل کردن و نجاست پاک کردن بهیچ حال اگرچه این آبها پاک بود اما استعمال کردن اندر شربت و بردی کردن

والله

و اندر داروها کردن روا باشد و چون این آبها پلید باشد روا نباشد اندر هیچ چیز استعمال مگر که هلاک خواهد شد از تشنگی آنگاه روا باشد که چندانی ازان آب بخورد که جانش بماند و دیگر وجه ازان آب مطلق بود و آن آب روان بود و آب ایستاده و آب روان پاک بود و پاک کننده مادام که از نجاستی طعم یا بوی یا لون نگردانیده باشد اگر بگردانیده بود پلید باشد اما آب چاه پاک بود تا نجاستی اندرو نیفتاده باشد و اگر اندروی نجاستی افتد کم از کری بود و حد کر شش من بود و سه وجب و نیم بالا و سه وجب و نیم پهنا و سه وجب و نیم عمق دارد اگر پر باشد پاک باشد و اگر کری باشد یا زیاده پلید نشود آب بدان نجاست مگر که طعم یا لون یا بوی او بگردد از ان نجاست آنکه پلید بود اما آب چاه پاک بود تا نجاستی در وی نیفتد و اگر نجاستی در وی واقع شود مثل شراب و فقاع و مست کننده و خون حیض و استحاضه و نفاس و سگ و خوک و اشتری که بمیرد در چاه و هر نجاستی که در چاه افتد و آبرا تغییر کرده آن آب چاه را جمله بباید کشید و اگر نتوان چهار مرد از وقت صبح بنوبت همی کشند تا وقت آفتاب فرو شدن و اگر گاوی یا خری یا مانند آن در چاه میرد شش من آب باید بباید کشید و اگر گربه یا سگی یا خوکی یا دد یا ماهی یا مانند آن در چاه میرد چهل دلو بباید کشید و اگر موش اندران چاه میرد و از هم فرو نشده باشد سه دلو بباید کشید و اگر از هم فرو شده باشد هفت دلو بباید کشید و از مرغ و خروس بباید کشید و از بول کودک که غذا نخورده بود سه دلو و اگر غذا خورده بود هفت دلو بکشند و از بول مرد چهل دلو بکشند و از بول غذا نخورده و از گنجشک یک دلو

بباید کشید و اگر عذره خشک بود و خون اندکی ده دلو باید
کشید و اگر کژدم و مار و وزغ سه دلو باید کشید و اگر جنبی
در آن چاه شود هفت دلو بکشند و اگر آدمی در چاه میرد هفتاد
دلو باید کشید و اگر آبی را آفتاب گرم کرده باشد مکروهست
بدان وضو کردن و غسل کردن که رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده
که هر که بدان آب وضو کند و غسل برص و سپیدی بروی پدید
آید و آب گرمابه پاک بود مادام که از پایره همی آید و اگر همیشه
از پایره نمی آید و کری آب بود اندر حوض هم پاک بود و اگر کمتر
بود هم روا باشد مادام که تا جهودی یا گبری یا ترسایی یا مشرکی
یا دشمنی از دشمنان آل محمد دست در آنجا نکند و نجاستی
در آنجا نیفتد مگر آنکه پلید شود و پس خورده مؤمن پاک بود و پس
خورده اسپ و اشتر و آنچه گوشتش حلال بود پاک بود و گفته اند
که ادرار کره هر چیز پاک بود والله اعلم بالصواب

باب دوم

اندر آداب پیش از طهارة چون خواهد که اندر طهارة جای
شود پای چپ فراپیش نهد و بگوید بِسْمِ اللّٰهِ وَبِاللّٰهِ مِنَ الرِّجْسِ
النَّجِسِ الْخَبِیثِ الْمُخْبِثِ مِنَ الشَّیْطَانِ الرَّجِیْمِ این سنت است و چون
بقضا حاجت بنشیند فریضه بود که روی و پشت با قبله نکند مگر آن
موضع که چنان ساخته باشند که بر نتوان گشت و سنت باشد
که روی و فرج آفتاب و ماه و باد نکند و نجاست در آب ایستاده
و آب روان و زیر درختان میوه دار و اندر میان سرایهای
و اندر جایی که لعنت کنند و در راه گذرها که جای مسلمانان
است و بجی شوند و اندر کاروان گاه و اندر سوراخ حیوانات

اعوذ بالله

بول

بول و غایط نکند و اندر هوا نکند و این جمله سنت بود و اندر خلا
سخن نگوید مگر ذکر خدای تعالی و از برای ضرورت و مسواک نکند
و طعام و شراب نخورد و سنت است که سر بپوشد و چون از قضا
حاجت فارغ شود و استبرا کند و دست بر موضع نحو مالد تا از بن قضیب
سه بار آنگاه استنجا کند که فریضه بود و اگر چنان بود که غایط
از موضع نحو فراتر شده باشد جز به آب استنجا نشاید کردن
و اگر فراتر نشده باشد بر کلوخی یا پنبه یا کلوخی یا سنگی و غیر
استنجا کند و اگر جمع کند میان آب و کلوخ یا آب فاضلتر
بود به سه سنگ استنجا کند و اگر پاک نشود زیادت و برگین
و استخوان و دست راست استنجا کردن نشاید و بدست چپ
نیز استنجا نکند گاهی که در وی خاتم نام خدای تعالی یا نام پیغمبر
خدای تعالی یا نام ائمه علیهم الصلوة والسلام باشد و در حال
استنجا بگوید که سنت است اللّٰهُمَّ حَصِّنْ فَرْجِی وَاعْفِهِ وَاسْتُرْ عَوْرَتِی
وَحَرِّمْنِی عَلَی النَّارِ وَوَفِّقْنِی لِمَا یُرْضِیکَ عَنِّی یَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِکْرَامِ
و چون استنجا فارغ شود دست راست بشکم فرو مالد و بگوید
اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی أَمَاطَ عَنِّی الْأَذَی وَهَنَّأَنِی طَعَامِی وَشَرَابِی
مِنَ الْبَلْوَی و سنت است که چون از طهارة جای بیرون
آید پای راست فراپیش نهد و بگوید که اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی رَزَقَنِی
مَا اغْتَذَیْتُ وَعَرَّفَنِی لَذَّاتِهِ وَأَبْقَی فِی جَسَدِی قُوَّتَهُ وَأَخْرَجَ
عَنِّی أَذَاهُ یَا لَهَا نِعْمَةً یَا لَهَا نِعْمَةً یَا لَهَا نِعْمَةً لَا یَقْدِرُ الْقَادِرُونَ
قَدْرَهَا و سنت است که ظرف آب را بدست راست نهد و بگوید
أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّیْطَانِ الرَّجِیْمِ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی

جعل الماء طهوراً ولم يجعله نجساً آنکه دست از حدث و بول و خواب
يکبار و از حدث غايط دو بار آنکه کفی آب در دهن کند سه بار بگويد
اللهم لقني حجتي يوم القاك واطلق لساني بذکرک وشکرک
آنگاه کفی آب برگيرد و سه بار آب در بينی کند و بگويد اللهم
لا تحرمني طيبات الجنان واجعلني ممن يشم ريحها
وروحها وريحانها وطيبها آنگاه نيت را بدل بينديشد
اتوضوء لرفع الحدث لاستباحة الصلوة لوجوبه قربة الی الله
بپارسی چنين گويد که وضو ميکنم فريضه رفع حدث را
استباحة نماز را قربة الی الله تعالی آنگاه کفی آب برگيرد و روی
بشويد از رستنگاه موی سر تا سر زنخدان بدرازا و پهنا چندانکه
قشراغ و ميانين بر آن بگردد آنگاه يکبار دیگر بشويد همچنين
و بگويد اللهم بيض وجهي يوم تبيض فيه الوجوه ولا تسود
وجهي يوم تسود فيه الوجوه آنگاه کفی آب برگيرد و دست
راست بشويد دو بار و بگويد اللهم اعطني کتابي بيميني والخلد
في الجنان بيساري وحاسبني حساباً يسيراً واجعلني
ممن ينقلب الی اهله مسروراً آنگاه دست چپ بشويد و بگويد
اللهم لا تعطني کتابي بشمالي ولا من وراء ظهري
ولا تجعلها مغلولة الی عنقي واعوذ بك من مقطعات
النيران آنگاه بدان آب که بر دستش باقی مانده باشد مسح سر
کند از رستنگاه سر سه انگشت بهم باز نهاده و آب نو برنگيرد
و مسح سر و مسح پايها و در حال مسح بکشد و بگويد اللهم غشني
برحمتك وبركاتك وعفوك وعافيتك آنگاه بدان

که از طرف مرفق تا سر انگشتان و دیگر بار چنین هم بشوید دست چپ را

آب

6

آب باقی تری که بر دستش مانده باشد کف دست انگشتان پای
تا بکعب مسح کند و بگويد اللهم ثبت قدمي علی الصراط المستقيم
يوم تزل فيه الاقدام واجعل سعيي فيما يرضيك عني
يا ذا الجلال والاکرام و کعب آن بند بود که از پشت پای
و چون از وضو فارغ شود بگويد اللهم اجعلني من
التوابين واجعلني من المتطهرين واجعلني من
عبادك الصالحين الذين لا خوف عليهم ولا هم
يحزنون اللهم اني اسئلك تمام الوضوء وتمام الصلوة
وتمام رضوانك وصلی الله علی محمد و آله اجمعين الطيبين
الطاهرين حضرت امير المومنين علی عليه الصلوة والسلام
گفت که هر کس که چنين وضو کند که یاد کرده شد و بگويد آنچه
بيان کرده شد حضرت حق تعالی بهر قطره آب که از وضوی
وی میچکد فرشته بيافريند تا روز قيامت از برای وی
استغفار میخواهد و تسبيح و تهليل و تکبير ميگويد و ثواب وی جمله
آن او باشد و نيز فرموده حضرت رسالت پناه محمد صلی الله
عليه و آله و سلم که هر بنده که چنين که فرموده شد آب در دست خود
کند و وضو کند هر گناه که بدست خود کرده بود فرو ريزد و چون
روی بشويد هر گناه که بچشم و دهن کرده بود فرو ريزد و چون
دست راست و دست چپ بشويد هر چه بدان دو دست کرده
بود فرو ريزد و چون مسح سر و مسح پايها کند و هر گناه که بسر
و پايها کرده بود فرو ريزد و بدانکه روی شستن و هر دو دست
شستن فريضه بود و دوم بار سنت بود و سيم بار بدعت بود

بود و مسح سر و پای یکبار فریضه بود و دوم بار بدعت
بود و مسح نیت اندر وضو ترتیب موالات بوضو باز پس
نشکستن اندر دست شستن و مسح کردن این جمله فریضه بود
و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام میفرماید هرکه چنین وضو
کند و بروی خشک نکند از وضو وی سه خیرات حسنه بنویسند
و اگر خشک کند یک حسنه بنویسند والله اعلم و اعظم و احکم
باب سیوم در آنچه وضو را باطل کند یازده چیزست پنج موجب وضو
و پنج موجب غسل اما آنچه موجب وضو بود بول و غایط و باد
و خواب که بر گوش و چشم غلبه کند و هرچه عقل را زایل کند
اندیوانگی و مستی و بیهوشی و استحاضه که اندک باشد و اما
آنچه موجب غسل بود انزال منی و جمع الجنابات و جنابت
و حیض و استحاضه بروجهی و دست بر مرده باز نهاده
پیش از آنکه بشویند و سرد شده این جمله وضو را ناقض کند
و غسل واجب باشد باب چهارم در احکام جنابت
بدو چیز بود بیرون آمدن منی شهوت یا غیر شهوت
اندر خواب یا بیداری اندر جمله حالها و التقاء الختانین اگرچه
انزال نبود و چون جنابت رسد اندر مسجد نشود الا براه
گذاری و چون ضرورت بود و هیچ چیز در مسجد و سوره الم سجده
و حم سجده و والنجم و اقرا باسم ربک بنخواند روا باشد اگر
ضرورت افتد از سورتها دیگر برخواند و دست فرا کتاب
قرآن نکند روا بود که دست باطراف و اوراق قرآن
کند و هرچه نام خدای تعالی و نام رسول خدا و نام ائمه

صلوات الله علیهم اجمعین بر انجا نوشته باشد دست بدان
نکند و اکل و شرب اندر جنابت مکروه باشد چون مضمضه
و استنشاق کند و آنکه طعام و شراب بکار برد و خفتن پیش از
وضو و خضاب کردن در حال جنابت مکروه باشد
و چون خواهد که غسل کند استبرا باید کرد و بیک که فریضه
بود اگر نکند بعد از غسل اگر تری بیند دیگر بار بر وی واجب
باشد غسل کردن و اگر بول پیش از این جهد کند اگر بعد از آن
تری بیند بر وی هیچ چیز نباشد آنگه دست بشوید
سه بار و خویشتن را بشوید و موضع نجاست نیک بشوید آنگاه
مضمضه و استنشاق کند سنت است و این کلمه بگوید که اَغْتَسِلُ
لِدَفْعِ الْحَدَثِ لِاِسْتِبَاحَةِ الصَّلٰوةِ لِوُجُوبِهٖ قُرْبَةً اِلَى اللّٰهِ و بپارسی
چنین گوید که غسل جنابت میکنم و رفع حدث میکنم و استباحت
نماز برای آنکه واجبست قربة الی الله آنگه بسه آب سر و روی
و گردن بشوید و جمله مویها که کند آنگاه بسه آب یا زیاده از
دوش تا بپای بشوید آنگاه از دوش چپ تا پای بشوید بسه آب
یا زیاده و اگر آب بزیر پای نرسیده باشد پای نیز بشوید
و بگوید اَللّٰهُمَّ طَهِّرْ لِيْ قَلْبِيْ وَاشْرَحْ لِيْ صَدْرِيْ
وَاَجْرِ الْخَيْرَ بِلِسَانِيْ وَاجْرِ مِدْحَتَكَ وَالثَّنَاءَ عَلَيْكَ
اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ لِيْ طَهُوْرًا وَشِفَاءً وَنُوْرًا اِنَّكَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ
رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که هرکه مقاربت کند با اهل
خود هفتاد هزار فرشته بالها بر وی گسترانند و رحمت بر وی
فرود آید و چون غسل کند بهر قطره آب غسل وی خانه در

کہ واجبست و

از بهر وی بنا کند و بدانکه نیت و ترتیب در غسل فریضه بود
چنانکه یاد کردیم و موالات واجب نبود بلکه سنت بود و اگر
نیت کند بدانکه سر آب فرو برد کفایت بود و ترتیب از وی
بیفتد و اگر در زیر ناودان باران بنشیند و غسل کند
روا باشد و تمامترین آبی که اندر غسل بکار برد صاعی
باشد یا زیاده و در حال ضرورت چنانکه روغن اندر مالد روا باشد

باب پنجم اندر یاد کردن حیض حایض آن باشد که نشان
از خون همی بیند که با سیاهی زند و بگرمی بیرون می آید
چون چنین بیند هرچه بر جنابت رسیده بیند حرام باشد بر حایض
روا نبود و اگر مقاربت کند با وی در حال حیض یکدینار
زر بکفارت بباید دادن اگر در میانه حیض بود نیم
دینار و اگر در آخر حیض دانگی و نیم و تعزیر امام نیز
لازم بود و آن بیست و پنج تازیانه بود و بر حایض واجب بود
قضای روزه و قضای نماز واجب نبود و کمترین حیض
سه روز باشد و زیاده از ده روز و اگر روزی یا دو روز
نشان بیند و تا ده روز نه بیند آن حیض نباشد بر
وی واجب باشد قضای نماز و بیشترین ده روز باشد
و اگر زیاده از ده روز نشانه بیند مستحاضه بود و غسل
حیض چون غسل جنابت بود اما در غسل جنابت
وضو نباید کرد و در غسل حیض وضو باید کرد و چون
خواهد که غسل کند استبرا کند و اگر نشانی بیند و اندر ده
روز پاک نشده باشد مستحاضه بود و مکروه بود حایض را

خضاب

خضاب کردن و جنب و غیره

باب ششم در یاد کردن مستحاضه

والله اعلم بالحکم

فراج مستحاضه آن بود که نشانی همی بیند زرد و سرد و آب
و یا اگر بیرون می آید و تا بعد از ده روز از حیض زیاده
نشان بیند آنرا نیز مستحاضه بود و حکم مستحاضه حکم پاک بود
و از وی هیچ بود نماز و روزه و وی حلال باشد شوهر
وی را با وی مقاربت کردن و چون شرایط استحاضه بجای
آورد و اگر چنان بود که نشان اندک بیند بر نیت بوده
بناید واجب باشد بر وی وضو کردن هر نماز برا و نیت
و رکوه بدل کردن و اگر نشان بر پنبه بدید آید واجب
باشد نماز بامداد او را غسل کردن و نمازها دیگر را وضو
باید کردن و پنبه و رکو بدل کردن و اگر آن نشان
زیادت بود که بر پنبه برود بر وی واجب باشد اندر شب
غسل کردن و نماز پیشین تاخیر کردن تا آخر وقت و
غسل کند و نماز پیشین و نماز دیگر با هم بگذارد و غسل کند نماز
شام و نماز خفتن را نماز شام تاخیر کند تا آخر وقت و نماز
خفتن در اول وقت و بیک غسل و غسل کند نماز شب و نماز
بامداد را اگر مستحاضه را عادتی بود اندر حیض بر عادت
خود برود و اگر عادتش بگردد و چون دم حیض بیند نماز
و روزه دست بدارد و چون دم استحاضه بیند یا نتواند
کرد اندر هر ماهی هفت روز نماز و روزه دست بدارد
و باقی روزها احکام استحاضه بجای همی آرد و اگر چنان
بود که ابتدا بود که حیض افتاده بود و از پیش هرگز نبوده باشد

احکام استحاضه بجای آورد و اگر دم حیض از دم استحاضه جدا

و بر آنکه استحاضه شود صفت دم اعتبار کند اگر بصفت
حیض بود حایض بود و اگر بصفت استحاضه بود مستحاضه
بود و اگر بدین بنداند بر عادت زنان اهل بیت خویش
عمل کند و اگر از ایشان نیز نباشد و یا مختلف عادت باشند
اندر هر ماهی هفت روز نماز و روزه دست بدارد و با
روزها احکام مستحاضه بجای می آرد و نماز همی کند و روزه
همی دارد اما زاج آن باشد که کودک آید و اگر چه تمام نبود
آن کودک و نشان همی بیند حکم وی حکم حایض بود الا
جمله احکام از آنکه بیشترین حد زاجی ده روز باشد اما
کمترین زاجی را حدی نیست و ممکن بود که اندر حال پاک
گردد و چون چنین بود بر وی واجب باشد غسل کردن
و اگر پاک نگردد تا ده روز بنشیند اگر پاک شود غسل کند
و اگر نشود احکام مستحاضه بجای آرد و غسل مستحاضه
و زاجی و حایض و جنابت رسیده و کسی دست فرا
مرده سود کرده باشد بعد از آنکه
آدمی سرد شده باشد و نشسته و باشند این جمله یکسان
باشد الا آنکه اندر غسل جنابت وضو نباید کرد و اندر دیگر
غسلها وضو باید کرد

باب هفتم در یاد کردن غسلهای سنت

غسل روز آدینه و غسل شب نیمه ماه رجب و روز
بیست و هفتم رجب و غسل شب نیمه شعبان و غسل اول
شب از ماه رمضان و شب هفدهم و شب نوزدهم و شب بیست
و یکم و شب بیست و سیم و غسل شب عید فطر و غسل روز عید
اضحی و غسل احرام و غسل شدن اندر حرم مکه و غسل دخول مسجد حرام

وغسل

و غسل دخول کعبه و غسل دخول مدینه و غسل دخول مسجد
پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و غسل زیارتش و غسل زیارت
ایمه علیهم السلام و غسل روز غدیر و غسل روز مباهله و آن
بیست و چهارم ذی الحجه و غسل توبه و غسل مولود و غسل نماز
حاجت و غسل نماز استخاره و غسل کسی که نماز خسوف ترک کرده باشد
متعمدا و ماه و آفتاب و را تمام بگرفته باشد این جمله سنت
باشد اندرین غسلی ثوابی دیگرست اگر یاد کنیم دراز شود
اما بر جمله هر که از بهر فرمان خدای تعالی یکی از این بجای آرد
جمله گناهش محو شود و بیامرزد آن بنده که این فعل که مذکور کرده
شد انشاء الله تعالی

باب هشتم در یاد کردن تیمم روا باشد

الا که آب نیابد و طلب کند و اما آلت آب برکشیدن ندارد و یا
بهای آب ندارد و یا ما بترسد بر نفس و بر مال از استعمال آب
با این شرط تیمم روا باشد و روا نباشد تیمم الا آخر وقت که اگر
اول وقت تیمم کند یا پیش از وقت روا نباشد بدان تیمم نماز کردن
و تیمم روا نباشد الا بدانکه نام زمین بدان افتد باطلاق
چون خاک و کلوخ و سنگ و روا نباشد تیمم کردن بآرد
و اشنان و تریخ و خاکستر و مانند این و چون خواهد
که تیمم کند ببدل وضو باید کرد که استنجا کند بکلوخ و استبرا کند
و خویشتن را خشک کند آنگاه هر دو دست بر خاک زند
و بهم در مالد و بدان دو دست از رستنگاه موی پیشانی تا سر
بینی فرو مالد آنگاه دست چپ پشت دست راست را ببند
دست تا سر انگشتان بساید و بدست راست پشت دست چپ را

الله

نباید واین کفایت بود در تیمم وضو اما تیمم بدل غسل نیز
همچنین بود الا آن باشد که یکبار دست بر زمین نهند بکشید
دست بر زمین زند ... دیگر بار دست را و نیت واجب
باشد الله تیمم بدل بر اندیشد که این تیمم از بهر استباحه نماز
واجب قربة الی الله و نیت رفع حدث نکند از آنکه تیمم حدث
بر نخیزد و ترتیب واجب باشد در تیمم و چون تیمم کند بدین
شرط که یاد کردیم روا باشد و بر نماز کردن فریضه و نافله
و تیمم روا نباشد الا بعد از آنکه طلب کند از هر جانبی بمقدار از تیر
پرتابی اگر زمین درشت بود و اگر زمین نرم بود مقدار
دو تیر پرتاب و اگر تیمم بود بروی واجب شود این تیر هر چه وضو
نقض کند تیمم را نیز نقض کند و نیز یافتن آب که تواند که بکار برد
و تیمم نقض کند

باب نهم در شستن مردگان و کفن کردن

و رو بقبله کردن بدانکه مرده شستن فریضه است و باید که چون
آدمی را وفات رسد رویش بقبله کنند چنانکه باطن پایش
فرا قبله باشد و اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله
و اشهد ان علیا ولی الله و اقرار دادن بائمه و برا تلقین
کند تا اعتقاد را تجدید کند و کلمات الفرج را نیز تلقین کند که
لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم سبحان
الله رب السموات السبع و رب الارضین السبع و ما فیهن
و ما بینهن و ما فوقهن و ما تحتهن و هو رب العرش
العظیم و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین
و اگر جان کندن بروی سخت بود با آن موضع برند که آنجا

نماز

همی

نماز کردی یا آن موضع را و چون روح زایل شود چشمش
بر هم نهند و زنخدانش بر بندند و دست و پایش راست کنند
و یکی بنزدیک وی بنشیند و قرآن خواند و خدای را یاد کند
و آنگاه بکفن وی مشغول شوند و کفن فریضه لفافی باشد
و ازاری و پیرهنی و لفافی دیگر و خرقه که بدان زانوهاش
بهم باز بندند و عمامه سنت باشد و اگر مرده زنی باشد
لفافی دیگر و مقنعه و پستان بند سنت بود و کافور سیزده درم
سنگ و دو دانگ حاصل کند و اصل اندرین آنست که جبرئیل
علیه السلام رسول الله چهل درم سنگ کافور آورد و رسول
صلی الله علیه و آله و سلم قسمت کرد و قسمی باز گرفت از برای خود
و قسمی فاطمه علیها السلام داد و قسمی بامیر المومنین علی علیه السلام داد
و اگر نتوانند چهار مثقال و اگر نتوانند یک مثقال یا آنچه
توانند و باید سدر بنهند و بادرنگ و جریدتان بر کتفهای او کنند
و نیمی بنه
و تربت حضرت امام حسین علیه السلام بر لفافه و ازار و پیرهن
نویسند که یشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان محمدا رسول الله
و ان علیا ولی الله و ائمه من ولده ائمة الهدی الابرار و نام
هر امامی بتفصیل نویسند و اگر تربت امام حسین نیابند
بانگشت بنویسند و بسیاهی ننویسند و کفن کتان مکروه باشد
و از ابریشمین نشاید و آنچه آمیخته باشد با ابریشم حرام بود
و کفن باید که بنه مخصوص بود و چون خواهد که مرده بشویند
ولی آنکس یا آنکس که ولی فرماید تن شوی بنهد و مرده را
بر آنجا نهد روی بقبله همچنان که در حال وفات بود و سنت

آنست که دردن زير سقف بود و کوي بکنند تا آب مرده در آنجا
شود آنگاه باب اشنان و سدر مرده را استنجا کند آنگاه سر
مرده را با آب سدر بشويد سه بار آنگاه جانب راستش
با آب سدر بشويد سه بار آنگاه جانب چپ سه بار بشويد نخست
استنجا دهند وي را آنگاه سر و ريش بشويد با آب کافور سه بار آنگاه
جانب راستش بشويد با آب کافور سه بار و جانب چپ سه
بار بشويد آنگاه با آب پاک بشويد همچنين که با آب کافور
و سدر شست و دست بشکم مرده فرو مالد اندر شستن
اول و دوم اما در شستن سيم دست بشکم نمالد و بگويد در حال
شستن اسْتَغْفِرُ اللّٰهَ وَاَسْئَلُهُ العَفْوَ آنگاه مرده را خشک
کنند و آن خرقه که نهاده باشد برگيرد و بپندد در پيش وي
بنهد و بعد از آن که پاره دريده پراکنده باشد و بدان خرقه را
پايهاي مرده بهم محکم بان بندد تا هيچ نجاست از وي بيرون
نيايد آنگاه ازار فرو گذارند از زير ناف تا آنجا که برسد
آنگاه پيراهنش اندر پوشند و آن دو جريده فرا گيرد از
درخت خرما اگر يابد و اگر نيابد از درخت سدر و اگر
نيابد از هر درخت که سبز باشد و هر دو پاره پنبه در پيچد
و بر هر دو نويسد آنچه بر کفن نوشته باشد يکي بر جانب راست
و يکي در جانب چپ اما آن جانب راست بايد که بر پوست
مرده با فنهد و جانب چپ را بايد که بميان پيراهن و ازار
باشد و اصل اندرين جريده آنست که چون آدم عليه السلام
بدار دنيا آمد اندوهگين بود از خداي تعالى درخواست

تا وي را

تا وي را اندر دنيا نخلي بيافرينند تا او را انسي باشد و چون
بحال وفات رسيده وصيت کرد که پاره از آن در گور من
نهيد تا مرا انسي باشد اين سنت است آنگاه کافور فرا گيرد بر
مساجد وي نهند بر پيشاني و بر هر دو کف دست و بر هر دو
سر زانو و انگشتان پاي مرده و اگر کافور زيادت آيد بسينه اش
نهند آنگاه عمامه اندر بندند وي را و تحنيک الحنک بجاي آرند
و هر دو سر دستار بر پيش مرده فرو گذارند پس انگه لفاف
بپيچند وي را و هر دو طرف لفاف کرده بر بندند و بر جنازه نهند
و بمصلي برند و نماز کنند چنانکه بعد از اين ياد کنيم بايد هر که
بجنازه ميرود از پس جنازه رود و در پيش جنازه
نرود مگر ضرورت باشد و چون نماز کنند بگور برند و بالاي
گور ببالاي مرده بايد و لحد چندانی بايد که مرده راست
بنشيند و اگر لحد نبود روا بود و لحد فاضلتر بود و اگر مرده
بود جنازه را پايين گور نهند پس انگه گور رسد شود يا گيس
که ولي وي را فرا گيرد و سر مرده نخست بگور فرو برد و بگويد
بِسْمِ اللّٰهِ وَبِاللّٰهِ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ وَعَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ
وَآلِهِ اَللّٰهُمَّ اِيمَانًا بِكَ وَتَصْدِيقًا بِكِتَابِكَ هٰذَا مَا وَعَدَنَا اللّٰهُ
وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللّٰهُ وَرَسُولُهُ اَللّٰهُمَّ زِدْنَا اِيمَانًا وَتَسْلِيمًا
آنگاه مرده را بر جانب راست نهد و لفاف را بندها باز گشايد
و روي مرده بر خاک نهد بر جانب قبله و بگويد اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهَا
رَوْضَةً مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ وَلَا تَجْعَلْهَا حُفْرَةً مِنْ حُفَرِ النَّارِ
آنگاه چون مرده در گور نهاده باشند تلقين کند و تلقين بايد

و سه بار در گور نهند و اگر مرده زن بود جنازه پيش گور نهند

الحمد لله الذي لا يبقى الا وجهه ولا يدوم الا
ملكه كل شيء هالك الا وجهه له الحكم واليه تر
جعون يا عبد الله بن عبد الله هذا آخر يوم من
ايام الدنيا واول يوم من ايام العقبى اذكر العهد
الذي خرجت عليه من الدنيا الى دار الآخرة
شهادة ان لا اله الا الله وحده لا شريك له وان
محمدا عبده ورسوله وان عليا وليه ووصي
رسوله وبعده اولاده الحسن والحسين وعلي بن
الحسين ومحمد بن علي وجعفر بن محمد
وموسى بن جعفر وعلي بن موسى ومحمد بن
علي وعلي بن محمد والحسن بن علي
ومحمد بن الحسن صاحب الزمان صلوات الله
عليه وعليهم اجمعين ائمتك الهدى الابرار
يا عبد الله بن عبد الله اذا جاءك الملكان المقربان
الرسولان الكريمان من عند الله تعالى يسئلانك
عن ربك وعن نبيك وعن دينك وعن كتابك
وعن قبلتك وعن امامك لا تخف ولا تحزن
وقل في جوابهما بلسان الفصيح الله ربي ومحمد
نبيي والاسلام ديني والقرآن كتابي والكعبة
قبلتي وعلي امامي والحسن والحسين وعلي بن
الحسين ومحمد بن علي وجعفر بن محمد وموسى بن
جعفر وعلي بن موسى ومحمد بن علي وعلي بن محمد

والحسن

والحسن بن علي ومحمد بن الحسن صاحب الزمان
صلوات الله وسلامه عليه وعلى آبائه الطيبين الطاهرين
هم ائمتي وسادتي وقادتي وكبرائي وشفعائي
بهم اتوالى ومن اعدائهم اتبرا ثم اعلم يا عبد الله
ان الله تعالى نعم الرب وان محمدا نعم الرسول
وان عليا نعم الامام وان الموت حق والقبر
حق وسؤال منكر ونكير في القبر حق والبعث حق
والحشر حق والحساب حق والكتاب حق والميزان
حق والجنة حق والنار حق وان الساعة آتية
لا ريب فيها وان الله يبعث من في القبور هذا ما
وعدنا الله ورسوله وصدق الله ورسوله وما زادهم الا
ايمانا وتسليما اللهم صل وحدته وآنس وحشته وارحم
غربته واحشره مع من كان يتولاه من الائمة الطاهرين
اللهم اجعل قبره روضة من رياض الجنة ولا تجعله
حفرة من حفر النيران برحمتك يا ارحم الراحمين و اگر زن
باشد در دعا بگويد اللهم صل وحدتها وآنس وحشتها
وارحم غربتها اللهم اجعل قبرها روضة من رياض الجنة ولا
تجعلها حفرة من حفر النيران حضرت امام جعفر صادق
عليه السلام گفت هر آنكه مرده را تلقين كند بعد از آنكه مرده را
دفن كرده باشند سؤال نكنند آن مرده را كه منكر و نكير با يكديگر
خويش گويند برويد بازگرديد كه آنچه ما از وي طلب مي
كرديم ويرا تلقين كردند آنگاه ترك او كرده بروند وبگويند داريم

والنشور

بجاي ثم اعلم
ثم اعلمي گويد

حال که خشت چینند اللهم صل وحدته وآنس وحشته
وارحم غربته وآمن روعته واسکن الیه من رحمتک
رحمة یستغنی بها عن رحمة من سواک واحشره مع من
کان یتولاه هر که بجنازه شده باشد خاک اندر گور باشد
و بگوید هذا ما وعدنا الله ورسوله وصدق الله ورسوله
اللهم زدنا ایمانا وتسلیما باید که پدر در گور پسر و پسر اندر گور
پدر هیچ خاک ننهند و هیچ خویشان اندر گور خویشان
از آنکه دل را سخت کرداند اگر گور را خاک فراکنند و مربع بکنند
بعد از چهار انگشت از زمین بر دارند و آب در گور بریزند
ابتدا سرگاه کنند از چهار جانب تا سرگاه برسد اگر آب زیادت
باشد اندر میان گور ریزد و دیگر بار و تلقین کنند نام خدای تعالی
و رسول الله و نام ائمه علیهم السلام باید که خاکی که از آن گور باشد
اندر گور بیفکنند حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که هر که گور
مومنی زیارت کند روی بقبله آورد چنانکه گور پیش روی او باشد
و دست راست بر گور نهد و بگوید اللهم صل وحدته وآنس
وحشته وارحم غربته واسکن الیه من رحمتک رحمة
یستغنی بها عن رحمة من سواک واحشره مع من کان
یتولاه والحمد لله و هو حسبنا از آن شاه بر خواند خدای عز
وجل هر دو بیامرزد و باید که چیزی از تربت امام الحق علیه السلام
با وی اندر گور نهند و مکروه باشد گور گچ کردن و مقام
کردن بر گور و تجدید کردن بعد از آنکه مندرس شده باشد
و روا بود ابتدا بگل کردن باب دهم در آداب گرمابه شدن و پوشیدن

پوشیدن

لباس پوشیدن حضرت امام جعفر صادق علیه السلام گفت
چون اندر گرمابه خواهی شدن بگو اندر آن وقت که جامه
بیرون کنی اللهم انزع عنی ربقة النفاق وثبتنی
علی الایمان و چون در خانه اول شوی بگو اللهم انی
اعوذ بک من شر نفسی واستعیذ بک من اذاه
و چون در خانه دوم شوی بگو اذهب عنی الرجس النجس
وطهر جسدی وقلبی و آب گرم بر سر و پای ریزد
و قدری آب گرم باز خورد تا مثانه پاک کند و ساعتی اندر خانه
دوم درنگ کند چون خانه سیم شود بگوید نعوذ بالله من النار
ونسئلک الجنة و آب سرد و فقاع نخورد که معده تباه کند
و آب سرد بر خویشتن نریزد که تن را ضعیف کند و چون
از گرمابه بیرون آید آب سرد بر پای ریزد تا هر درد ها
از تن ببرد و چون جامه در پوشد بگوید اللهم البسنی
لباس التقوی وجنبنی الردی و چون این بگوید ایمن
شود از جمله درد ها و باید که در گرمابه عورت خود پوشیده
دارد و چون موی سر باز کند روی بقبله آرد و بگوید و
ابتدای موی از پیشانی کند بسم الله وبالله وعلی ملة
رسول الله وسنة محمد وآل محمد حنیفا مسلما وما
انا من المشرکین اللهم اعطنی بکل شعرة وظفرة فی
الدنیا نورا ساطعا یوم القیمة و چون فارغ شود بگوید
اللهم زینی بالتقوی وجنبنی وجنبت شعری وبشری
عن المعاصی الردی ولا یملک ذلک احد سواک و چون

جامهٔ نو در پوشد بگوید الحمد لله الذی کسانی من الریاش
ما اتجمل فی الناس اللهم اجعلها ثواب یمن و برکة
اسعی فیها بمرضاتك واعمر فیها مساجدك رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم هر که چنین جامهٔ نو پوشد خدای تعالی
وی را بیامرزد و امام محمد باقر علیه السلام گفت هر که الله آدینه
ناخن چیند و موی لب باز کند اندران حال بسم الله و بالله
و علی ملة رسول الله بگوید بهر موی و بهر ناخن از و را خدای
تعالی ثواب آزاد کردن بنده بنویسند و بیمار نشود الا
که هرگز اندران باشد باید که ابتدا انگلوج چپ کند و ختم
بانگشت کلوج دست راست کند و چون زیر جامه در پای کند باید
که بنشیند و در پای استاده در نکند که آب زرد و غم
وی را آید در ان حال بگوید بسم الله اللهم استر عورتی
و آمن روعتی و لا تبد عورتی واعف فرجی و لا
تجعل الشیطان فی ذلك نصیبا و لا له الی ذلك
وصولا فیضع لی المکاید فیهیجنی لارتکاب محارمك و چون
انگشتری در انگشت کند بگوید اللهم سمنی بسیماء الایمان
و توجنی بتاج الکرامة و قلدنی حبل الاسلام و لا تخلع
ربقة الایمان و توجبنی در آیینه نگرد بدست چپ گیرد و بگوید
بسم الله و چون در آیینه می نگرد دست راست بر پیشانی
نهد و بروی فرود آرد محاسن بدست بگیرد و بگوید الحمد لله
الذی لطفنی نشر اسوی ما ذریتی و لم یشنی و فضلنی علی
کثیر ممن خلقنا و من بر علی بالاسلام و رضیت لی دینا

انگاه آینه از دست بنهد و بگوید اللهم لا تغیر ما بنا من رحمتك
و نعمتك واجعلنا لانعمك من الشاکرین و چون سرمه در چشم
کشد بگوید بسم الله اللهم نور بصری واجعل فیه نورا
ابصر به حکمك وانظر الیك یوم اللقاء و لا تغش بصری
ظلمة یوم القیمة و چون محاسن شانه کند بدست راست گیرد
و بگوید اللهم حسن شعری و بشری و بشری معطیها
واضرب عنی الوبا انگاه پس دست بروی فرود آورد و بگوید
اللهم لا تردنی علی عقبی واضرب عنی کید الشیطان
و لا تمکنه من قیادی فیردنی علی عقبی انگه ابروها فرو
کند و بگوید اللهم زینی بزینة اهل الهدی انگه محاسن
فرو کند و بگوید اللهم سرح عنی الغموم و الهموم و وسوسة
الشیطان انگه شانه بسینه فرود آورد تا اندوه از دل برد امام
جعفر صادق علیه السلام فرمود که سر بشانه کردن و باز ابرو و محاسن
فرو کردن دندانهای سخت انکه کد و ب بر دی کند رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم گفت هر که بحاجتی بیرون شود و کد ب کند وی
وی را بهیچ خواری و زحمتی نرسد چون موزه و نعلین در پوشد
باید که نشسته بود و بگوید بسم الله اللهم صل علی محمد و آل محمد
و خط قدمی فی الدنیا و الآخرة و ثبتهما علی الصراط یوم تزل
فیه الاقدام و چون موزه و نعلین از پای بیرون کند باید که
بر پای باشد بگوید بسم الله الذی رزقنی ما اوقی به قدمی
من الاذی اللهم ثبتهما علی صراطك و لا تزلهما علی
عن صراطك السوی و چون ذمی وا بنشیند بگوید الحمد لله الذی

فَضَّلَنِي عَلَيْكَ بِالْإِسْلَامِ دِينًا وَبِمُحَمَّدٍ نَبِيًّا وَبِعَلِيٍّ إِمَامًا
وَبِالْقُرْآنِ كِتَابًا وَبِالْمُؤْمِنِينَ إِخْوَانًا وَبِالْكَعْبَةِ قِبْلَةً چون این
بگوید خدای تعالی هرگز او را با آن پی دردو تخ جمع نکند چون
مبتلای را بیند بگوید چنانکه آن نشنود الْحَمْدُ لِلَّهِ عَافَانِي
مِمَّا ابْتَلَاكَ بِهِ وَلَوْ شَاءَ فَعَلَ چون این بگوید هرگز آن
مبتلا باو نرسد و اگر وامش بود بگوید اللَّهُمَّ أَغْنِنِي بِحَلَالِكَ
عَنْ حَرَامِكَ وَأَغْنِنِي بِفَضْلِكَ عَمَّنْ سِوَاكَ حضرت رسول
صلی الله علیه وآله وسلم گفت اگر مانند کوه یمن بروی وام بود
چون این بگوید خدای عز وجل آنرا قضا کند و چون حجامت
خواهد کردن خون همی آید بگوید بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَعُوذُ بِاللَّهِ
الْكَرِيمِ فِي حِجَامَتِي هَذِهِ مِنَ الْعَيْنِ فِي الدَّمِ وَمِنْ كُلِّ سُوءٍ
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام آیة الکرسی برخواند و حجامت کند
هر روز که باید سوصد قریعه و بسفر شو هر که خواهی بدان ای برادر
که چون خدای نعمت دهد بر بنده خویش و آن بنده شکر فراموش
کند خدای تعالی باد را بر وی مسلط کند تا اندر تن وی همی گردد
که از بینی وی بیرون آید عطسه برآید و الا خدایرا یاد کند
و اندر عطسه منفعت طعام بود و بر شدن دردها عطسه برآید آن گشت
سبابه بر پای بینی نهد و بگوید الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ
صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اتقی الله تعالی آخرا صاغرا غیر
مستنکف ولا مستکبرا او لا متحیرا هر که این بکند دانه از بینی
وی بیرون آید مهتر از پشه و کهتر از مگس تا بزیر عرش خدای
تعالی شود و تسبیح همی کند وی را تا قیامت و آمرزش همی خواهد چون

مومن

منفعت باد که هرکه

مومن را عطسه بود بگوید يَرْحَمُكَ اللَّهُ چون سه بار بر آید بگوید
شَفَاكَ اللَّهُ و اگر امردی بگوید وزنک الله و اگر امام بود بگوید
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ و اگر ذمی بود بگوید هداک الله و اگر منافق
بود بگوید يَرْحَمُكَ اللَّهُ و نیت رحمت فرشتگان کند که بر وی
موکل باشند باب یازدهم در یاد کردن جامها پاک
کردن از نجاست بدانکه خمر و نبید مسکر و فقاع و بول
و غایط و منی آن جمله حیوان و آن سرگین خورده و
ماکیان اندک و بسیار و این چیزها واجب باشد بازالت
کردن اما آنچه گوشت وی حلال باشد بول و غایط وی
نجس نبود ان سرگین مرغان خانگی و آنچه گوشتش مکروه
بود و آن دم حیض و استحاضه و نفاس اندک و بسیار این
چیزها واجب باشد از جمله زایل کردانیدن اما خون کیک و
و خون ماهی و جراحتی و ریشی که دایم چیزی می آید اندک
و بسیار این چیزها واجب نباشد ازالت کردن و دیگر چیزها
که بجز از این بود که یاد کردیم اگر بمقدار درمی باشد بر یک موضع واجب
نباشد ازالت کردن و هر که محکوم بود حیله فرو سگ که بجامه
باز آید اگر خشک باشد آن موضع را آب می باید زدن و اگر تر باشد
بباید شستن باب دوازدهم در ذکر صلوة
در هر شبانروزی پنج نماز فریضه است پیشین چهار رکعت بود
تشهد و یک سلام و نماز دیگر چهار رکعت همچون نماز پیشین
و نماز شام سه رکعت بود و تشهد و یک سلام الله ... و حضر
خفتن چهار رکعت بود همچون نماز پیشین و دیگر ... حضر

و اندر سفر ان سه نماز هر یکی با دو رکعت آید و نماز بامداد دو رکعت
بود بیک تشهد و سلام اندر سفر و حضر اما نافلهٔ نماز پیشین هشت رکعت
بود اندر حضر هر رکعت ببای تشهد و یک سلام اندر سفر نافله نیفکند و
نماز دیگر همچنان بود اندر حضر و در سفر نیفکند و نافلهٔ نماز شام
چهار رکعت است بدو تشهد و دو سلام اندر حضر و در سفر نیفکند
و نافلهٔ نماز خفتن دو رکعت نشسته بود اندر حضر و در سفر مخیر
بود خواهد بگذارد و نخواهد نگذارد و نافلهٔ شب هشت رکعت بود
بهر دو رکعت بتشهدی و سلامی و دو رکعت نماز شفع بیک
تشهد و یک سلام و یک رکعت وتر بود بتشهدی و سلامی
اندر حضر و در سفر نوافل نیفکند و دو رکعت سنت نماز بامداد
بود و اندر حضر و در سفر نیفکند **باب سیزدهم در یاد کردن اوقات نماز**
فی الاعلام الی آخر وقت اول و آخر اول مختار بود و آخر وقت
صاحب عذر را اول وقت نماز پیشین آنکه بود که زوال گردد
و آخر وقت آنکه بود که سایه هر چیزی همچندان باشد مختار را
و اول نماز دیگر آن وقت بود که از نماز پیشین فارغ شود و آخر
وقت آنکه بود که سایه هر چیزی دو چندان شود مختار را اما
صاحب عذر را تا در وقت چندانی باقی مانده بود که هشت رکعت
نماز بتواند کرد هم وقت بود اما وقت نماز شام مختار را چون
آفتاب فرو شود و سرخی از جانب مشرق بشود تا
تا شفق فرو شود و وقت بود مختار را اما صاحب عذر را
تا چهار یکی از شب بشود و وقت بود و چون شفق فرو
شود و آن سرخی بود که از جانب مغرب بود وقت نماز خفتن بود

شفق

تاسیکی

تا سیکی از شب شود مختار را و صاحب عذر را تا نیمی از شب بشود
وقت نماز بامداد چون صبح صادق بر آید وقت در آید تا
آن وقت که آفتاب بر آید چون زوال بگردد وقت نافلهٔ نماز
پیشین بود تا سایه هر چیزی همچندان بود و چون سایه هر چیزی
همچندان شود نافلهٔ نماز دیگر بود چون از نماز شام فارغ شود وقت
نافلهٔ اش بود تا که شفق فرو شود وقت وتر بعد از نماز خفتن بود
وقت نافلهٔ شب آن وقت بود که نیم شب بگذرد تا که صبح صادق
بر آید و هر چند که بصبح نزدیکتر بود فاضلتر بود و اگر چنان بود که
بجز دو صبح بر آمده بود و هنوز سرخی از جانب مشرق بر نیامده
بود دو رکعت سنت نماز بامداد بگذارد و بعد از آن فریضهٔ
نماز بامداد بگذارد و آنگه نافلهٔ شب را قضا کند و اگر چنان بود که
صبح بر آید و از نافلهٔ شب چهار رکعت گذارده باشد تمام بگذارد و سبک
بگذارد آنگه فریضه بگذارد و اگر چنان بود که کمتر از چهار رکعت گذارده
بود از نافله و صبح بر آید دو رکعت نماز بامداد بر سنت بگذارد و فریضه
بگذارد و بعد از آن نافله را قضا کند و وقت سنت نماز بامداد آنگه
بود که صبح کاذب بر آید تا آن وقت که سرخی از جانب مشرق
بر آید هر گه نماز فریضه فوت شده باشد هر وقت که یاد آید
بگذارد و مادام وقت فریضه حاضر تنگ نشده باشد و نیز اگر
نافله فوت شده باشد اندر جمله اوقات بگذارد الا اندر وقت
فریضه بگذارد و نماز جنازه و نماز احرام و نماز طواف اندر جمله اوقات
بگذارد الا اندر نماز فریضه که اول آن بگذارد آنگه این نمازها
بگذارد و مکروه بود ابتدای نماز تطوع گذاردن اندر پنج وقت

بعد از فریضه نماز بامداد و نزدیک برآمدن آفتاب و نزدیک
زوال الا روز آدینه و بعد از نماز دیگر و نزدیک زوال فرو
شدن آفتاب اما نماز تطوع که آنرا سببی بود چون تحیت
مسجد یا زیارت مشاهد یا قضا نوافل روا باشد اندرین
اوقات گذاردن **باب چهاردهم در احکام قبله** کعبه
آن کس بود که در مسجد حرام بود و مسجد حرام قبله آنکس بود که
اندر حرم بود و حرم قبله آنکس بود که بیرون حرام بود از اهل
آفاق عالم اهل عراق از امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدند
که میل کردن ابنیا بر قبله بسبب چیست چون خدای تعالی حجر
الاسود از بهشت فرو فرستاد و در موضع خود بنهادند چندانکه
نور سنگ برسید آنرا انصاب حرم کرد و آن از یمین کعبه
چهار میل است و از یسار هشت میل جمله دوازده میل بود چون
شخصی میل بیمین کند از حد قبله بیرون رفته باشد زیرا که انصاب
حرم از جانب یمین اندک است و اگر میل بیسار کند از حد
قبله بیرون رفته باشد قبله بدان بدانند که ستاره جدی
بر سر دوش راست کنند یا شفق اندر مقابل دوش راست
یا صبح اندر مقابل دوش چپ یا عند الزوال آفتاب چشم برابر
وی راست کند و چون از نشانها بشود یک نماز از چهار جانب
بگذارد اگر تواند و اگر نتواند از آن جانب که دلش قرار گیرد
بگذارد و اهل عراق هر که این جانب نماز میگذارد باید که اندک
پا بر جانب چپ میل کند و اصل اندرین آنست که صادق علیه السلام
فرمود که چون حجر الاسود از بهشت بیاوردند و بنهادند چنانک

انود کرد

وقف کتابخانه عمومی حضرت آیت الله العظمی
مرعشی نجفی قم ایران

که نور آن سنگ برسید حرم کرد انید از جانب راست چهار
میل و از جانب چپ هشت میل چون اندکی از چپ
جنبی روی بحرم داری و اگر جانب یمین روی بجنبی
بتافته باشی ازین وجه بر جانب باید جنبید تا روی
بحرم داری و نماز نافله اندر حال ضرورت روا باشد که
تکبیر اول بقبله بگذارد **باب پانزدهم در آنچه روا باشد
نماز بآن گذاردن** از مکان و لباس زمین جمله مسجد بود
روا باشد بر آن نماز کردن اگر پاک بود و بغصب نگرفته و که
جمله موضع نماز پاک نبود و سجده پاک بود روا باشد بر آنجا نماز
کردن تا نجاست تر نبود که بجامه رسد و مکروه بود نماز کردن
اندر گورستان و شورستان و ریگستان و جایگاه اشتران
و سوراخ موران و دودخانه و شاهراه و گرماوها و اندر راه
مکه اندر وادی جنبان و وادی شقره و بلد ذات الصلاصل
و مکروه بود نماز فریضه گذاردن اندر جوف کعبه و نافله مستحب بود
و روا نباشد سجود کردن الا بر زمین یا بر چیزی که از زمین
روید بشرط آنکه آدمی نخورد و نپوشد بر حکم عادت و مباح بود
اندر آن تصرف کردن و خالی بود از نجاست و روا باشد
از پنبه و کتان و هر چه از زمین روید و اندر فرو پشم هر چه گوشتش
حلال بود و اندر پوست چون کشته بود نماز گذاردن و مردار
که بدباغت پاک نشود و هر چه گوشتش حرام بود پوستش و پشمش
بشمش نماز روا نباشد الا سنجاب و خز و جواصل نماز روا باشد
مردان را جامه ابریشم و آنچه که بر سبیل زینت دارند نماز روا نباشد و زنان را روا باشد

و پایجامهٔ سیاه مکروه بود نماز کردن الا با عمامه و معجر
و پا صوبهٔ اندر پیش یا از جانب راست وجب بود روا
نباشد نماز گذاردن و آتش اندر پیش روا نباشد
نماز گذاردن و با جامهٔ پلید نشاید نماز گذاردن و اگر
معلومش نبود آن وقت معلوم که وقت آن نماز شده باشد
بروی نباشد قضای آن نماز و اگر چنان بود که معلومش
بوده باشد اگر فراموش کرده باشد بروی واجب باشد
قضا آن نماز **باب شانزدهم در ذکر اذان**
وقامت بدانکه نماز وقامت اندر جماعت فریضه بود و اندر نماز
تنها سنت و اندر نافله بدعت بگوید موذن الله اکبر و وقف کند
الله اکبر وقف کند الله اکبر و وقف کند الله اکبر و وقف کند
تکبیر الاحرام روا نبود الا قول الله اکبر مع القدرة و بعضی
گویند روا بود بهر نامی از نامهای خدای تعالی بر وجه
تعظیم آنچه ما گفتیم باجماع امت نماز معتد است و بلفظی دیگر
در آن خلاف است و پیغمبر علیه الصلوة والسلام فرموده صلوا کما
رأیتمونی اصلی و در امامت کسی نگفته که رسول افتتاح نماز
کردی بجز الله اکبر اشهد ان لا اله الا الله و وقف کند
اشهد ان محمدا رسول الله و وقف کند اشهد ان علیا
ولی الله و وقف کند حی علی الصلوة و وقف کند حی علی الصلوة
و وقف کند حی علی الفلاح و وقف کند حی علی خیر العمل و وقف کند
محمد و علی خیر البشر و وقف کند الله اکبر ۲ و وقف کند لا اله
الا الله و وقف کند لا اله الا الله و وقف کند و قامت همچنین

۲ و وقف الله اکبر

بود

بود الا در آنکه اقامت دو بار بگوید قد قامت الصلوة قد قامت
الصلوة و بر آخر یکبار بگوید لا اله الا الله و قامت سبک
تر از بانگ نماز بگوید و بعد ~~از بانگ بگوید~~ و بعد از بانگ
قامت این دعا بخواند لا اله الا الله محمد رسول الله
علی ولی الله و وصی رسول الله الفاطمة ائمة الله الحسن
والحسین انبیاء الله علی محبیهم رحمة الله و علی مبغضیهم
ومعادیهم ومخالفیهم لعنة الله والملائکة والناس اجمعین
و ترتیب واجب بود اندر بانگ و قامت ۲ الا اندر نماز شام
که سجده بباید کردن کفایت بود که گامی فرا نهند یا سکوتی
بگوید پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم اندر میان بانگ نماز و قامت
و اندرین سجده بگوید اللهم اجعل قلبی بارا و عملی سارا و عیشی
قارا و رزقی دارا و اجعلنی عند قبر نبیک محمد صلی الله علیه
و آله مستقرا و قرارا و مستحبست که موذن اندر حال بانگ
نماز بر طهارت باشد و روی بقبله دارد و سخن نگوید و بر کسب
نبود و استاده بود و از پیش وقت بانگ نماز نشاید گفتن
الا نماز بامداد امیر المومنین علی علیه الصلوة والسلام گفت هر کس که
بانگ نماز و قامت گوید دو صف فرشته از پس وی نماز کنند
که کنارهٔ آن دو صف نبینند از بسیاری و هر کس که قامت
گوید یک صف بود و روایت کرده اند که چون فرشتگان
آواز موذن بشنوند گویند آواز او از گوش محمدست به توحید
خدای تعالی استغفار همی خواهند ایشان مرا تا که اذان
اذان فارغ شود **باب هفدهم در چگونگی نماز**

۲ و باید که سجده کند میان بانگ نماز و قامت

در چگونگی نماز باید که وقت نماز اندر آید برخیزد و بخشوع و خضوع
و روی بقبله آرد بعد از طهارت و بدل باندیشد که این نماز
فریضه یا نافله ادا یا قضا تقرب بخدای تعالی میگذارم و دست
بردارد برابر گوش و بگوید الله اکبر و این تکبیر افتتاح فریضه
بود چون نیت با آن مقارن بود و بغیر این نماز منعقد
نبود و اگر خواهد که ثوابش بیشتر بود توجه کند و هفت تکبیر
بگوید که یکی از اینها تکبیر احرام باشد اول سه تکبیر بگوید و با هر
تکبیری دست برابر گوش بردارد و بعد از آن بگوید اللهم
انت الملک الحق المبین لا اله الا انت سبحانک بحمدک
عملت سوءً وظلمت نفسی فاغفرلی واعترفت بذنبی
فاغفر لی ذنوبی انه لا یغفر الذنوب الا انت آنگاه دو
تکبیر بگوید و دست بردارد با هر تکبیری و بگوید لبیک وسعدیک
والخیر فی یدیک والشر لیس الیک والمهدی من
هدیت الهی انا عبدک وابن عبدیک ذلیل بین یدیک
وبک ولک والیک لا ملجا ولا منجا ولا مفر ولا مرتحل
الا الیک سبحانک حنانیک تبارکت وتعالیت سبحانک ربنا
ورب البیت الحرام آنگه تکبیری بکند و گوید رب اجعلنی
مقیم الصلوة ومن ذریتی ربنا وتقبل دعای ربنا اغفرلی
ولوالدی وللمؤمنین یوم یقوم الحساب و نیت کند و تکبیر
احرام بگوید و بگوید وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض
عالم الغیب والشهاده هو الرحمن الرحیم علی ملة ابراهیم ودین
محمد ومنهاج علی والائمة من ولده حنیفا مسلما وما

انا من المشرکین ان صلوتی ونسکی ومحیای ومماتی
لله رب العالمین لا شریک له وبذلک امرت وانا اول
المسلمین اعوذ بالله من الشیطان الرجیم این جمله سنت
بود الا تکبیر احرام که فریضه بود و اصل اندرین آنست که
حضرت امام محمد باقر علیه السلام گفت که رسول صلی الله علیه وآله وسلم
بنماز فرمود حضرت امام حسن بر دوش داشت و حضرت
امام حسین بر دوش چپ و حضرت امام حسین هنوز بسخن
نیامده بود و رسول او را برابر راست خود واقف کرد ایستاد و تکبیر
بگفت حضرت امام حسین نیز تکبیر بگفت رسول بشنوانید تا
هفت تکبیر بگفت رسول خدا و حضرت امام حسین نیز هفت
تکبیر بگفت این سنت برفت این صفت تکبیر آنگه بگوید بسم الله
الرحمن الرحیم خود گفتن پیش از قراءت مستحبست قوله
تعالی فاذا قرأت القرآن فاستعذ بالله و روایتست
از رسول علیه السلام که از پیش از قراءت گفتی اعوذ بالله من
الشیطان الرجیم و در رکعت اول مستحبست نزد او بسر باید گفتن
در جمله نماز نزد با جهر اندر جمله نماز و قراءت الله نماز شام و خفتن
و بامداد بجهر خواند که فریضه بود اندرین سه نماز و اندر نماز
پیشین و دیگر نرم خواند اما بسم الله الرحمن الرحیم اندرین
دو نماز بجهر گفتن فریضه بود اگر الحمد لله که فاتحة الکتابست بر خواند
وتشدید ها و جمله بجای آرد و بترتیل و نیکو خواند و سورتی
نیز با او برخواند و دو سوره با الحمد الله فریضه برخواند نمازش
باطل شود و اگر کم سورتی با الحمد برخواند نمازش ناقص شود و سوره

الم تنزیل وحم سجده والنجم واقرا این جمله اندر فریضه روا
نباشد خواندن واما اندر نافله روا باشد و باید که اندر نماز پیشین
و دیگر و شام سورة انا انزلناه و اذا زلزلت والهیکم و قل یا ایها الکافرون
خواند و اندر نماز خفتن سورة الطارق و سورة الاعلی و سورة
البروج و مانند این خواند و اندر نماز بامداد سورة المدثر و مزمل
و سورة عم و مانند این و بعد دو شنبه و پنجشنبه اندر نماز بامداد
سورة هل اتی علی الانسان و سورة الغاشیه خواند و شب آدینه
اندر نماز شام و خفتن سورة الجمعه و سورة الاعلی و اندر نماز بامداد
روز آدینه سبح الجمعه والمنافقون و قل هو الله احد بر خواند و اندر
نماز پیشین و دیگر بعد آدینه الجمعه والمنافقون و اگر بر قل
هو الله احد اختصار کند اندرین موضع جایز باشد الا فاضله
آن که یاد کردیم و باید که اندر حال قیام در موضع سجده می نگرد
و چون از قراءت فارغ شود برکوع شود و رکوع فریضه
بود و کف دست بر سر زانو نهد و پشت راست دارد و گردن
کشیده و جمع پای می نگرد و بگوید سبحان ربی العظیم و بحمده
یکبار فریضه و اگر سه بار یا پنج بار یا هفت بار بگوید فاضله
بود و اگر خواهد که ثوابش بیش بود اندر رکوع بگوید اللهم
لک رکعت و لک خشعت و بک آمنت و لک اسلمت
و علیک توکلت و انت ربی خشع لک سمعی و بصری
و مخی و عظامی و عصبی و ما اقلت قدمای لله رب
العالمین سبحان ربی العظیم و بحمده هفت بار آنگه سر
از رکوع بر دارد و راست بایستد و بگوید سمع الله لمن

حمده

حمده والحمد لله رب العالمین اهل الکبریاء والعظمة والجود
والجبروت و دست بر دارد و بگوید الله اکبر و بسجود شود
و معلق و نخست دست بر زمین نهد و سجود کند بر پیشانی
و دو کف دست و هر دو سر زانو و انگشتان مهین هر دو پای
فریضه بود و بینی بر زمین نهد سنت را و بگوید سبحان
ربی الاعلی و بحمده یکبار فریضه بود و سه بار یا پنج بار یا هفت بار
بود و فاضله و اگر خواهد که مزدش بیش بود اندر سجود
بگوید اللهم لک سجدت و بک آمنت و لک اسلمت
و علیک توکلت و انت ربی سجد لک سمعی و بصری
و شعری و بشری و عصبی و مخی و عظامی للذی
خلقه و صوره و شق سمعه و بصره تبارک الله احسن
الخالقین سبحان ربی الاعلی و بحمده سه بار یا پنج بار یا هفت
بار بگوید آنگه سر بر دارد و راست بنشیند و بگوید اللهم اغفر لی
وارحمنی وادفع عنی و اجبرنی انی لما انزلت الی من
خیر فقیر آنگه بگوید و دست بر دارد و سنت بود آنگه سجده دیگر
بکند چنانکه یاد کردیم چون از سجده برآید بگوید الله اکبر بحول الله
و قوته اقوم و اقعد و ارکع و اسجد آنگه قراءت بر خواند و چون
فارغ شود دو دست بر دارد بتکبیر دعای فرج لا اله الا الله
الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم سبحان الله رب السموات
السبع و رب الارضین السبع و ما فیهن و ما بینهن و ما
تحتهن و ما فوقهن و هو رب العرش العظیم و سلام
علی المرسلین والحمد لله رب العالمین اللهم صل علی محمد و آل

محمد

وعافنا واعف عنا وآتنا في الدنيا حسنة وفي الآخرة حسنة
وقنا عذاب النار واگر قنوت ببدل این کلمات بگوید
رب اغفر وارحم وتجاوز عما تعلم انك انت الاعز
الاکرم روا باشد واندران قنوت سنت بود اندر فرایض
ونوافل واندر فرایض تاکیدبیش باشد واندران بجهر
خواند تاکید بیشتر بود و اگر تازی نداند بپارسی وبزبانی
دیگر بگوید روا باشد اگر رکوع شود وسجود چنانکه یاد کردیم
بگذارد انگه بتشهد بنشیند اگر نماز دوگانه باشد تشهد برخواند
وسلام دهد واگر نماز سنت باشد یا چهارگانی برپای خیزد
و بگوید بحول الله وقوته اقوم واركع واسجد والحمد تنها
برخواند اندر دو رکعت باز پسین از نماز چهارگانی و اندر رکعت
سه گانی از نماز باز پسین واگر خواهد که ببدل الحمد سه بار
بگوید سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر اللهم
اغفر لذنبي استغفر الله روا باشد وهر دو تشهد فریضه بود و اندر
تشهد وشهادتین وصلوات فریضه بود و اندر تشهد وشهادتین
وصلوات فریضه بود واگر خواهد که ثوابش بیش بود بگوید
اندر تشهد اول بسم الله وبالله والحمد لله والاسماء الحسنى
كلها لله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له واشهد
ان محمدا عبده ورسوله ارسله بالحق بشيرا ونذيرا بين يدي
الساعة اللهم صل على محمد وآل محمد وتقبل شفاعته في
امته وقرب وسيلته وارفع درجته و باید که اندر حال
تشهد نشست پای راست اندر کف پای چپ نهد واندر

وأشهد

سرون پای چپ بنشیند سنت را و اندر تشهد دوم بگوید
بسم الله والحمد لله والاسماء الحسنى كلها لله اشهد ان لا اله
الا الله وحده لا شريك له وان محمدا عبده ورسوله ارسله
بالهدى ودين الحق ليظهره على الدين كله ولو كره
المشركون التحيات لله والصلوات الطيبات الطاهرات
الزاكيات العاديات الرائحات السابغات الناعمات
المقدسات المباركات الحسنات التامات لله ما طاب
وطهر وزكى وخلص ونما ونمي وما خبث فلغير الله اشهد
ان لا اله الا الله وحده لا شريك له واشهد ان محمد عبده
ورسوله ارسله بالحق بشيرا ونذيرا بين يدي الساعة اشهد
ان الله ربي نعم الرب وان محمد نعم الرسول وان عليا
نعم الامام وان الجنة حق والساعة آتية لا ريب فيها وان
يبعث من في القبور اللهم صل على محمد وآل محمد وارحم محمد
وآل محمد كافضل ما صليت وباركت وترحمت على ابراهيم وآل
ابراهيم انك حميد مجيد السلام عليك ايها النبي ورحمة الله
وبركاته السلام على انبياء الله وملائكته ورسله السلام
على الائمة الهادين المهديين وبركاته السلام على ملائكة
المقربين السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين السلام
عليكم ورحمة الله و بجانب راست از گوشه چشم اشارت
کند تا نماز بیرون آید اگر تنها نماز کند و اگر جماعتی بوند
واگر بجانب چپش مردم بشوند روا بود که انجانب چپ سلام
بگوید انگه سه بار تکبیر بگوید و با هر تکبیر دست بر دارد انگه بگوید

سلد

الله

٢ آلها واحدا ونحن

لا اله الا الله الها واحدا ونحن له مسلمون لا اله الا الله الها
ونحن له مخلصون لا اله الا الله له عابدون لا اله الا الله
له عابدون لا اله الا الله لا نعبد الا اياه مخلصين له
له الدين ولو كره المشركون لا اله الا الله وحده وحده
وحده انجز وعده ونصر عبده واعز جنده وهزم
الاحزاب وحده فله الملك وله الحمد يحيي ويميت
وهو حي لا يموت بيده الخير وهو على كل شيء قدير
اللهم اهدني لما اختلف فيه من الحق باذنك انك
تهدي من تشاء الى صراط مستقيم استغفر الله الذي
لا اله الا هو الرحمن الرحيم الحي القيوم ذو الجلال والاكرام
واسأله التوبة وان يتوب على توبة عبد ذليل خاضع
فقير بائس مسكين مستجير لا يملك لنفسه نفعا ولا
ضرا ولا حياة ولا مماتا ولا نشورا استغفر الله ربي
واتوب اليه اللهم اني احمدك على كل نعمة واستغفرك
من كل ذنب واسألك من كل خير واستعيذ بك
من كل بلاء اللهم لك الحمد دائما مع دوامك ولك
الحمد باقيا مع بقائك ولك الحمد خالدا مع خلودك
ولك الحمد كما ينبغي لكرم وجهك وعز جلالك
يا ذا الجلال والاكرام اللهم اهدني من عندك وافض
علي من فضلك وانزل علي من بركاتك يا من اظهر
الجميل وستر القبيح يا من لم يؤاخذ بالجريرة ولم يهتك
الستر يا عظيم العفو يا حسن التجاوز يا واسع المغفرة

ياباسط

يا باسط اليدين بالرحمة يا صاحب كل نجوى ويا منتهى كل
شكوى يا كريم الصفح يا عظيم المن يا مبتدئ بالنعم
قبل استحقاقها يا رباه يا سيداه يا مؤملاه يا املاه
يا مولاه يا غاية رغبتاه اسألك يا كريم يا الله ان لا تشوه
خلقي بالنار ولوالدي ولمن احسن الي يا كريم يا غفار
وقل الحمد لله الذي لم يتخذ ولم يكن له شريك في الملك
ولم يكن له ولي من الذل وكبره تكبيرا پس
تسبيح فاطمه زهرا عليها السلام بگوید سی و چهار بار الله اکبر وسی
وسه بار الحمد لله وسی وسه بار سبحان الله بگوید اللهم
انت السلام ومنك السلام ولك السلام واليك
يرجع السلام تباركت ربنا يا ذا الجلال والاكرام السلام
على رسول الله السلام عليك يا حبيب الله السلام على
محمد بن عبد الله السلام عليك يا امير المؤمنين عليا
ولي الله والائمة المعصومين امناء الله الهادين
المهديين السلام على جبرئيل وميكائيل واسرافيل وعزرائيل
السلام على رضوان خازن الجنان وعلى مالك خازن
النيران ومالك الموت وحملة العرش السلام على آدم
ومحمد ومن بينهما من الانبياء والاوصياء والشهداء
والصلحاء السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين اللهم
اني اسألك من كل خير احاط به علمك واعوذ بك
من كل شر احاط به علمك واسألك عافيتك في اموري
كلها واعوذ بك من خزي الدنيا وعذاب الآخرة انكه دوازده بار

ولدا

قل هو الله برخواند حضرت امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون
از نماز فریضه باز گردید بگوید رَضِیتُ بِاللهِ رَبًّا وَبِالْاِسْلَامِ
دِینًا وَبِمُحَمَّدٍ نَبِیًّا وَبِالْقُرْآنِ کِتَابًا وَبِعَلِیٍّ اِمَامًا وَالْحَسَنِ
وَالْحُسَیْنِ وَعَلِیِّ ابْنِ الْحُسَیْنِ وَمُحَمَّدِ ابْنِ عَلِیٍّ وَجَعْفَرِ ابْنِ مُحَمَّدٍ
وَمُوسَی ابْنِ جَعْفَرٍ وَعَلِیِّ ابْنِ مُوسَی وَمُحَمَّدِ ابْنِ عَلِیٍّ وَعَلِیِّ ابْنِ
مُحَمَّدٍ وَالْحَسَنِ ابْنِ عَلِیٍّ وَمُحَمَّدِ ابْنِ الْحَسَنِ صَاحِبِ الزَّمَانِ
وَلِیِّكَ الْحُجَّةِ فَاحْفَظْهُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ وَعَنْ
یَمِینِهِ وَعَنْ شِمَالِهِ وَمِنْ فَوْقِهِ وَمِنْ تَحْتِهِ وَامْدُدْ فِی عُمْرِهِ
وَاجْعَلْهُ الْقَائِمَ بِاَمْرِكَ الْمُنْتَصِرَ لِدِینِكَ وَاَرِهِ مَا یُحِبُّ وَتَقَرُّ بِهِ
عَیْنُهُ فِی نَفْسِهِ وَفِی ذُرِّیَّتِهِ وَاَهْلِهِ وَمَالِهِ وَفِی شِیعَتِهِ وَفِی
عَدُوِّهِ وَاَرِهِمْ مَا یَحْذَرُونَ وَصُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِینَ انگاه
بگوید اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَسْئَلُكَ بِاسْمِكَ الْمَكْنُونِ الْمَخْزُونِ الطَّاهِرِ
الطُّهْرِ الْمُبَارَكِ وَاَسْئَلُكَ بِاسْمِكَ الْعَظِیمِ وَسُلْطَانِكَ الْقَدِیمِ
اَسْئَلُكَ اَنْ تُصَلِّیَ عَلَی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاَنْ تَقْضِیَ حَوَائِجِی
وَحَوَائِجَ جَمِیعِ الْمُؤْمِنِینَ وَالْمُؤْمِنَاتِ یَا وَاهِبَ الْعَطَایَا وَیَا مُطْلِقَ
الْاُسَارَی یَا فَكَّاكَ الرِّقَابِ مِنَ النَّارِ اَسْئَلُكَ اَنْ تُصَلِّیَ عَلَی
مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاَنْ تُعْتِقَ رَقَبَتِی مِنَ النَّارِ وَتُخْرِجَنِی
مِنَ الدُّنْیَا آمِنًا وَتُدْخِلَنِی الْجَنَّةَ سَالِمًا وَاَنْ تَجْعَلَ
دُعَائِی اَوَّلَهُ فَلَاحًا وَاَوْسَطَهُ نَجَاحًا وَآخِرَهُ صَلَاحًا
اِنَّكَ اَنْتَ عَلَّامُ الْغُیُوبِ وبروایتی این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ
اِنِّی اَسْئَلُكَ بِحَقِّ حَبِیبِكَ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
اِلَّا كَفَیْتَنِی مُؤْنَةَ الدُّنْیَا وَالْآخِرَةِ وَكُلَّ هَوْلٍ دُونَ الْجَنَّةِ فِی عَافِیَةٍ

دیگر

دیگر که خواهی بگویی انکه هر دو دست که برداشته بود بر روی و سینه
فرود آرد آنگه سجدهٔ شکر بکند و بگوید اندر سجدهٔ شکر که اَللّٰهُمَّ
اِلَیْكَ وَجَّهْتُ وَبِكَ اعْتَصَمْتُ وَعَلَیْكَ تَوَكَّلْتُ وَاَنْتَ
ثِقَتِی وَرَجَائِی فَاكْفِنِی مَا اَهَمَّنِی وَمَا لَا یَهُمُّنِی وَمَا
اَنْتَ اَعْلَمُ بِهِ مِنِّی عَزَّ جَارُكَ وَجَلَّ ثَنَاؤُكَ وَلَا اِلٰهَ غَیْرُكَ
صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ انگه روی راست
بر زمین نهد و بگوید اِرْحَمْ ذُلِّی وَفَاقَتِی بَیْنَ یَدَیْكَ وَتَضَرُّعِی
اِلَیْكَ وَوَحْشَتِی مِنَ النَّاسِ وَآنِسْنِی یَا كَرِیمُ یَا كَرِیمُ یَا كَرِیمُ
انگه جانب چپ بر زمین نهد و بگوید لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ رَبِّی
حَقًّا حَقًّا سَجَدْتُ لَكَ یَا رَبِّ تَعَبُّدًا وَرِقًّا اَللّٰهُمَّ اِنَّ عَمَلِی
ضَعِیفٌ فَضَاعِفْ لِی یَا كَرِیمُ یَا كَرِیمُ یَا كَرِیمُ انگه دیگر باره پیشانی
بر زمین نهد و صد بار بگوید شُكْرًا لِلّٰهِ و صد نوبت بگوید الْعَفْو
و باز این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِی وَلِوَالِدَیَّ وَلِجَمِیعِ الْمُؤْمِنِینَ
وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُسْلِمِینَ وَالْمُسْلِمَاتِ الْاَحْیَاءِ مِنْهُمْ وَالْاَمْوَاتِ
تَابِعْ بَیْنَنَا وَبَیْنَهُمْ بِالْخَیْرَاتِ اِنَّكَ مُجِیبُ الدَّعَوَاتِ یَا قَاضِیَ الْحَاجَاتِ
یَا رَفِیعَ الدَّرَجَاتِ یَا دَافِعَ السَّیِّئَاتِ اِنَّكَ عَلَی كُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ وَبِالْاِجَابَةِ
جَدِیرٌ وَصَلَّی اللهُ عَلَی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ اَجْمَعِینَ الطَّیِّبِینَ الطَّاهِرِینَ انگه سر از
سجده بردارد و موضع سجود بساید و بجملهٔ تن فرود آرد که شفا بود
جمله دردها را و باید که در حال سجده سهو جبهه خویش بر زمین
بپوسیده دارد باب هیجدهم در یاد
کردن نافلهٔ شب و غیر آن از نوافل دیگر باید که در رکعت اول
از نماز پیشین بعوض تکبیر بجای آرد و قل هو الله بعد از الحمد بخواند

الثبات

واندر رکعت دوم الحمد و قل یا ایها الکافرون بر خواند و انچه
دیگر انچه خواهد و اندر رکعت اول و دوم سنت نماز شام همچنین
کند و اندر وتیره باید که بطهارة بخسبید و بر جانب راست خسبد
و روی بقبله آرد و بگوید بسم الله و بالله و فی سبیل الله
و علی ملة رسول الله صلی الله علیه و آله اللهم انی اسلمت
نفسی الیک و فوضت امری الیک رهبة منک و رغبة
الیک آمنت بکل کتاب انزلته و بکل رسول ارسلته انگه
الحمد و قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس بر خواند
و تسبیح زهرا علیها السلام بگوید لا اله الا الله وحده لا شریک له له
الملک و له الحمد یحیی و یمیت و هو حی لا یموت بیده الخیر و هو
علی کل شیء قدیر و باید داشت خواهد بخدای عز و جل از هر چه ترسد
و چون شب نیمه بگذرد برخیزد و چون از خواب برخیزد و بگوید
الحمد لله الذی رد علی روحی لاحمده و لاعبده اللهم
انه کان لا یواری منک لیل ساج و لا سماء ذات ابراج
و لا ارض ذات مهاد و لا بحر لجی بین یدی المدلج من
خلقک تعلم خائنة الاعین و ما تخفی الصدور و غارت
النجوم و انت الحی القیوم لا تاخذه سنة و لا
نوم سبحان الله رب العالمین و طهارت و مسواک بجای
آورد و ان نماز بایستد و هفت تکبیر بجای آورد و در رکعت اول
الحمد سی و سه بار قل هو الله احد بر خواند و اندر رکعت دوم
الحمد و قل یا ایها الکافرون و اندر شش هر چه خواهد بخواند
انگاه دو رکعت شفع نماز بکند و سلام بدهد و در رکعت اول از شفع

و بگوید ٢

الحمد

الحمد و سورة الملک بخواند و اندر رکعت دوم الحمد و سورة الدهر بخواند
و اگر نتواند قل اعوذ تین بخواند انگاه برخیزد و یک رکعت وتر بگذارد
و هفت تکبیر و شرایط آن بجای آورد و شرایط ان الحمد و قل
هو الله احد بر خواند و دست بردارد و بگوید لا اله الا الله الحلیم
الکریم لا اله الا الله العلی العظیم لا اله الا الله الملک الحق
المبین سبحان الله رب السموات السبع و رب
الارضین السبع و ما فیهن و ما فوقهن و ما بینهن
و ما تحتهن و رب العرش العظیم و سلام علی المرسلین
و الحمد لله رب العالمین اللهم صل علی محمد و آل محمد و
عافنی و اعف عنی و آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة
حسنة و قنا عذاب النار و عذاب القبر و عذاب الفقر
و احشرنا مع الانبیاء و الائمة المعصومین صلوات الله و
سلامه علیه و علیهم اجمعین اللهم اهدنا فیمن هدیت
و عافنا فیمن عافیت و تولنا فیمن تولیت و بارک لی
فیما اعطیت و قنا عن کل شر ما قضیت فانک تقضی
و لا یقضی علیک سبحانک و تعالیت سبحانک رب البیت
الحرام استغفرک و اتوب الیک و اومن بک و اتوکل
علیک لا حول و لا قوة الا بک یا رحیم اللهم تم نورک
فهدیت فلک الحمد ربنا و بسطت یدیک فاعطیت فلک
الحمد ربنا وجهک اکرم الوجوه و جهتک خیر الجهات
و اهناها و عطیتک افضل العطیات و امنا و ما تطاع
ربنا و تشکر و تعصی ربنا و تغفر لمن شئت من خلقک

يجيب المضطر ويكشف السوء ويشفي السقيم وينجي من الكرب
بالآئك احد ولا يحصي نعمائك قول قائل اللهم اليك
رفعت الابصار ونقلت الاقدام ومدت الاعناق
ورفعت الايدي ودعيت بالالسن وتقرب اليك في
الاعمال ربنا اغفر لنا وارحمنا وافتح بيننا وبين خلقك بالحق
وانت خير الفاتحين اللهم اليك نشكو غيبة نبينا
وشدة الزمان علينا ووقوع الفتن وتظاهر الاعداء
وكثرة عدونا وقلة عددنا يا فاتح يا رب يفتح منك تعجله
ونصر منك تعزه وامام عدل تظهره اله الحق رب العالمين
انگاه هفتاد بار بگويد استغفر الله واتوب اليه واعوذ بالله
من النار انگاه بركوع شود ونماز تمام بكند وتعقيبات
جمله بجاي آورد وحاجتها بخواهد از خداي تعالى انگاه
برخيزد ودو ركعت نماز سنت پيش از بامداد بگذارد ودر ركعت اول
الحمد وقل يا ايها الكافرون بخواند ودر ركعت دوم الحمد
وقل هو الله احد بخواند تا ابتداي نماز ختم قل هو الله كرده باشد
انگاه سجده كند وبگويد يا خير مدعو ويا خير مسئول يا اوسع
من اعطى ويا افضل مرتجي صل على محمد وآل محمد واغفر لي
وارحمني وتب علي انك انت التواب الرحيم وچون سجده
بگذارد وسر از سجده بردارد وبگويد اللهم من اصبح وحاجته
الى مخلوق فاني اصبحت وحاجتي ورغبتي اليك
يا ذا الجلال والاكرام انگاه بر جانب راست روي بقبله بسجده
گاه نهد وبگويد فقد استمسك بعروة الوثقى لا انفصام لها

واعتصمت

واعتصمت بحبل الله المتين واعوذ بالله من شر فسقة
العرب والعجم واعوذ بالله من فسقة الجن والانس
الجات ظهري الى الله وفوضت امري الى الله اطلب
حاجتي من الله توكلت على الله ومن يتوكل على الله
فهو حسبه ان الله بالغ امره قد جعل الله بكل شيء قدرا
حسبي الله ونعم الوكيل وپنج آيت از آخر آل عمران بخواند
از انجا بخواند كه ان في خلق السموات والارض ربنا ما
خلقت هذا باطلا سبحانك فقنا عذاب النار ربنا انك من
تدخل النار اخزيته وما للظالمين من انصار ربنا
اننا سمعنا مناديا ينادي للايمان ان آمنوا بربكم فآمنا
ربنا فاغفر لنا ذنوبنا وكفر عنا سيئاتنا وتوفنا مع الابرار
ربنا وآتنا ما وعدتنا على رسلك ولا تخزنا يوم القيامة
انك لا تخلف الميعاد وچون صبح برآيد بگويد سبحان
رب الصباح سبحان فالق الاصباح انگاه فريضه نماز
بامداد بگذارد وچنانچه ياد كرديم وتعقيبات وجمله دعوات
بجاي آورد وبايد كه چون از نماز بامداد وجمله نمازها
باز گردد بجانب راست حضرت امام صادق عليه السلام گفت
از شيعه مخلص ما نباشد كسي كه نماز شب را ترك كند ونماز شب
روزي زياده كند وروي را نيكو گرداند وخداي تعالى را
خشنود كرده اند وسيئات را محو كرده اند رسول صلى الله عليه السلام
گفت كه چون بنده از خواب خوش برخيزد وخواب الله ختم
وي بود خداي را خشنود كرده اند نماز شب بدان خداي تعالى

خود و فرشتگان خود مباهات کند که این بندهٔ مرا همی بینید که
از خواب خوش برخاسته تا مرا خشنود کرد اندر شما گواه باشید
که من او را بیامرزیدم و دروغ گوید کسی که شب همی گذارد و گوید
من روز گرسنه می باشم و آن خانه که در آنجا نماز شب میگذارند
بتلک وقت قرآن در آسمان همی تابد اندر چنانکه نور ستارگان
اندر زمین همی تابد اهل زمین را روایت کرده اند که بنده
آنروز دروغ گوید نماز شبش فوت شود و روزی او فوت
شود مردی گفت یا امیر المؤمنین من همی خواهم که نماز شب گذارم لیکن
بیدار نمی گردم امیر المؤمنین علیه السلام گفت تو را گناهان اندر بند
کرده است والله اعلم بالصواب **باب نوزدهم در بیان کردن آنچه
نماز را قطع کند و آنچه وضو را نقض کند** آنچه نماز را قطع کند سخن گفتن
متعمدا و فعل بسیار کردن که از نماز نباشد و دست بر هم نهادن
بی تقیه و آمین گفتن متعمدا و باز پس نگرستن و بقهقهه
خندیدن و اف و آه کردن این جمله نماز را قطع کند اما بجانب
چپ و راست نگرستن و آسا و فنجاد و با محاسن بازی کردن
و طراق از انگشت برآوردن و در میان دو سجده بر گردن نشستن
و خیو انداختن و اندر موضع سجود نفخ کردن و بول و غائط
باز داشتن با ختبا را این جمله وضوء نماز را ناقص کند
باب بیستم در بیان سهو اندر نماز هر که
هر که بی طهارت نماز کند یا پیش وقت نماز کند یا پشت بر قبله
یا از جانب چپ یا از جانب راست بی قبله نماز کند و وقت مانده
باشد یا اندر مکانی مغصوب یا اندر جامهٔ مغصوب باختیار

کند

26

کند یا بر جای پلید سجده کند پیش ازانکه بدان عالم شده باشد
و نیت و تکبیر احرام و رکوع ترک کند تا که سجود کند و دو سجده
اندر یک رکعت تا رکوع کند و ترک رکوع کند یا رکوعی زیاده کند
و یا دو سجده زیاده کند یا رکعتی اندر نمازی فوت کند یا رکعتی
افزاید یا شک کند از دو رکعت نماز اول یا اندر نماز بامداد
یا نماز شام و نماز سفر و نماز جمعه و نداند که چند رکعت کرده است
ازین همه نماز باز گیرد و هر که قراءت بسهو ترک کند تا سوره برخواند
یادش آید الحمد برخواند و سوره باز برخواند و هر که شک
کند اندر قراءت پیش از رکوع قراءت باز برخواند و هر که
شک کند اندر تسبیح رکوع اندر حال رکوع تسبیح بگوید و اگر
بعد از رکوع بود بگذارد و هیچ بر وی چیز نبود و هر که اندر رکوع شک کند
و ایستاده بود رکوع کند و اندر رکوع بود و یادش آید
که رکوع کرده سر از رکوع بر دارد و بسجود شود و هر که شک کند
اندر سجده یا اندر دو سجده پیش از آنکه بر پای خیزد واز
و هر که تشهد اول بسهو ترک کند و برکوع نشده باشد باز گردد و تشهد
باز برخواند و اگر بعد از آن یادش آید نماز تمام بکند و آنگاه تشهد را
بعد از آن قضا کند و سجدهٔ سهو بکند و هر که تشهد دوم بسهو
ترک کند تا بعد تسلیم یادش آید قضا کند بعد از تسلیم و سجده
سهو بکند و هر که نداند که نماز چهار رکعت گذارده است یا دو رکعت
و غالب ظنش بر دو بود بدان فرا گیرد و اگر ظنش متساوی بود
بر چهار فرا گیرد و سلام بگوید و برخیزد و دو رکعت دیگر بکند
بالحمد تنها آن چهار گذارده باشد این دو رکعت نافله بود و اگر آن

دو رکعت نبوده باشد این تمامی آن بود واگر نداند که سه رکعت
کرده است یا چهار رکعت وغالب ظنش متساوی بود بر چهار
قرار گیرد وسلام بدهد و رکعتی دیگر بگذارد واگر چنان بود که نداند
که چند رکعت گذارده است یا دو یا سه وغالب ظنش یکسان بود
چهار قرار گیرد وسلام بدهد وبرخیزد و دو رکعت بگذارد و سلام
بدهد و یکی بگذارد واگر چنانچه نماز چهار رکعت بوده باشد
این سه نافله بود واگر چنانچه سه رکعت بوده باشد یکی تمامی آن
و دو نافله آن بود واگر دو رکعت بوده باشد آن دو تمامی
آن بود و یک رکعت نافله بود یا اندر نماز سهو سخن گفته باشد
یا اندر تشهد اول سلام باز دهد و یا یک سجده فراموش کند
تا که برکوع رکعت دیگر شود این جمله را سجده سهو باید کرد واگر متعمدا
بود نمازش باطل بود واگر نداند که چهار کرده یا پنج کرده بر چهار
قرار گیرد و سجده سهو بکند و سجده سهو دو سجده بود بعد از
سلام بگوید بسم الله السلام علیک ایها النبی ورحمة الله
وبرکاته تشهد خفیف برخواند و سلام بدهد باب

بیست و یکم در یاد کردن حکم نماز جمعه فریضه بود بشرط حضور
سلطان عادل یا حضور کسی که سلطان او را نصب کرده باشد
وهفت کس فراهم آیند وفرسنگی باید که مابین باشد در جمعه
و دو خطبه بگوید و چهار چیز اندر آن بود شکر خدای
وصلوات بر رسول و آل او علیهم السلام و پند دادن
وخواندن آیتی از قرآن و فرض جمعه ساقط بود از زنان
و کودکان و دیوانگان و بندگان و بیماران و نابینایان

و آنکسانی

[حاشیه: اشهد ان لا اله الا الله ... واشهد ان محمدا رسول الله اللهم صل علی محمد وآل محمد]

و آنکسانی که نتوانند رفت و پیران و مسافران و کسانی که زیاده
از دو فرسنگ باشد از این جمله فرض جمعه بیفتد و باید که شب آدینه
و روز آدینه صلوات بسیار گوید بر رسول و آل وی که صلوات
در روز آدینه و شب آدینه هزار صلوات بود در روزگار دیگر
وصدقه هزار صدقه و رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که روز
آدینه سید ایام است مضاعف کرده اند در این روز حسنات و بر
دارند اندرین روز درجات و اجابت کنند دعوات و کشف
کنند اندوهها و روا کنند حاجات و آن روز زیادت نعمت بود
و اندر آن روز خدای را آزاد کردگان بسیار باشند هرکه
دعا کند در آن روز و حق و حرمت آن روز داند خدای تعالی
آزاد کرده اند وی را از آتش دوزخ واگر اندر شب آدینه و روز
آدینه بمیرد شهید بمیرد و روز قیامت ایمن بود و هرکه بجهت استخفاف حق
و آن ضایع کند خدای تعالی وی را بدوزخ رساند مگر که توبه کند
رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت که بنده مومن حاجتی خواهد خود را
از خدای تعالی تاخیر کند قضای آن تا شب آدینه تا مخصوص گرداند
وی را بفضل روز آدینه و باید که چون روز آدینه آفتاب فراخ بر آید شش
رکعت نماز کند و چون زمانی دیگر شود شش رکعت نماز بگذارد
و نماز دیگر یک بانگ نماز و دو قامت و دعوات جمله بجای آورد باید
روز آدینه غسل کند و جامه پاکیزه و طیب و بوی خوش بکار دارد
چنانکه ذکر کرده آمد و بمسجد جامع شود امیر المومنین علی علیه السلام گفت
نمازی که در مسجد جامع گذاری بصد نماز بود و چون بمسجد شود
در راه میگوید اللهم من تهیا و تعبا و اعد و استعد

[حاشیه: و چون زمانی دیگر شود شش رکعت بگذارد]

لِرِفَادَةِ اِلَى مَخْلُوقٍ وَجَاءِ رِفْدِهِ وَجَوَائِزِهِ وَنَوَافِلِهِ وَاِلَيْكَ
يَا سَيِّدِي وَفَادَتِي وَتَهْيِئَتِي وَاِعْدَادِي وَاسْتِعْدَادِي وَرَجَاءَ
رِفْدِكَ وَجَوَائِزِكَ وَنَوَافِلِكَ و بايد كه بعد از نماز ديگر روز آدينه
هفت بار بگويد اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ الاَوْصِيَاءِ المَرْضِيِّين
بِاَفْضَلِ صَلَوَاتِكَ وَبَرَكَاتِكَ وَالسَّلَامُ الرَّاغِبِينَ وَبَارِكْ
عَلَيْهِمْ بِاَفْضَلِ بَرَكَاتِكَ عَلَيْهِمْ وَعَلَى اَرْوَاحِهِمْ وَاَجْسَادِهِمْ
وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكَاتُهُ روايت كرده اند از پيغمبر كه وي گفت كه هر كه
اين بگويد خداي تعالى وي را صد هزار حسنه بنويسد و صد هزار
سيئه محو كرده اند و صد هزار حاجات وي را روا كرده اند

باب بيست و دويم در ياد كردن نماز جماعت

رسول صلى الله عليه وآله
وسلم فرمود كه صفهاي امت من اندر نماز چون صفهاي فرشتگان
بود اندر آسمان ديگر گفت نماز جماعت به بيست و چهار ركعت بود و هر
ركعتي بخداي تعالى دوستر بود از عبادت چهل سال و هر كه بجماعت
شود از هول روز قيامت خداي تعالى بروي آسان كند آنگاه
ببهشت فرستد و بي نماز جماعت درست نبود الا ببانگ نماز و قامت
اگر دو تن باشند امام در پيش ايستد و ماموم بر جانب راست وي
ايستد و اگر بيشتر باشند امام فراپيش رود و جماعتيان
در قفاي وي بايستند و اگر جماعتي زنان باشند اندر قفاي
امام از پس پشت مردان بايستند و بايد كه امام مؤمن و عادل
بود و قرآن بهتر خواند از ديگر جماعتيان و اگر اين همه يكسان
باشند فقيه تر فراپيش تر شود و اگر در فقه يكسان باشند
آنكه مقدم بود در هجرت و اگر اندر آن يكسان باشند كسي

بعمر

بعمر بيشتر باشد و اگر بعمر يكسان باشند كسي كه نيكو روي تر باشد
و حرامزاده و حد زده و عاق و اغلف روا نباشد كه امامت كند
و مفلوج كه نامفلوج را امامت كند و بنده كرده كسي را اگر بنده آزاد
امامي نكند و مسافر حاضر را امامي نكند و بايد كه ابتدا بهيچ
مخالف نكند اما بتقيه روا باشد كه از پس ايشان نماز كنند
ليكن اقتدا نكند و نماز خويش بگزارد

و متهم متوضيا را امامي نكند و نشسته كسي را كه بر پاي باشد امامي نكند

باب بيست و سيم در ياد كردن نماز زنان و بيماران

بايد كه زنان
اندر نماز اندر حال قيام دو پاي بهم باز نهند جفت و دست راست
بر پستان راست و دست چپ بر پستان چپ نهند و چون
ركوع كنند دست بر زير زانو نهند تا دو تا نباشند و چون
سجود كنند نخست فرو نشينند آنگاه سجده كنند و خويشتن را جفت
بهم فراهم گرفته چون بر پاي خيزد و چون تشهد بنشيند دو
پاي بر زمين نهد و هر دو زانو پيشتر باز نهند و بايد كه در جملگي
نمازها قرائت نرم خواند و هر چه بجز اينست حكم زنان و مردان
يكسانست اما بيماري كه نتواند بر پاي خيزد و نماز بر وي واجب
باشد بر وي بپاي نماز كردن و اگر نتواند فرا ديوار يا عصا تكيه
كند و نماز كند و اگر نتواند نشسته نماز كند و اگر نتواند خسبيده
نماز كند و چون قراءت برخواند ركوع چشم فراهم نهد و سر از
ركوع بر آوردن را چشم باز كند و سجود را چشم برهم نهد و سر از
سجود بر آوردن را چشم باز كند و سجود دوم چشم برهم نهد ديگر سجود را
چنين كند و پا رخويشتن داند كه بر پاي نماز نتواند گزارد روا نه

نهد

باب بيست و چهارم در ياد كردن نماز آدينه

کسی هیچ خبر ندارد که عورت بپوشد وجای باشد که هیچکس ویرا
نه بیند روا بود که برپای نماز کند واگر جای بود مسکن بود که کسی ویرا
نه بیند نشسته نماز کند واگر قومی برهنه باشند وخواهند که نماز جماعت
کنند نشسته نماز کنند اما مقتدا در سر زانو باید که از پیش ایشان بود
وامام نماز ورکوع وسجود باشارت کند وجماعتی رکوع وسجود
تمام کنند **باب بیست وپنجم در بیان کردن نماز اندر**
کشتی نماز کردن اندر کشتی روا باشد الا بر زمین فاضلتر باشد
چون تواند روی بقبله آرد برپای کند نماز واگر کشتی همی گردد او نیز همی گردد
وروی بقبله همی آرد واگر نتواند تکبیر احرام اول روی بقبله کند وآنگه
جانکه کشتی همی گردد نماز کند واگر نتواند برپای در کشتی نماز کند
نشسته روا باشد نماز کردن **باب بیست وششم در بیان**
کردن نماز خوف چون اندر حرب باشد وخواهد که نماز
کنند بدو قسمت بباشند یک قسم اندر مقابل دشمن بایستد ودیگر قوم وامام
با ایشان نماز کنند بایستد وایشان یکرکعت سبک بگذارند وسلام
بدهند ودر مقام دشمن بایستند وآن دیگران بیایند ودر نماز
ایستاده از پس امام تشهد بنشینند ایشان برخیزند ورکعتی
دیگر سبک بگذارند تشهد بنشینند وامام با ایشان سلام بدهد واگر
نماز شام بود وامام یکرکعت بگذارد با قوم اول و بایستد با جمع نماز
واندر مقابل دشمن بایستد ودیگر قوم بیایند واندر نماز بایستند
وامام دو رکعت بگذارد وتشهد بنشیند وایشان یکرکعت بگذارند
وسلام بدهد وامام با ایشان نتواند که چنین کند روا بود که بر
پشت ستور نماز کند وبر قربوس زین سجده کند واگر نتواند باشارت

رکوع

رکوع وسجود کند واگر این نماز نتواند بدل هر رکعتی بگوید سبحان الله
والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر واگر در دریا بود که ترسد
که بر زمین نماز کند از دشمن واز دزد وسباع روا بود که بر ستور
نماز کند **باب بیست وهفتم در بیان کردن نماز**
عیدین نماز عید فرض بود چون شرطهای جمعه حاصل بود و
باعدم آن شرطها سنت بود و بر هر که نماز جمعه واجب نماز عید نیز
واجب بود واگر هر که ساقط بود نماز عید نیز ساقط بود و باید که
در هر دو عید غسل کند وجامه نیکو در پوشد وبوی خوش بکار دارد
وبصحرا شود وچون آفتاب بر زمین افتد سه بار بگوید الصلوة
و بانگ نماز وقامت نبود در نماز عیدین و برخیزد ودو رکعت
نماز بگذارد در رکعت اول الحمد وسورة الاعلی برخواند ودست بر
دارد وتکبیر وقنوت کند بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک
له واشهد ان محمدا عبده ورسوله واشهد ان علیا
ولیه ووصی رسوله بالحق اللهم اهل الکبریاء والعظمة و
اهل الجود والجبروت واهل العفو والرحمة واهل التقوی
والمغفرة اسئلک فی هذا الیوم الذی جعلته للمسلمین عیدا
ولمحمد صلی الله علیه وآله کرامة وشرفا وذخرا ومزیدا ان
تصلی علی محمد وآل محمد کافضل ما صلیت علی عبد من
عبادک وصل علی ملائکتک ورسلک واغفر للمؤمنین
والمؤمنات والمسلمین والمسلمات الاحیاء منهم والاموات
اللهم انی اسئلک من خیر ما سئلک عبادک المرسلین
واعوذ بک من شر ما استعاذ منه عبادک المرسلین الله

این دعا بخواند

تکبیر دویم وسیم وچهارم وپنجم وششم بگوید ومیان هر تکبیری
وتکبیر هفتم بگوید وبرکوع شود آنگاه دو سجده بکند وبرخیزد ودیگر رکعت
دیگر الحمد والشمس وضحها برخواند آنگاه تکبیر بگوید وهمین دعا
برخواند در دویم ودر سیم ودر چهارم ودر پنجم هم این دعا بخواند
وتکبیر ششم بگوید وبرکوع شود ونماز تمام بگذارد وتسبیح زهرا علیها
السلام بگوید ودعا کند وحاجتها بخواهد وسجدهٔ شکر بگزارد و باید
که شب عید فطر از پس نماز شام عید فطر وشام وخفتن ونماز
بامداد ونماز عید تکبیر بگوید که الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله والله
اکبر ولله الحمد والحمد لله علی ما هدینا وله الشکر علی ما اولانا
سنت بود این گفتن واندر عید اضحی فریضه بود از پس ده نماز
ابتدا کند بنماز پیشین کند تا ده نماز وکسی که بمنا بود ودر عید اضحی گوید ونیز
من بهیمة الانعام وتا پانزده نماز سنت بود واندر عید فطر پیش از
نماز چیزی بکار برد واندر عید اضحی پس از نماز عید روزه بگشاید

باب بیست وهشتم در یاد کردن نماز خوف نماز وکسوف

وخسوف فریضه بود چون آفتاب وماه بگیرد یا زلزله
عظیم یا بادی صعب آید واجب بود باشد که اندر ایستد والحمد
وسوره برخواند وبرکوع شود وباز برآید ونگوید الله اکبر وباز برآید
وبگوید الله اکبر برکوع شود وباز برآید وبگوید الله اکبر وباز آید
وهمچنین کند تا پنج بار باز رکوع بکند چون پنجم بار از رکوع برآید
بگوید سمع الله لمن حمده وسجود رود وسجود بکند وبرخیزد وپنج
رکوع دیگر بکند بدو سجده بکند ونماز تمام کند ووقت این نماز آن
وقت بود که آفتاب وماه گرفتن آید تا در گشادن آید وقت بشده

بکند

غسل کند واگر تمام بگرفته باشد قضا ۲

باشد واگر ترک کند متعمدا این نماز را وماه بگرفته باشد قضا کند و
کند بی غسل واگر بیهوش افتد یا نداند بروی قضا نشود و چون
از نماز فارغ شود وهنوز نگشاده باشد مستحب بود که دیگر
باز نماز بگذارد وتسبیح همی گوید تا بگشاید

باب بیست ونهم در نماز

استسقا نماز استسقا همچون نماز عید باشد اندر چگونگی وتکبیر وجمله
احوال چون سلام دهد روی بقبله آورد وصد بار بگوید الله
اکبر واز جانب راست صد بار بگوید الحمد لله واز جانب
چپ صد بار بگوید سبحان الله وروی با مردمان کند امام
وصد بار بگوید لا اله الا الله ومردمان نیز این جمله گویند
آنگاه خطبه برخواند وباید که کودکان وپیران وبیعقلان
وبهایم را بصحرا برند وبرایشان از خدای تعالی باران
خواهند وجهودان وترسایان را بصحرا نبرند که خدای
بر ایشان خشمناک است وباید که روز شنبه ویکشنبه
ودوشنبه روزه دارند واندر روز دوشنبه این نماز
بگذارد

باب سی ام اندر یاد کردن نماز روز غدیر

باید که روز هیجدهم ذی الحجه غسل کند وجامه نیکو درپوشد وچون نیم
ساعت بر زوال باشد دو رکعت نماز کند اندر هر رکعتی
یکبار الحمد وده بار قل هو الله احد وده بار انا انزلنا وده
بار آیة الکرسی تا بدانجا که هم فیها خالدون چون سلام دهد
روی بقبله آورد وبنشیند وشکر کند خدای را بدان نعمت
که با خلقان کرده است که امیر المؤمنین علی علیه السلام را ویازده
فرزندش را علیهم السلام بامامت نصب کرده است وحق

دشمنان علی را بكداد و زاری و تفرع كند بخدای عزّ
وجل و بگوید اللهم انی اسئلك بحق نبیك و علی
ولیك و بالشان و القدر الذی خصصتهما
به دون خلقك ان تصل علی محمد و آل محمد و علی
ذریتهما و ان تبدئ بهما فی كل خیر عاجل اللهم
صل علی محمد الائمة القادة و الدعاة السادة و النجوم
الزاهرة و الاعلام الباهرة و ساسة العباد و اركان
البلاد و الناقة المرسلة و السفینة الناجیة فی
اللج الغامرة اللهم صل علی محمد و آل محمد خزان
علمك و اركان توحیدك و دعائم دینك و معادن
كرامتك و صفوتك من بریتك و خیرتك من
خلقك الاتقیاء و الانقیاء و النجباء الابرار و الباب
المبتلاء به الناس من آتاه هوی اللهم صل
علی محمد و آل محمد اهل الذكر الذی امرت بمسألتهم
و ذوی القربی الذین امرت بمودتهم و فرضت
حقهم و جعلت الجنة معاد من اقتص آثارهم
اللهم صل علی محمد و آل محمد كما امروا بطاعتك
و نهوا عن معصیتك و دلوا عبادك علی وحدانیتك
اللهم انی اسئلك بحق محمد نبیك و نجیبك و
صفیك و امینك و رسولك الی خلقك و بحق امیر
المؤمنین علی و یعسوب الدین و قائد الغر المحجلین
الوصی الوفی الصدیق الاكبر و الفاروق بین الحلال

والحرام

والحرام و شاهد لك و الدال علیك و الصادع بامرك
و المجاهد فی سبیلك لم تاخذه فیك لومة لائم ان ت
صل علی محمد و آل محمد و ان تجعلنی فی هذه
الیوم الذی عقدت فیه العهد لولیك فی اعناق
خلقك و اكملت لهم الدین من العارفین بحرمته الا (انبیاء)
و المقربین بفضله من ابقیائك و طلقائك
من النار و لا تشمت بی حاسدی النعم اللهم و كما
جعلته عید الاكبر و سمیته فی السماء یوم العهد
المعهود و فی الارض یوم المیثاق الماخوذ و الجمع
المسئول صل علی محمد و آل محمد و اقرر به (عیوننا) و اجمع به شملنا
و لا تضلنا بعد اذ هدیتنا و اجعلنا لانعمك من
الشاكرین یا ارحم الراحمین الحمد لله الذی عرفنا فضل
هذا الیوم و بصرنا حرمته و كرمنا و شرفنا بمعرفته و هدینا
بنوره یا رسول الله یا امیر المؤمنین علیكما و علی عترتكما و علی
محبیكما منی السلام ما بقی اللیل و النهار بكما توجهت
الی الله ربی و ربكما فی نجاح طلبتی و قضاء حوائجی و تیسیر
اموری اللهم انی اسئلك بحق محمد و آل محمد ان
تصلی علی محمد و آل محمد و ان تلعن من جحد حق هذه
الیوم و انكر حرمته فصد عن سبیلك لاطفاء نورك
فابی الله الا ان یتم نوره و لو كره المشركون اللهم فرج
علی اهل بیت نبیك و اكشف عنهم و بهم عن المؤمنین
الكربات اللهم املأ الارض بهم عدلا كما ملئت ظلما و جورا

وَأَنْجِزْ لَهُمْ مَا وَعَدْتَهُمْ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ باب
سی و یکم اندر نماز روز و شب مبعث چون روز بیست و هفتم
رجب بود که خدای تعالی پیغمبر را برسالت بخلق فرستاد باید
که چون چاشتگاه بود دوازده رکعت نماز کند هر رکعتی
الحمد یکبار و یکبار سوره یس آنچه داند چون از نماز فارغ شود روی
بقبله بنشیند و هفت بار قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب
الناس و قل هو الله و قل یا ایها الکافرون و انا انزلناه و
آیة الکرسی هر یکی هفت بار بخواند و هفت بار بگوید الله ربی
لا اشرک بی شیئا و هفت بار بگوید سبحان الله والحمد لله
و لا اله الا الله والله اکبر و باید که بعد هر دو رکعت بگوید
الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی لَمْ یَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ یَکُنْ لَهُ شَرِیکٌ
فِی الْمُلْکِ وَلَمْ یَکُنْ لَهُ وَلِیٌّ مِنَ الذُّلِّ وَکَبِّرْهُ تَکْبِیرًا یَا
عُدَّتِی فِی کُرْبَتِی یَا صَاحِبِی فِی شِدَّتِی یَا حَافِظِی فِی
غَیْبَتِی یَا کَافِیَّ فِی وَحْدَتِی یَا اُنْسِی فِی وَحْشَتِی اَنْتَ السَّاتِرُ
عَوْرَتِی فَلَکَ الْحَمْدُ وَاَنْتَ الْمُقِیلُ عَثْرَتِی فَلَکَ الْحَمْدُ
وَاَنْتَ الْبَاعِثُ صَرْعَتِی فَلَکَ الْحَمْدُ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَآلِ
مُحَمَّدٍ وَاسْتُرْ عَوْرَتِی وَآمِنْ رَوْعَتِی وَاَقِلْنِی عَثْرَتِی
وَاصْفَحْ عَنْ جُرْمِی وَتَجَاوَزْ عَنْ سَیِّئَاتِی فِی اَصْحَابِ
الْجَنَّةِ وَعْدَ الصِّدْقِ الَّذِی کَانُوا یُوعَدُونَ و باید که در
شب مبعث نیز اینچنین کند دوازده رکعت نماز بجای آورد
هم برین صفت نماز شب نیمه شعبان چهار رکعت نماز
بدو سلام اندر هر رکعتی یکبار الحمد و صد بار قل هو الله احد

برخواند

برخواند و چون فارغ شود و بگوید اللّهمّ اِنّی اَسْئَلُکَ فَقِیرٌ
وَمِنْ عَذَابِکَ خَائِفٌ مُسْتَجِیرٌ اللّهمّ لَا تُبَدِّلْ اِسْمِی
وَلَا تُغَیِّرْ جِسْمِی وَلَا تُجْهِدْ بَلَائِی وَلَا تُشْمِتْ بِی
اَعْدَائِی اَعُوذُ بِکَ وَبِعَفْوِکَ مِنْ عِقَابِکَ وَاَعُوذُ
بِرَحْمَتِکَ مِنْ عَذَابِکَ وَاَعُوذُ بِکَ بِرِضَاکَ مِنْ
سَخَطِکَ وَاَعُوذُ بِکَ مِنْکَ جَلَّ ثَنَاؤُکَ وَاَنْتَ کَمَا
اَثْنَیْتَ عَلَی نَفْسِکَ وَفَوْقَ مَا یَقُولُ الْقَائِلُونَ
نماز استخاره صادق علیه السلام فرموده که چون کسی خواهد که شغلی
دینی یا دنیائی بکند سه رقعه فرا گیرد و بر سر بنویسد بسم الله
الرحمن الرحیم خیرة من الله العزیز الحکیم لفلان بن فلان
افعل و بر سه دیگر بنویسد لا تفعل و اندر زیر مصلی نماز کند
دو رکعت نماز بگذارد و چون فارغ شود سجود کند و اندر سجود
بگوید صد بار استخیر الله فی جمیع الامور برحمته خیرة فی
عافیة فی یسر منک وعافیة آنگاه رقعه‌ها را بر یکدیگر افکند و یکی
رقعه بیرون آورد و اگر افعل بود بباید کرد آنگاه و اگر بعضی
ازین بود لا تفعل نباید کرد و اگر بعضی افعل و بعضی لا تفعل بود
و دیگر بیرون آورد بنگرد که کدام بیشترست اگر سه افعل بود آن
کار بباید کرد و اگر سه لا تفعل بود نباید کرد باب
سی و دوم در یاد کردن نوافل ماه رمضان اندر ماه
رمضان هزار رکعت نماز کند زیادت بر نوافل شب و روز
اندر نوزده شب هر شبی بیست رکعت نماز کند هشت رکعت
میان نماز شام و خفتن و دوازده رکعت پس از نماز خفتن

آنگاه سر از سجود
بردارد و بگوید اللّهمّ
خر لی فی جمیع اموری.

و بیش از و نیز هم و اندر شب نوزدهم صد رکعت زیاده کند
و اندر شب بیست و یکم صد رکعت دیگر و اندر شب بیست و سیم
صد رکعت دیگر و اندر باقی شبها از ده بعد آخر هر شبی
رکعت نماز کند هشت رکعت میان نماز شام و خفتن و بیست
و دو رکعت پس از نماز خفتن و اندر شب آدینه آخر باز
بین از ماه رمضان بیست رکعت نماز بگذارد از آن حضرت
امیر المؤمنین علی علیه الصلوة والسلام و اندر شب شنبه باز بین از
ماه رمضان بیست رکعت نماز کند از آن حضرت فاطمه علیها السلام و اندر
چهار آدینه شش رکعت نماز بکند چهار رکعت از آن حضرت
امیر المؤمنین و دو رکعت از آن حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و چهار
رکعت نماز جعفر طیار رحمة الله علیه نماز حضرت امیر المؤمنین علی
علیه السلام چهار رکعت بود بدو سلام در هر رکعتی یکبار الحمد و پنجاه
بار قل هو الله احد بخواند نماز فاطمه علیها السلام دو رکعت نماز کند
بیک سلام در رکعت اول یکبار الحمد و صد بار انا انزلناه در
رکعت دویم یکبار الحمد و صد بار قل هو الله احد نماز جعفر
طیار چهار رکعت بود بدو سلام رکعت اول الحمد و اذا زلزلت
بخواند و رکعت دویم الحمد لله و العادیات و رکعت سیم الحمد
و اذا جاء نصر الله و رکعت چهارم الحمد و قل هو الله احد و در
هر رکعتی چون از قراءت فارغ شود پانزده بار بگوید سبحان
الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر و در رکوع شود
و ده بار بگوید و چون سجده اول نماید ده نوبت بگوید و چون
رفع سجده نماید ده نوبت بگوید و چون سجده ثانی رود ده نوبت

بگوید

بگوید و چون رفع سجده ثانی نماید ده نوبت بگوید چنانچه
در هر رکعتی هفتاد و پنج نوبت تسبیح مذکور گفته باشد چنانچه
در چهار رکعت سیصد تسبیح گفته باشد و در سجده آخر رکعت
چهارم بعد از آنکه ده نوبت تسبیح گفته باشد این دعا بخواند
سُبْحَانَ مَنْ لَبِسَ وَالْوَقَارَ سُبْحَانَ مَنْ تَعَطَّفَ بِالْمَجْدِ
وَتَكَرَّمَ سُبْحَانَ مَنْ لَا يَنْبَغِي التَّسْبِيحُ إِلَّا لَهُ سُبْحَانَ مَنْ
أَحْصَى كُلَّ شَيْءٍ عِلْمُهُ سُبْحَانَ ذِي الْمَنِّ وَالنِّعَمِ
سُبْحَانَ ذِي الْقُدْرَةِ وَالْكَرَمِ سُبْحَانَ ذِي الْعِزَّةِ وَالْفَضْلِ
سُبْحَانَ ذِي الْقُوَّةِ وَالطَّوْلِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ
بِمَعَاقِدِ الْعِزِّ مِنْ عَرْشِكَ وَمُنْتَهَى الرَّحْمَةِ مِنْ
كِتَابِكَ وَبِاسْمِكَ الْعَظِيمِ وَكَلِمَاتِكَ التَّامَّاتِ الَّتِي
تَمَّتْ صِدْقًا وَعَدْلًا أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ وَأَنْ
کذا و کذا و حاجتی که دارد بخواهد البته آن حاجت روا شود بامر الله تعالی

العز
ربه
کلها

باب سی و سیم در یاد کردن نماز مردگان

که مؤمن باشند یا بحکم ایمان باشند و شش سالگان رسیده واجب
باشد و فرض علی الکفایه باشد و چون مؤمن نماز کنند از
دیگران بیفتد و اگر کم از شش ساله باشد مستحب بود که بروی نماز
کنند و هر که اولیتر بود بمیراث اولیتر بود و نماز کردن بر وی و
شوهر زن اولیتر بود بنماز کردن از جمله زن و چون از بنی
هاشم یکی حاضر باشد اولیتر بود که فراپیش شود و لیکن تقدیم
کند و اگر نکند روا نباشد که فراپیش شود و تقدم کردن بر امام عادل
روا نباشد و اگر نعلین دارد بیرون کند و اگر کفش دارد از پای با موزه

ل

بآن نماز روا باشد و اگر مرده مردی باشد برابر وی بایستد
و دست بر دارد و تکبیر بگوید و بخواند اشهد ان لا اله الا
الله وحده لا شریک له الهاً واحداً احداً صمداً فرداً وتراً
حیاً قیوماً لم یتخذ صاحبةً ولا ولداً واشهد ان محمداً
عبده و رسوله ارسله بالهدی و دین الحق لیظهره
علی الدین کله ولو کره الکافرون و بعد از آن تکبیر دوم
بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد و بارک علی محمد
و آل محمد و ارحم محمداً و آل محمد کافضل ما صلیت و بارکت
و ترحمت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید الله
اکبر و بعد از آن تکبیر سیم این دعا بخواند اللهم اغفر للمؤمنین
و المؤمنات و المسلمین و المسلمات تابع بیننا و بینهم
بالخیرات انک مجیب الدعوات انک علی کل شیء قدیر
الله اکبر و بعد از آن تکبیر چهارم این دعا بخواند اللهم ان
هذا عبدک و ابن عبدک و ابن امتک نزل بک و انت
خیر منزول به اللهم انا لا نعلم منه الا خیراً و انت
اعلم به منا اللهم ان کان محسناً فزد فی احسانه و ان کان
مسیئاً فتجاوز عنه و اغفر له و لوالدیه اللهم اجعله
عندک فی اعلی علیین و اخلفه علی اهله فی الغابرین
و احشره مع من کان یتولاه من الائمة الطاهرین و ارحمه
برحمتک یا ارحم الراحمین الله اکبر و بعد از تکبیر پنجم بگوید عفوک
عفوک عفوک یا کریم و اینجا فارغ نشود تا مرده بر دارند
و اگر مرده زن بود برابر سینه وی بایستد و اندر تکبیر چهارم بگوید

دائماً

الله اکبر

الاحیاء منهم والاموات

اللهم هذه امتک و ابنة عبدک و ابنة امتک نزلت بک
و انت خیر منزول به اللهم انا لا نعلم منها الا خیراً و انت
اعلم بها منا اللهم ان کانت محسنة فزد فی احسانها و ان
کانت مسیئة فتجاوز عنها و اغفر لها و لوالدیها اللهم
اجعلها عندک فی اعلی علیین و اخلفها علی اهلها فی الغابرین
و احشرها مع من کانت تتولاه من الائمة الطاهرین و ارحمها
برحمتک یا ارحم الراحمین الله اکبر و اگر مرده طفل باشد اندر تکبیر چهارم
بگوید اللهم هذه الطفل کما خلقته قادراً و قبضته طاهراً و اجعله
لابویه نوراً و ارزقنا اجره و لا تفتنا بعده و اگر مستضعف
باشد اندر تکبیر چهارم بگوید اللهم اغفر للذین تابوا و اتبعوا سبیلک
و قهم عذاب الجحیم و اگر مرده را مذهب نداند اندر تکبیر چهارم بگوید اللهم
هذه النفس انت احییتها و امتها تعلم سرها و علانیتها
فولها ما تولت و احشرها مع من احبت و اگر مرده مردی باشد خارجی
بگوید اللهم عبدک و ابن عبدک لا نعلم منه الا شراً فاحشره فی
عبادک و بلادک و اصله اشد نارک اللهم ان کان یوالی
اعدائک و یعادی اولیائک و یبغض اهل بیت نبیک
و احش قبره ناراً و من بین یدیه ناراً و عن شماله ناراً
و سلط علیه فی قبره الحیات و العقارب و مستحب بود که
طهارت دارد و بر جنازه نماز کند و اندر نماز جنازه قراءت
تسلیم نبود بلکه دعا بود اگر فراهم آید جنازه کودک و زن و بنده
و مردی جنازه کودک بر پیش قبله آنگاه جنازه مرد بنهد و امام
نزدیک مرد بایستد و بر جمله نماز کند و تکبیر روا باشد و روا بود که

تتولاها

نیکو کر نماز کند بعد از دفن بیک شبانروز چون از شبانه
روزی زیادت بود روا نبود

باب سی و چهارم

در یاد کردن صیام و روزهٔ ماه رمضان

واجب بود جمله
مکلفان بشرط آنکه تواند ضرری باو نرسد باید که چون ماه نو ببینند
اندر اول ماه رمضان دیگر روز روزه دارد و اگر وی ماه نبیند کسانی
دیگر که ماه دیده باشند که بقول ایشان علم حاصل آید و بر او واجب
روزه داشتن و اگر منعی بود از دیدن ماه دو مرد عادل گواهی دهند واجب
باشد روزه داشتن اگر منع نبوده پنجاه مرد گواهی دهند تا واجب
شود روزه داشتن و روزهٔ شک واجب بود به نیت شعبان
اگر ماه رمضان بوده از رمضان افتد و آن نیت واجب بود در اداء
روزه و وقت نیت روزه شب باشد که تا صبح بر آید هر وقت که نیت
کند روزه درست باشد و اگر در شب نیت کرده باشد روا بود که وقت
زوال نیت کند روزه ماه رمضان یا قضای ماه رمضان را
و یا کفارة و یا فریضه را و یا تطوع را و جمله روزه را اندر ماه رمضان
کفایت بود که اندر اول شب ماه رمضان یک نیت که جمله ماه
رمضان روزه دارد و اگر هر شبی تجدید کند فاضلتر باشد

باب سی و پنجم در آنچه واجب است که صیام از آن

بپرهیزد اکل و شرب و جماع و انزال آب منی متعمدا و دروغ
گفتن بر خدا و رسول و ائمه علیهم الصلوة والسلام متعمدا سر در آب
فرو بردن و غبار و گرد بحلق رسانیدن و دوام کردن
بر جنابت با امکان غسل و بشب جنابت رسد او را و از خواب
بیدار شود و غسل نکند تا که صبح بر آید این جمله روزه را باطل کنند

وقضا

وقضا و کفارة لازم آید و کفاره بنده آزاد کردن بود یا دو ماه
پیوسته روزه داشتن و یا شصت مسکین را طعام دادن
هر درویشی را دو مد و اگر این هم نتواند هجده روز روزه دارد
و اگر این هم نتواند آنچه تواند صدقه بدرویش دهد اما آنچه قضا واجب
باشد و کفارت نبود اکل و شرب و جماع بودنی آنکه تفحص نکرده که صبح
بر آمده باشد و یا کسی وی را گوید صبح بر آمده است و قبول نکند و یا
تقلید کند کسی را که صبح بر نیامده است و بر آمده بود و تواند که بنگرد
و یا تقلید کند که روز فرو شده است و هنوز آفتاب نشده
باشد و تواند که بداند و بشب جنابت رسد و از خواب بیدار شود
و بر نخیزد و غسل نکند تا که صبح بر آید و آب اندر دهان کند که
خنکی را بگلو فرو برد و حقنه کند تمامیات این جمله روزه را
باطل کند و قضا واجب بود و کفاره واجب نبود از جمله غیبتها
واجب بود و اجتناب کردن اگرچه روزه را باطل نکند از آنکه
ناقص کرداند و مستحبست که به پرهیزد از سعود سر هر که شک
دروی بود و مجامعت و رگ زدن بر وجهی که ضعیف شود
و بر کپر (?) بدیا حین بودن و شاف استعمال کردن و بوی خوش
در کوش کردن و جامه بر تن تر کردن و بوسه دادن بشهوت
و بازی کردن این جمله مکروه بود و روزه را نقصان
کند و هرچه اول تا اینجا یاد کردیم اگر نسیان بود بروی هیچ
لازم نبود نه قضا و نه کفاره

باب سی و ششم سنت روزه

و ثواب باید که چون ماه نو بیند بگوید اَللّٰهُمَّ اَهِلَّهُ عَلَیْنَا
بِالْاَمْنِ وَالْاِیمَانِ وَالسَّلَامَةِ وَالْاِسْلَامِ وَالْعَافِیَةِ الْمُجَلِّلَةِ

طعام دادن صح

وقیامه

والرزق الواسع ودفع الاسقام اللهم ارزقنا صیامه
وتلاوة القرآن فیه اللهم سلمه لنا وتسلمه منا وسلمنا
فیه برحمتك یا ارحم الراحمین و باید که چون روزه بود اول ماه
رمضان بگوید اللهم قد حضر شهر رمضان وقد افترضت
علینا صیامه وانزلت فیه القرآن هدی للناس وبینات
من الهدی والفرقان اللهم اعنی علی صیامه وتقبله منا
وسلمنا فیه وتسلمه لنا فی یسر منك وعافیة انك علی کل
شیء قدیر رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت چون روزه
گشادی بگو اللهم لك صمنا وعلی رزقك افطرنا وتقبله
منا ذهب الظماء وابتلت العروق وبقی الاجر و باید
که از اول ماه تا آخر این دعا هر ساعتی روز و شب بگوید که
یا ذا الذی کان قبل کل شیء ثم خلق کل شیء ثم یبقی ویفنی
کل شیء یا ذا الذی لیس کمثله شیء یا ذا الذی
لیس فی السموات العلی ولا فی الارضین السفلی ولا فوقهن
ولا تحتهن ولا بینهن اله یعبد غیره لك الحمد حمدا
لا یقوی علی احصائه الا انت فصل علی محمد وآل محمد
صلوة لا یقوی علی احصائها الا انت صادق علیه السلام گفت
باید که چون روزه داری گوش وچشم وزبان وخون وموی
وشیر تو روزه دارد وچنان باید که چون روزه چون روز
فطر تو باشد حضرت امام محمد باقر علیه السلام گفته هر چیزی را زکوة است
و زکوة تن روزه وخدای تعالی تکلیف کرده است فرشتگان را
بدعای روزه داران وخواب روزه دار عبادتست ونفس
وی

وی عبادتست وذکر نفس وی تسبیحست و روزه دار در عبادت
خدای تعالی بود واگرچه خفته بود وغیبت نکند مسلمان را
وبهشت دری است آن در را ریان گویند هیچکس از آن در در نرود
الا روزه داران و باید که هر روزی از ماه رمضان بر سر
و آتش صد بار صلوات فرستد واگر بیشتر گوید فاضلتر بود و ثواب
بیشتر بود **فصل فضلت سحر** وافطار پیغمبر صلی الله علیه وآله فرموده اکرم
جرعه آب بود که صلوات خدای بر سحر خوران و مستغفران باد و
معاونت کنید با کل سحر وتعیلوله برنان شب حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام فرموده که رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که بشیرینی
روزه گشاید واگر نباشد باب گشاید که جگر ومعده پاک گرداند
وبوی دهن را خوش کند و دندانرا سخت کرداند وحدقه قوی
کند ونظر را تیز کند و گناهان را بشوید و رگها را ساکن گرداند
وکف غالب و بلغم را قطع کند وحرارت را از معده بنشاند و درد
سر را ببرد **باب سی وهفتم در یاد کردن روزه
بیماران ومسافر** بیماری که روزه دارد وبیماری زیاده شود واجب
باشد که روزه بگشاید که اگر بدارد دیگر باید واجب باشد که قضای
آن روزه بدارد واگر از آن بهتر نشود تا که از دنیا بیرون شود
ولی وی مستحب بود که آن روزه قضا کند واگر بهتر شود و قضا
نکند و بتواند واجب باشد بر ولی وی قضای آن روزه واگر
در عزمش بود قضای آن روزه ولیکن قضا نکند تا دیگر ماه رمضان
اندر آید ماه رمضان حاضر روزه بدارد وآن گذشته دیگر قضا کند
واگر چنان بود که کاهلی کرده باشد رمضان حاضر روزه بدارد و رمضان

گذشته قضا کند وهر روزی را دو مد طعام دهد واگر نتواند یک مد بدهد وحایل مرضعه که کودک اندر شکم بود ویر کودک بترسد یا شیر شان اندک بود وکسی را که تشنه بود وصعب وممکن بود که تشنگی زیاده شود روزه بگشاید وقضا کند وهر روزی را مدی طعام بدهد وپیری پیر از مردان وزنان که تشنه شود صعب وممکن بود که تشنگی زایل شود روزه بگشاید وهر روزی را دو مد طعام بدرویش دهد وقضا واجب نباشد بر ایشان اما مسافر چون سفرش هشت فرسنگ باشد سفر طاعت یا سفر مباح واجب باشد بروی روزه گشادن که اگر روزه بدارد فرمان خدای تعالی ترک کرده باشد ودیگر باره قضا باید داشت وبروی واجب باشد وهیچ روزه اندر سفر نشاید خواه فریضه وخواه سنت مگر روزه نذر وسه روز کفارت دم وی هفت حج را وهجده روزه کفارت بود بدانستن که پیش از فرو شدن آفتاب روزه عرفه مشعر الحرام شده باشد وهرچه جز این باشد نشاید داشتن وقضای روزه ماه رمضان واجب باشد وفاضلتر این بود که پیوسته بدارد واگر پراکنده بدارد روا باشد واگر روزه ماه رمضان بگشاید پیش از زوال قضا واجب باشد واگر بعد از زوال قضا وکفاره لازم آید وکفارت آن ده درویش را طعام دادن واگر نتواند سه روز روزه دارد والله اعلم بالحکم

باب سی وهشتم در یاد کردن روزه حرام

روزه عیدین وروزه شک بنیت ماه رمضان وایام تشریق کسی که بمنا بود وروزه که سخن نگوید وروزه که شام وسحرگاه بخورد ویا دو

روز پیوسته روزه دارد که شب روزه نگشاید وروزه معصیت این جمله حرام بود والله اعلم

باب سی ونهم در یاد کردن روزه تطوع

هر که هفدهم ربیع الاول روزه دارد همچنان باشد که شصت سال روزه داشته باشد که آن روز مولود پیغمبر صلی الله علیه وآله واهل بیته اجمعین روز بیست وهفتم رجب آن روز بعثت رسول است صلی الله علیه وآله آن روز روزه داشتن شصت ماه کفاره گناه باشد وهر که روز بیست وپنجم ذی قعده روزه دارد کفاره شصت ساله گناهان باشد وآن روز دحو الارض بود وروز غدیر روزه دارد وآن روز هیجدهم ذی الحجه بود همچنان بود که همه ساله روزه داشته بود وچنین روایت کرده اند از ائمه المعصومین علیهم السلام که باید که اندر ماهی سه روز روزه دارند پنجشنبه از دهه اول وچهارشنبه از دهه آخر حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند همچنان بود که چهار ماه روزه داشته بود از آنکه خدای تعالی فرموده است مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا

صیام رجب

حضرت امام صادق علیه السلام فرمودند که نوح علیه السلام اول رجب بود که در کشتی نشست وروزه داشت وبفرمود تا هر که با وی بود ند روزه داشتند هر که آن روز روزه دارد وآتش دوزخ یک ساله راه از وی دور شود وهر که هفت روزه دارد از رجب هفت در دوزخ بروی در بسته شود واگر هشت روز روزه دارد هشت در بهشت هرچه خواهد بدهند واگر زیاده روز روزه دارد زیادت بکنند آنرا اندر بهشت شهری که نامش رجب است بیفتد بر او برف وشیر بیرا غل هر که روزی از رجب روزه دارد خدای تعالی آنرا از آن شهر آب دهد انشاء الله تعالی

در فضیلت شعبان

امام صادق علیه السلام فرمودند

اول وچهارشنبه از دهه دهم وپنجشنبه از دهه

هر که پانزده روز از رجب روزه دارد در بهشت بروی بگشاید

هر که در شعبان روزه دارد و به رمضان پیوندد واجب بود حق
تعالی که بهشت بر وی بنا کند که روزه گشادن فرشته ندا کند از
عرش که ای فلان پاک شدی از گناه و بهشت خالص ترا
وقت آن پس که رسول خدای را شاد کردی بعد از وفات
او **باب چهل ام در یاد کردن اعتکاف**
اعتکاف اندر مسجد حرام است و در مسجد مدینه و مسجد کوفه
و در مسجد بصره و اعتکاف بی روزه درست نبود و اعتکاف
درست بود فاما در دیگر مسجدها درست نبود و کمترین اعتکاف
سه روز بود و چون معتکف بود روا نبود ویرا که مقاربت
کند و بوسه دهد و مباشرت کند بشهوت و از بوی خوش
و جدال و خصومت و از بیع و شری پرهیز دور دارد از مسجدی
که معتکف بود از آنجا بیرون نشود الا بضرورت و اندر هیچ
مسجد دیگر ننشیند الا بضرورت و نماز نکند الا در آن مسجد.
که معتکف بود باختیار الا مکه معظمه شرفها الله تعالی الی المشارق
والمغارب که روا نبود ویرا که اندر مکه هر جا که خواهد گزارد و اندر
هیچ جا باختیار فرا نشود و فرو نباید و چون معتکف حایض
شود از مسجد بیرون شود چون بهتر شود یا پاک شود
اعتکاف قضا کند و اگر مجامعت کند بروز دو کفارت بر او لازم آید
و اگر شب بود یک کفارت لازم آید جز اعتکاف را آن کفاره
که روزه از ماه رمضان روزه بگشاده بود **باب**
چهل و یکم در یاد کردن زکوة و غیر آن حضرت امام صادق
علیه السلام در زمان با اندرین طایفه یکی مانع زکوة و کسی مر زنان حلال

۲ بیمار شود یا زن معتکف

دارد

دارد بی رضای زنان و کسی که وطی کند و نیت قضا آن نکند و
هر مال که ضایع شود از آن بود که زکوة نداده باشد و زکوة الله
نه چیز واجب بود **در زر و سیم** که مضروب و منقوش باشد و اشتر و گاو
و گوسفند و گندم و جو و خرما و مویز و هر چه از این باشد زکوة
واجب نبود الا مستحب بود که زکوة بدهد از هر چه اندر کیل و وزن
آید و زکوة نبود اندر زر و سیم و سبیکه مردان و زنان و مستحب
بود زرینه به عاریت بکسی دادن که بروی امین باشد زکوة زر واجب
نباشد تا که بیست دینار و سالی بروی بگذرد و آنگاه نیم دینار واجب
باشد از آنجا بدادن و هیچ دیگر واجب نباشد اندر آن که چهار
دینار بر بیست دینار زیاده شود آنگاه ده یک دینار همی شود و اندر
آن چهار واجب نشود زکوة واجب در سیم واجب نشود تا دویست درهم
نبود و سالی بروی بگذرند آنگاه پنج درم واجب باشد از وی بدادن
و همچنین بود بر سر چهل درم که زیاده میشود درمی بدادن میشود
بدادن اندر کم چهل درم که زیاده میشود درمی زیاده میشود بدادن
اندر کم از چهل درم هیچ واجب نباشد و اندر حال صامت و سیم
اطفال و دیوانگان زکوة نباشد اگرچه سالها بسیار آمده باشد
در آن زکوة اشتر اندر پنج اشتر گوسفندی بود و اندر ده اشتر دو گوسفند
و اندر پانزده اشتر سه گوسفند و اندر بیست اشتر چهار گوسفند
و اندر بیست و پنج پنج گوسفند بود و اندر بیست و شش اشتری ماده
یکساله بود و اندر سی و شش اشتری ماده دو ساله بود و اندر چهل و شش
اشتری ماده بود که چهار ساله شده باشد و اندر شصت و یک اشتری
ماده که چهار ساله شده باشد و چون هفتاد و شش شود و اشتر

۲ تا آنگاه

ماده دو ساله و اندر نود و یک دو اشتر ماده بود که اندر چهار ساله
شده باشد و چون بصد و بیست و یک برسد این عشرها
کند از سر پنجاه اشتر اشتری ماده سه ساله بدهد و اندر چهل اشتر
اشتری ماده دو ساله بیرون کند و اندر میان این نصابها که یاد
کردیم هیچ چیز نبود که بنصاب رسد چنانکه یاد کردیم که ازین چنین
که بوی واجب بود یا ندادن روا بود که تفاوت کند نیز و قیمت
یا گوسفند راست بکند یا اما قیمت آن چیز فرا ستاند روا باشد
زکوة گاو واجب نباشد تا کسی نبود آنگاه گاوی یکساله
واجب بود چون چهل گاو شود گاوی که اندر دو سالگی شده باشد
واجب باشد هم برین حساب بود اندر هر سی گاو گاوی دو ساله
باشد و اندر چهل گاو گاوی که دو ساله شده باشد و حکم گاومیش
حکم گاو باشد اندر وجود زکوة گوسفند گوسفندی که تا چهل نشود
هیچ واجب نشود چون چهل باشد گوسفندی واجب باشد
چون بصد و بیست و یک برسد آنگاه سه گوسفند بدهد تا که
بسیصد و یک رسد چهار گوسفند واجب باشد چون بچهارصد رسد
این عشرها فتدان و اندر هر صد گوسفند گوسفندی واجب بود و اندر
میان نصابها هیچ واجب نبود بلکه عفو بود و اندر اشتر و گاو و گوسفند
اندر چهارپای اطفال و دیوانگان واجب بود و بر ولی
ایشان بود که زکوة از مال طفلان بیرون کنند و بدین چیزها
زکوة نباشد تا که بخرد و دمت نباشد اندر دشت اما آنچه در خانه
علف میدهند زکوة واجب نباشد اگرچه بسیار باشد زکوة
اسب مستحب بود هر سالی بر اسبی تازی دو دینار و بر یابو یک دینار چون

سایمه بود و بچره بود اما آنکه علف میدهند ویرا اندرو هیچ چیز
نبود زکوة گندم و جو و خرما و مویز یکسان بود و غیر آن هیچ
چیز واجب نبود تا که هزار و سیصد و پنجاه من نبود بعد از آن
مونتی که بدانجا بود بسترده باشد از خراج و تخم و غیره آنگاه
چون بدین صفت بود واجب باشد از آنجا عشر بدادن
و اگر اندر آبش مونتی نیفتاده باشد و اگر مونتی افتاده باشد
بدانکه بدلو و اشتر آب کشیده باشند یا گاو در زیر مونتی افتاده
باشد آنگاه نیم عشر واجب بود بدادن و اگر چنان بود که مونتی
افتاده باشد اندر آبش و هم بی مونتی بوده باشد هر کدام که
اغلب بود حکم کند و اگر اغلب بی مونت بود عشر بباید داد
و اگر هر دو بی مونت یکسان بود از نیمی عشر بیرون کند و از نیمی
نیم عشر بیرون کند و هرچه از هزار و سیصد و پنجاه من زیادت
بود اندران عشر بود و اگرچه یکمن بود اگر چنان بود که یکجنس
ازین چهار اجناس هزار و سیصد و پنجاه زیادت بود اندران
عشر بود که من نبود لیکن اگر دیگر جنس با او ضم کند زیاده باشد
زکوة واجب نباشد تا که از یک جنس هزار و سیصد و پنجاه من نبود و
زکوة غلات اندر اموال اطفال و دیوانگان واجب بود بر اولیای
ایشان واجبست که بیرون کنند و اندر اجناس که یکبار زکوة بداد
نیز واجب نبود اگر سالهای بسیار برگذرد بر آن مگر که بفروشند
بعوض شد و بر بهای آن سالی برآید آنگاه واجب باشد زکوة داد

باب چهل و دوم اندر یاد کرد مستحقات زکوة

و معقدار آن چه فرا وی باید قال الله تعالی انما الصدقات للفقراء

والمساکین والعاملین علیها والمؤلفة قلوبهم وفی الرقاب
والغارمین وفی سبیل الله وابن السبیل خدای تعالی هشت کس را
از مستحق زکوة نهاده فقیر کسی بود که هیچ ندارد و مساکین کسی بود که اندک
از عیش بود و برا و کفاف بنود عاملین کسانی باشند که بفرمان
امام زکوة جمع کنند والمؤلفة قلوبهم قومی از کفار باشند که دل
ایشان اندر اسلام نیکو بود و سهمی از زکوة فرا ایشان باید داد
تا یاری کنند مسلمان را اندر حرب کفار وفی الرقاب مکاتبان
باشند یا مؤمن بنده بود که اندر رنجی عظیم بود و برا بخرند از مال زکوة
و آزاد کنند آنگاه اگر بعد از آن بمیرد و وارث بنود ویرا مالش
فرا ارباب زکوة بدهند والغارمین کسانی باشند که وام ایشان
بر آمده باشد اندر کار صلاح وفی سبیل الله جهاد بود و جمله
مصالح مسلمان وابن السبیل کسانی باشند که ایشان را اندر راه
قطع افتاده باشد اگرچه در شهر خویش مال بسیار داشته
باشند زکوة فرا ایشان باید که یاد کردیم و روا باشد که جمله زکوة
فرا این یک فرقه دهند ازین هشت فرقه باید که این هفت فرقه و
المؤلفة قلوبهم دین دار باشند و مصلح و اگر بدین صفت نباشند
نباید که زکوة فرا ایشان دادن و اگر فرا دهند دیگر باره بباید
داد و نشاید زکوة بمادر و پدر و جد و جده دادن چند انگه باشند
و فرزند و فرزند زاده چند انگه باشند و عیال و بنده و این
جمله را نشاید دادن اما هر که بجز ازین بود از خویشان دیگر
روا بود زکوة فرا ایشان دادن بلکه فاضلتر بود چون مستحق
باشند و بنی هاشم را چون خمس بدیشان نرسد روا باشد زکوة

فرا

فرا ایشان دادن و نشاید کمتر از یک دینار یا نیم دینار فرا
یک مستحق دادن اما زکوة خویش را فرا کس دادن
روا بود و چون چهل درم بر دویست درم زیاده شود و
یا چهار دینار بر بیست دینار زیاده شود روا باشد که آن
یک دینار یا آن دو یک دینار فرا یک درویش دهند

باب چهل و سیم در یاد کردن خمس

بدانکه خمس واجب باشد
اندر غنیمتها که از اهل حرب آید و از معادن زر و سیم و آهن
و روی و مس و سیماب و سرمه و زرنیخ و نفط و قیر و گوگرد
و مومیای و یاقوت و زبرجد و لعل و فیروزه و عقیق
و اندر گنجها زر و سیم و غیر آن و اندر ارباح تجارات
و مکاسب و اندر غله که از قوت سال بیش آید برو و عیالان
او اندرین جمله خمس واجب بود و اندر گنجهای نصاب زکوة
واجب بود تا بدان نرسد نصاب زکوة خمس واجب نبود
اندر عوض تا اگر قیمت آن بر بیست دینار نرسد چون یکبار
کرد از مال دیگر خمس واجب نبود هر که بر خلاف زکوة که هر
سال واجب باشد و مستحقان خمس شش باشند قوله تعالی
واعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه وللرسول ولذی القربی
والیتامی والمساکین وابن السبیل قسمت خدا و قسمت رسول و قسمت
ذوی القربی امام را بود علیه السلام تا اندر امانت خویش و عیال
خویش بکار برد و دیگر سه قسمت کند یک قسمت فرا یتامی آل
محمد دهند و یک قسمت فرا مساکین آل ایشان دهند و سیم
قسمت فرا ابنای سبیل ایشان دهند و اگر امام نباشد اندر حال

غنیمت روی این سه قسمت بدین مستحقان رسانند و[ان]
سه قسمت که حق امام بود جای در زیر زمین دفن کنند تا
چون امام ظاهر شود گنجها ظاهر شود و برا بود انشاء الله تعالی

باب چهل و چهارم در یاد کردن انفال

انفال زمینی باشد که خراب شده باشد و اهل آن زمین هلاک
شده و زمینی که بحرب ستده باشند و زمینی که اهل زمین تسلیم
کرده باشند بطوعی و سر کوهها و رودها و زمینها مرده که مالک ندارد و بیشهها
و صوافی ملوک و قطایع ملوک چون غصب نباشد و میراثی که وارث
ندارد و از غنیمتها کنیزکی که نیکو روی دست و روی نیکو و جامهای
مرتفع و تا چیزی که آن را نظیر نبود از بنده و ضیاع این جمله امام را
بود خاص و هیچکس را اندر آن نصیبی نباشد تا امام غنیمت نیز از آن بود
و اگر قومی قتال کنند بی دستور امام و غنیمت جمله امام را بود خاص
والله اعلم

که اگر بیشتر شود آنگاه امام را شود و آنچه یاد کردیم از غنیمت

باب چهل و پنجم در یاد کردن زکوة فطره

زکوة فطره واجب بود بر هر که آزاد و بالغ باشد و زکوة مال بر وی
واجب بود آنگاه واجب بود که از نفس خود و از هر که عیال او بود از زن و فرزند
و بنده و آزاد اگر مسلمان باشد و اگر کافر و از آنکس که ماه رمضان یا روزه
گشاده باشد از هر یکی چهار من و نیم خرما یا مویز یا جو یا برنج یا شیر یا پنیر
بیرون کنند و بمستحقان رسانند اما نیز سه من بیش واجب نبود بدادن
که اصل اندرین آنست که هر چه اغلب قوت وی بود آن از آن بیرون
کنند و اگر خواهد بهای آن چیز سیم یا زر بنرخ روز بدهد روا بود
و هر که زکوة مال بر وی واجب نشود زکوة فطر بر وی مستحب بود و وقت
زکوة فطر روز عید باشد بعد از صبح تا که نماز عید بکنند و اگر از اول ماه

رمضان

رمضان تا آخر بدهد روا بود و اگر بعد از نماز و زوال عید بود قضا کند و
زکوة فطر مستحق زکوة مال باشد چنانکه یاد کرده آمد و نیت الله در زکوة
فطر و زکوة مال شرط بود که از چهار من و نیم و کم از چهار من و نیم که بهر ایکی درویش
دهد و شاید که بیا دیگر یک درویش دهد و هر که زکوة مال نشاید فرا وی
دادن زکوة فطر نیز نشاید دادن والله اعلم

باب چهل و ششم در یاد کردن حج و آنچه با آن تعلق دارد

بدانکه حج واجب بود
اندر عمری یکبار بر هر که استطاعت دارد و بالغ و آزاد بودن و یا مرد
و استطاعت زاد بود چندانکه بکار آید و نیز اندر شدن و آمدن و راحله
که بر نشیند اندر آمدن و شدن و نفقه آنکس که بر وی واجب باشد نفقه
و اگر بیشتر تواند چندان نیز زیادت آید که بدان بستد و دادی همی کند
چون از حج همی باز آید و یا پیشه داند اما پیشه داند که چون باز آید نفقه
خود و عیالان خود بدان پیشه همی بدست آید آنگاه روا باشد که هیچ
چیز زیادت ندارد و چون این شرطها یکی نبود واجب نبود حج گزاردن
و اگر حج بگزارد آن وقت بر وی واجب نبود چون استطاعت فرا
دید آید بر وی واجب بود حج گزاردن و اگر بگزارده آن وقت که حج
بر وی واجب نبود چون استطاعت فراز دید آید بر وی واجب بود
دیگر باره حج کردن و حج تمتع واجب باشد بر جمله مکلفان از اطراف
عالم آن بر کسانی که از ساکنان حرم باشند بر ایشان حج مفرد و قران کنند
دیگر با حج با نیابت گزارد باید که چون از جانب خانه خواهد بیرون رفت
اهل را جمع کند و دو رکعت نماز کند و ثنا گوید بر خدای تعالی و درود و
صلوات فرستد و بگوید اللهم انی استودعک یوم الیوم نفسی
و اهلی و مالی و جمیع اخوانی اللهم احفظنی الشاهد منا و الغائب

وقف کتابخانه عمومی حضرت آیة الله العظمی
مرعشی نجفی قم

وچون بیرون آید و بگوید بحول الله وقوته اخرج وچون پای در کاب کند بگوید بسم الله و بالله علی ملة رسول الله صلی الله علیه و آله و الحمد لله
الذی هدینا للاسلام وعلمنا القرآن ومن علینا بمحمد علیه وعلی آله الحمد
الذی هدینا للاسلام وعلمنا القرآن چون بر نشیند بگوید الحمد لله
الذی هدینا للاسلام ومن علینا بمحمد صلی الله علیه و آله سبحان الذی
سخر لنا هذا وما کنا له مقرنین وانا الی ربنا لمنقلبون والحمد لله
رب العالمین و باید که استغفار و تسبیح و تهلیل و صلوات بر پیغمبر
و آلش بسیار گوید **حج تمتع** آن بود که چون بمیقات رسد و میقات
اهل عراق سه است اول مسلخ است و اوسط غمره است و آخر ذات عرق است
و این هر سه را عقیق گویند و باید که از مسلخ احرام آرد و اگر متعمد احرام
دست بدارد تا که اندر میقات اندر گذرد واجب باشد بروی باز آنجا
شود و احرام آرد و اگر نتواند حجش باطل باشد و اگر بسهو ترک کرده
باشد و اگر نتواند بمیقات شود و احرام آرد اهل مدینه را ذوالحلیفه میقات
بود عند الضرورة جحفه بود و اهل طایف را قرن المنازل میقات باشد
و اهل یمن را یلملم بود و هر که منزل وی دون این میقات ها
بود که یاد کردیم میقات وی منزل وی و احرام پیش وی منعقد
نباشد احرام حج روا نباشد الا اندر شوال و ذی القعده و ده روز از
ذی الحجة اما احرام عمره روا باشد اندر همه سال و مستحب بود که غسل کند و
موی و شوخها از تن فرو کند و ازار بر میان فرا زند و دیگر بر دوش افکند
الا موی سر که اول ذی قعده باز نکند و دو رکعت نماز احرام بگزارد
و اگر بعد فریضه بود فاضلتر بود و چون از نماز فارغ شود بگوید اللهم انی
ارید ما امرت به من التمتع الی العمرة الی الحج علی لسان نبیک

از میقات و غیر از آن باشد که اگر احرام آرد پیش از میقات احرام

واگر

واگر حج مفرد بود یا قارن بگوید امرت به من الحج فان نا
او مفرداً او قارناً فان عرض لی عارض یحبسنی فحلنی حیث حبستنی
لقدرک النبی قدرت علی اللهم ان لم یکن حجة فعمرة
احرم لک شعری و بشری و جلدی و عظامی من النساء
والطیب وجمیع ما نهی عنه فی حالة الاحرام ابتغی بذلک
وجهک والدار الآخرة آنگاه بعد از این لبیک بگوید که گفتن
این فریضه بود و بگوید لبیک لبیک ان الحمد والنعمة لک
والملک لا شریک لک لبیک بحجة وعمرة تمامها علیک
لبیک لبیک ذا المعارج لبیک لبیک عبدک وابن عبدیک
لبیک لبیک تبدی والمعاد الیک لبیک داعیاً الی
دار السلام لبیک لبیک کاشف الکرب العظام لبیک لبیک
یا کریم لبیک عبدک وابن عبدک لبیک لبیک اتقرب
الیک بمحمد و آله لبیک بسیار گوید لبیک ذا المعارج لبیک
و بهر بالا که بر شود و بهر شیبی که فرود آید چون بر ستور نشیند
یا از ستور فرود آید این جمله یاد کردیم همی گوید باید که اندر حال
از بوی خوش و طعامی که بوی خوش کنند اندر آنجا باشد پرهیزد
و جامه دوخته اندر نپوشد و سر برهنه دارد و محمل سر فرو پوشاند
و زینت نکند و صید نکند و گوشت صید نخورد و صید نکشد
و بر صید راه نماید و روغن در خویشتن نمالد و بوی خوش و غیره
بوی خوش و عقد و نکاح نکند نه خود و نه کسی را مجامعت نکند
و مباشرت نکند بشهوت و بوسه ندهد و جامه بنه دارد که بر آن
نا روا باشد و مخ نکشد و اندر آب سر زیر آب فرو نبرد و زنان باید که اندر

جنت

حال احرام روی اندر نه بندند و روا باشد ایشان را که جامه اندر پوشند و هیچ درخت از حرم نبرند الا درخت میوه و خار و هیچ صید نکشند و نه خورند و بچه مرغ را نکشند و اندر پای موزه نکنند و هرچه قدم وی را بپوشند اندر پای نکنند و از دروغ گفتن لا والله و بلی والله بپرهیزد و مخنده جامه را نکشد و از نفس خود موی ناخن فرو نچیند و سلاح اندر نپوشد الا عند الضرورة این فریضه بود و مکروه بود که جامه رنگین سبز در پوشد و بر آنجا خسبد و جامه که علم دارد و حلی دارد اندر معلم نپوشد که عادت نهاده باشد و بر آن که اندر پوشد و زنان را هم چنین بود و حنا و سرمه مکروه بود و اندر آینه ننگرد و خویشتن را نخارد دو خارید نی که خون بباید و اندر گرمابه رفتن مکروه بود و اگر مجامعت کند اندر فرج پیش از وقوف بمشعر الحرام حجش باطل شود و واجب بود که آن حج تمام بکند و دیگر سال حج کند و اگر مجامعت بعد از وقوف بمشعر الحرام بود یا اندر فرج نبود بر وی اشتری بکفاره آن واجب شود و بر وی نباشد دیگر سال حج کردن و اگر مجامعت اندر عمره بود تمام بکند عمره را و اندر دیگر ماه قضای آن عمره کند و چون خانهای مکه بیند تلبیه را قطع کند و چون اندر مکه خواهد شدن باید که غسل کند و قدری اذخر بخاید و از در مکه اندر شود و پای برهنه بکند و چون اندر مسجد حرام شود نیز غسل کند و چون بخانه در رود و بگوید اللهم انّ هذا بیتک الذی عظّمته وشرّفته وکرّمته وجعلته مثابة للناس وامنا مبارکا وهدی للعالمین و صلوة و سلام کعبه بسیار و اکثر علیهم السلام و از باب بنی شیبه اندر شود و بگوید

بسم الله وبالله ومن الله والی الله ما شاء الله وعلی ملّة رسول الله السلام علی محمد بن عبد الله السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته علی انبیاء الله ورسله السلام علی ابراهیم خلیل الله السلام علی المرسلین السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین والحمد لله رب العالمین پای راست فرا پیش نهد و اندر کعبه شود این جمله سنت است مؤکد چون خواهد که طواف کند هفت شوط طواف کند فریضه بود ابتداء الحجر الاسود کند و سلام کند حجر اسود را و بوسه دهد و بگوید امانتی ادّیتها ومیثاقی تعاهدته لتشهد لی عندک بالموافاة اللهم ایمانا بک وتصدیقا بکتابک اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله آمنت بالله وکفرت بالجبت والطاغوت واللات والعزّی وعبادة کل شیطان وعبادة کل ندّ من دون الله الیک بسطت یدی وفیما عندک عظمت رغبتی فاقبل احسانی واغفر لی وارحمنی اللهم انی اعوذ بک من الکفر والفقر والمواقف الخزی فی الدنیا والآخرة و هفت بار طواف کند بابین خانه و مقام ابراهیم علیه السلام و مستحب بود که هر باری که بحجر رسد سلام حجر کند و اگر نتواند بدست ملس کند و بوسه بر دست خود دهد و اگر نتواند اشارت کند بحجر و چون بدر خانه رسد بگوید اللهم اعتق رقبتی من النار وادرأ عنی شرّ فسقة العجم وشرّ فسقة الجن والانس و اندر حال طواف میگوید اللهم انی اسئلک باسمک الذی یمشی به علی ظلل الماء کما یمشی علی جدد الارض وباسمک المخزون المکنون عندک وباسمک الاعظم الاعظم الذی اذا دعیت به اجبت واذا سئلت به اعطیت

علیه الجنة و یجیرنی من النار [illegible]

اَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاَنْ تَفْعَلَ بِي كَذا چون بركن يماني
رسد سلام كند آن و بوسه برجهد كه اندران ركن دري اندر هاي
بهشت در آنجاست باز كشاده هركز نه بندند و نهريست از بهشت الله
آنجا بندد و اشارت كند بكوشه مسجد بكويد السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ الله
وميان ركن يماني وميان ركن كه حجر اندران جاست بكويد رَبَّنَا
آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ وبايد
كه جمله اركان ديكر را سلام كند بمستحب رسد اندر شرط هفتم التزام
كند مستجار را وخد وبطن بدانجا بازنهد و بكويد اللَّهُمَّ الْبَيْتُ
بَيْتُكَ وَالْعَبْدُ عَبْدُكَ وَهَذَا مَكَانُ الْعَائِذِ بِكَ مِنَ النَّارِ وچون
از طواف فارغ شود بمقام ابراهيم آيد ودو ركعت نماز طواف بكند كه
آن فريضه است كذاردن اندر مقام ابراهيم عليه السلام اندر ركعت اول الحمد
وقل هو الله احد واندر دوم الحمد وقل يا ايها الكافرون برخواند وواجب باشد
كه اندر حال بطهارت بود وجامه پاك داده وهمچون نماز سعي ميان
صفا ومروه واجب بود هفت بار آنكاه از ان دركي اندر مقابل
حجر اسود بود برصفا شود بسكينه ووقار وچون از ان دو برشوند
روي فرا كعبه كند وهفت بار بكويد اللَّهُ أَكْبَرُ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا
اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ وبكويد لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ
وَلَهُ الْحَمْدُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ بِيَدِهِ الْخَيْرُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ
شَيْءٍ قَدِيرٌ سه بار بكويد اين صلوة بتشهد و آنكه ابتدا بصفا
كند وختم بمروه وبايد كه هربار سعي اول رسد وآن منازه بود
اندر بعضي و بكويد رَبِّ اغْفِرْ وَارْحَمْ وَتَجَاوَزْ عَمَّا تَعْلَمُ اِنَّكَ اَنْتَ
الْاَعَزُّ الْاَكْرَمُ وچون از دقاق عطارين تا بمناره شتاب كنند الله

واز

واز مناره تا برفاق وچون از سعي فارغ شود تقصير كند پاره از موي
سر يا محاسن يا از ناخن فراچيدن وموي سر تمام بازكند
اندرين موضع كه اكر باز كند كوسفندي بكفارت آن ببايد داد
واكر تقصير فراموش كند يا كه احرام آيد بحج كوسفندي بروي واجب آيد
وچون سعي بميان صفا ومروه حملا بكند بروي هرچه بروي
حرام كرديده بود اندر حال احرام الا صيد ومستحب بود كه مانند
كه كنند محرمان اندر حال احلال پس احرام آيد بحج چون روز
ترويه باشد عتيد دوالهر شرط كه اند احرام اول ياد كرديم اندر حال
احرام بجاي آرد و اندر خانه شود وبنزديك مقام شود ودو
ركعت نماز كند احرام او يا نماز فريضه بكند وبكويد اللَّهُمَّ
اِنِّي اُرِيدُ الْحَجَّ فَيَسِّرْهُ لِي وَحِلَّنِي حَيْثُ حَبَسْتَنِي لِقَدَرِكَ الَّذِي
قَدَّرْتَ عَلَيَّ وهمان دعاي احرام اول بكويد لبيك بحجة تمامها
عَلَيْكَ لبيك لبيك ان النعمة والحمد لك لبيك وچون روي
بمنا نهد بكويد اللَّهُمَّ اِيَّاكَ اَرْجُو وَاِيَّاكَ اَدْعُو فَبَلِّغْنِي
اَمَلِي وَاَصْلِحْ لِي عَمَلِي وچون نزديك رسد بابطح آواز برداده
بلبيك كفتن چون بمنا رسد بكويد الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي اَقْدَمَنِيهَا صالحا
وَبَلَّغَنِي هَذَا الْمَكَانَ فِي عَافِيَتِهِ اللَّهُمَّ هَذِهِ مِنًى وَهِيَ
مِمَّا مَنَنْتَ بِهِ عَلَيْنَا مِنَ الْمَنَاسِكِ فَاَسْئَلُكَ اَنْ تَمُنَّ
عَلَيَّ بِمَا مَنَنْتَ بِهِ عَلَى اَوْلِيَائِكَ فَاِنَّمَا اَنَا عَبْدُكَ وَفِي قَبْضَتِكَ
وحد منا بعقبه تا وادي محسر وبما نشام وفماز خفتن
ونماز بامداد بمنا بكذارد آنكاه بامداد روز عرفه بعرفات آيد وچون روي
بعرفات نهد بكويد اللَّهُمَّ اِلَيْكَ صَمَدْتُ وَاِيَّاكَ اعْتَمَدْتُ

ووجهك اردت اسألك ان تبارك في رحلي وان
تقضي لي حاجتي آنگه تكبير گويد و بعرفات آيد بعرفه فرود آيد
روا نباشد اما اگر تنها بيايد الا بعد از آنكه آفتاب برآيد روز عرفه
فرزان و كسي را كه ضرورتي باشد روا باشد كه پيش از صبح از
منا بعرفات شوند چون زوال بگردد غسل كنند و تكبير قطع
كنند و تكبير و تهليل و تمجيد بسيار بگويد و نماز پيشين و پسين
بيك بانگ نماز و قامت بگزارد و بموقف عرفات بايستد
اندر جنب كوه و روي بكعبه كند كه رسول صلى الله عليه وآله
وسلم آنجا ايستادي و صد بار بگويد لا حول ولا قوة الا بالله
العلي العظيم و ما شاء الله لا قوة الا بالله وحده لا
لا شريك له له الملك وله الحمد يحيي ويميت وهو حي
لا يموت بيده الخير وهو على كل شيء قدير آية از اول
سورة البقرة و آية الكرسي و آخر البقرة لله في السموات وما في الارض
تا آخر سوره برخواند و دست بر آسمان بردارد و بگويد اللهم
حاجتي التي اعطيتها لم يضرني ما منعني وان منعتنيها
لم ينفعني ما اعطيتني اسألك خلاص رقبتي من النار
اللهم اني عبدك وملك يدك ناصيتي بيدك واجلي بعلمك
اسألك ان توفقني لما يرضيك عني وان تسلم مني مناسكي
التي اريتها خليلك ابراهيم صلى الله عليه وآله ودللت عليها
نبيك محمد صلى الله عليه وآله اللهم اجعلني ممن رضيت
عمله واطلت عمره واحييته بعد الموت حيوة طيبة اللهم لك
صلواتي ونسكي ومحياي ومماتي وبك حولي ومنك قوتي

اللهم

وحد گويد خدا را و تسبيح و تهليل گويد و همچنين

[illegible]

اللهم
اني اعوذ بك من الفقر اللهم اني اسألك خير الرياح و
اعوذ بك من شر ما تجيء به الرياح واسألك خير الليل والنهار
اللهم اجعل في قلبي نورا وفي سمعي نورا وفي بصري نورا وفي
لحمي نورا وفي دمي وعظامي وعروقي ومقامي ومقعدي ومدخلي
ومخرجي نورا واعظم لي نورا يا رب يوم القاك انك على كل
شيء قدير و دعا كند مر مؤمنان را و هر چه خواهد حاجت بخواهد
و چون آفتاب فرو شود از عرفات بشود بمشعر الحرام شود و نماز
شام و خفتن اندر مشعر الحرام بيك بانگ نماز و قامت بگزارد
و آن شب بمشعر الحرام باشد تا دیگر روز صبح برآيد بموقف مشعر الحرام
بايستد و شكر و ثنا گويد خداي را و بر نعمت خداي و صلوات بگويد
بر پيغمبر و آلش آنگاه بگويد اللهم رب المشعر الحرام فك رقبتي
من النار على من رزق الحلال وادرأ عني شر فسقة
الجن والانس اللهم انت خير مطلوب اليه وخير مدعو
وخير مسؤول ولكل وافد جائزة فاجعل جائزتي
في موطني هذا ان تقيلني عثرتي وتقبل معذرتي وتجاوز
عن خطيئتي ثم اجعل التقوى من زادي يا ارحم الراحمين
چون آفتاب برآيد بمنا شود و از مزدلفه باران راه هفت سنگ
برگيرد چون بمنا رسد روز نحر از هفت سنگ اندر مقابل
جمرة العقبه باز افگند و بيندازد هر سنگي اندر بطن انگشت نر
نهد و بناخن ديگر انگشت بيندازد و بهر سنگي بگويد اللهم
هؤلاء حصياتي فاحصهن لي وارفعهن في عملي اللهم

صل علی محمد وآل محمد الله اکبر بسم الله اللهم احرعني الشيطان
وجنوده اللهم تصديقا بکتابك وعلی سنة نبيك اللهم
تصديقا اللهم اجعله حجا مبرورا وسعيا مشکورا وعملا
مقبولا وذنبا مغفورا آنگاه هدي کند که فريضه بود اندر
حج تمتع اگر اشتري بود بايد که ماده بود که اندر شش ساله
شده باشد واگر گاوي بود بايد که ماده بود واندر دو سالگي
شده باشد واگر گوسفندي بود بايد که کش بود وتمام خلق
بود وهيچ چيز ازوي ناقص نبود وسر ودست وپاي سياه بود
واين نگهدي اندر حال اختيار کش بود بيش روا نبود واندر
حال ضرورت اينچ وهفت وانهفتاد کس روا باشد اين
نگهدي ومستحب بود که بدست خويش ذبح کند واگر ذبح نتواند
کرد دست خويش بدست ذابح نهد وجهت وجهي تا آخر
آيه برخواند آنگه بگويد اللهم منك ولك وعلی ملة ابراهيم
حنيفا مسلما بسم الله الله اکبر تقبل مني انك انت السميع العليم
آنگه کارد بر دارد وبراند وچون بخسبند آن هدي پوست
باز کنند آنگه آن هدي سه قسمت کند يك قسمت بخورد ويك
قسمت بهديه فراموشان دهد ويك قسمت فرا درويشا دهد
ومومنان واگر نتواند که هدي کند سه روز در مکه روزه دارد
يك بيش از ترويه ودوز ترويه ودوز عرفه واگر اين
روزها ندارد بعد ايام تشريف روزه بدارد نه انکه با اندر
راه آنگاه موي سر باز کند بمنا روي بقبله نشيند وبگويد تا ابتدا

بجانب راست کند از پيشاني وموي تمام باز کردن فاضلتر بود
وبگويد اندران حال اللهم اعطني بکل شعرة نورا يوم القيمة
وحسنات مضاعفات انك علی کل شيء قدير وموي سر
اندر منا دفن کند آنگه همان روز بمکه شود خانه را هفت بار
طواف کند فريضه بود وان را طواف الزيارة خوانند همچنان
که در ابتداء طواف کرده بود همه شرايط بجاي آرد آنگه دو رکعت نماز بنزديک مقام ابراهيم بگذارد
آنگاه بنزديک حجر شود وسلام کند وبزمزم آيد وپاره آب
زمزم بخورد وبگويد اللهم اني اسئلك علما نافعا
ورزقا واسعا وشفاء من کل سقم وبر صفا شود وهفت
بار سعي بکند ميان صفا ومروه وابتدا بصفا کند وختم
بمروه کند که فريضه بود هم اندر احرام عمره هم اندر طواف زيادت
آنگه بکعبه شود وطواف النسا کند که فريضه بود دو رکعت نماز
بمقام ابراهيم بگذارد وحلال شود از هرچه احرام آورده بود
آنگه بامنا شود وايام تشريف اندر هيچ موضع نبود الا بمنا چون
بمنا رسد بگويد اللهم بك وثقت وبك آمنت وعليك
توکلت فنعم الرب ونعم المولی ونعم النصير وسه روز
اندر منا هر روز بيست ويك سنگ بيندازد جمرة الاولی هفت
سنگ بيندازد وتکبير گويد همچنان که از بيش ياد کرديم واز
جمره وسطی هفت سنگ بيندازد وتکبير گويد ودعا گويد واخرين
همچنين گويد انگه روز سيم بانکه آيد وبايد که بمنا اندر مسجد خيف
شود وشش رکعت نماز کند اندران مسجد آنگه حمد گويد خداي را
تعالی وصلوات گويد برسول وآلش عليهم السلام دعا کند

چون از منا بیاید دوی فراکند و بگوید اللهم لا تجعله
آخر العهد منی من هذا المکان وارزقنیه ابدا علی ما
ابقیتنی یا ارحم الراحمین چون بانک آید طواف وداع کند
و اندر زاویها کعبه نماز کنند و میان استونها و بر رخام حمرا
چون طواف وداع بگذارده باشد و از باب حناطین
بیرون رود و سجود کند اندر باب مسجد و باید که اندر حال
طواف وداع بگوید اللهم اقلبنی الیوم مفلحا منجحا مستجابا لی
فضل ما رجع به احد من خلقک و حجاج بیتک الحرام من
المغفرة والرحمة والبرکة والرضوان والعافیة وفضل من عندک
تؤتونی علیه اللهم لا تجعله آخر العهد من بیتک الحرام و دست
بر در خانه نهد و بگوید المسکین علی بابک فتصدق علیه بالجنة
و چون یاد کرده بگوید تائبون العائدون حامدون لربنا
شاکرون والی ربنا راغبون والی الله راجعون آنگاه
درمی جرما بدرویش دهد تا جبر آن بود هر تقصیری که از وی
بود اندر حرام این بود حج تمتع که از شرایط باید بجا تفصیلش رفت

باب چهل و هفتم در یاد کردن حج قارن و مفرد

اما حج قارن و مفرد فرض حاضران مکه بود که اندر چهار فرسنگ
باشند و ایشان را روا نباشد که حج تمتع کنند تفصیلش آن بود که
از میقات احرام آرد چنانکه یاد کرده شد و هدی با خویشتن
هم ببرند و بعرفات شوند و آنجا می‌باشند تا در عرفه آفتاب
فرو شود توقف بایند آنگاه بامشعر الحرام شوند و بدان موقوف
بایستند آنگاه بمنا شوند و مناسک حج آنجا بگذارند آنگاه بمکه

آیند

آیند هفت شوط طواف کنند و دو رکعت نماز مقام ابراهیم بکنند و سعی کنند
میان صفا و مروه و طواف النسا بگذارند آنگاه بعد از آن عمره بگذارند
و حج مفردتین هم چنین باشند الا هدی با وی نباشد اما جمله مناسک
یکسان باشد و هدی واجب نباشد اما سنت باشد چون روز عرفه
بود تکبیر قطع کند و لیکن اندر طواف هر طوافی تجدید تکبیر کند
آنگاه بعد از آن عمره کند که فریضه بود و همچون حج اندر حج قارن
و مفرد اما اندر حج تمتع عمره از پیش بگذارده باشد و چون خواهد که
عمره گذارد باید که پیش بتنعیم شود بمسجد امام علی ابن الحسین علیهما السلام
احرام آرد از آن موضع آنگاه بمکه آید و طواف النسا بگذارد آنگاه
بعد از آن عمره بگذارد و حج مفردتین همچنین باشد الا هدی با وی نباشد
و هدی واجب نباشد اما سنت باشد چون روز عرفه بود تکبیر
قطع کنند و لیکن اندر طواف هر طوافی تجدید تکبیر کند آنگاه بعد از آن
عمره کند که فریضه بود و همچون حج اندر حج قارن و مفرد اما اندر حج
تمتع عمره از پیش بگذارده باشد و چون خواهد که عمره گذارد باید که
پیش بتنعیم شود بمسجد حضرت امام علی بن الحسین علیهما السلام احرام
آرد از آن موضع آنگاه بمکه آید و طواف کند و دو رکعت نماز کند
و سعی کند میان صفا و مروه آنگاه تقصیر کند از موی سر آنگاه طواف
النسا کند و حلال نباشد از هرچه احرام آورده باشد حج قارن و مفرد
این بود که یاد کردیم و روا باشد عمره و تطوع اندر هر ماهی و گفته اند در
هر روز

باب چهل و هشتم در یاد کردن حج زنان

حج واجب بود بر زنان همچنانکه واجب بود بر مردان و چون
استطاعت دارند و اگر شوهرش رها نکند که حج اسلام کند روا بود

که مخالفت با شوهر کند و مستحب بود که با محرمی بود و اگر وقت
احرام حایض شود هرچه ببايد کرد اندر احرام بکند الا نماز و غسل
تاخیر کند تا پاک شود و اگر حایض بود پیش از طواف عمره و حج تمتع
وی را فوت شده باشد حج مفرد بگذارد و اگر چهار شرط طواف کرده
باشد آنگاه حایض شود باقی طواف رها کند تا پاک شود باقی طواف
قضا کند و سعی کند میان صفا و مروه و اگر سه شرط کرده باشد از
طواف آنگاه حایض شود و متعه وی باطل شده باشد حج مفرد کند
و مستحاضه روا باشد که طواف کند چون شرایط استحاضه بجای آورده
باشد و نماز کند و حایض چون خواهد که وداع کند از در خانه وداع کند
و اندر مسجد نشود **باب چهل و نهم در یاد کردن
زیارت حضرت رسول الثقلین و خواجه کونین محمد مصطفی
صلی الله علیه و آله اجمعین الطیبین الطاهرین** حضرت فرمود که هر که
حج کند و مرا زیارت نکند با من جفا کرده باشد و هر که با من جفا
کند من با وی جفا کنم روز قیامت باید که بمدینه آید و چون اندر
مدینه خواهد غسل کند و جامه پاک اندر پوشد و اندر مقابل رسول
بایستد و بگوید السلام علیک یا رسول الله السلام علیک یا نبی الله
السلام علیک یا صفوة الله السلام علیک یا امین الله السلام علیک
اشهد انک قد نصحت لامتک وجاهدت في سبیل الله وعبدته
حتی اتاک الیقین فجزاک الله افضل ما جزا نبیا عن امته
اللهم صل علی محمد وآل محمد افضل ما صلیت علی ابراهیم وآل
ابراهیم انک حمید مجید و در روضه روی بقبله کند که فاطمه
علیها السلام آنجا مدفونست و بگوید السلام علیک یا رسول الله

ابو و او عمر ادی بعتر لهم

السلام

۴۸

السلام علیک ایها النبي ورحمة الله وبرکاته السلام علیک
علی بنتک الصدیقة السیدة وطاهرة لعن الله من ظلمک
ومنعک ورفعک عن فدک لعن الله اشیا عهم والحقتهم
بدرک الجحیم صلی الله علیک یا بنت رسول الله وعلی ابیک وبعلک
وولدک الائمة الراشدین وعلیهم السلام ورحمة الله وبرکاته
آنگاه دست بر دارد و دعا کند آنچه خواهد آنگاه در مسجد دو رکعت
نماز کند چون خواهد که وداع کند هم چنان که ابتدا کرده بود بگوید
السلام علیک علی رسول الله محمد بن عبد الله خاتم النبیین
اللهم لا تجعله آخر العهد من زیارت قبر نبیک صلی الله علیه وآله
وان توفیتني قبل ذلک فانی اشهد في مماتي علی ما اشهد
علیه في حیوتي لا اله الا انت وحدک لا شریک لک وان محمدا
عبدک ورسولک وارزقني زیارته ابدا ما احییتني فاذا توفیتني
فاحشرني معه واجمع بیني وبینه في جنات النعیم یا ارحم الراحمین
زیارت جامعه لسایر الائمه علیهم السلام باید که چون از حج باز
گردی همه امامان را زیارت کند و روا باشد که هر امامی را بدین
کلمه زیارت کند و بگوید السلام علیک یا ولي الله اشهد انک
قد نصحت لله واذیت یا وجیک علیک فجزاک الله خیر الجزاء
لعن الله الظالمین لکم من الاولین والآخرین و دو رکعت نماز
زیارت کند یا چند انکه خواهد نماز کند و اندر وداع هر امامی بگوید السلام
علیک مولای هو ابن مولای ورحمة الله وبرکاته استودعک واقرء
علیک السلام و باز گردد **باب پنجاهم در یاد کردن تزویج**
وعقاب ترک شرع رسول الله صلی الله علیه وآله فرمود که اگر دوزن

کوه ابوقبیس ذرید ویش دهد اندر ثواب حج نوسد موسی علیه السلام
گفت هرکه شرط طواف کند و دو رکعت نماز کند بنزدیك مقام ابراهیم
علیه السلام خدای تعالی ویرا هفتاد هزار حسنه بنویسد و هفتاد هزار
سیّه محو کند و آزاد کردن هفتاد هزار بنده بنویسند ویرا قیمت هر بنده
ده هزار درم حضرت امام صادق علیه السلام گفت هرکه بمیرد و حج نکرده
باشد و هیچ مانع نبوده ویرا از سلطان و مال و بیماری گو خواه جهود
بمیرد و خواه ترسا

باب پنجاه و یکم در یاد کردن جهاد

حضرت امام صادق علیه السلام گفت فاضلترین چیزها جهادست
بعد از فرایض و غازیانرا دعا مستجاب بود جهاد فریضه بود چون امام
عادل باشد یا کسی از جهت امام عادل بود و فرض بود چون امام عادل باشد
از جهت عادل بود و فرض علی الکفایة بود چون قومی که بدیشان کفایت
بود قیام کنند بدان از دیگران بیفتند و کفایت بود و قسم بود قومی
باشند که اهل ذمه بود و ایشان جهودان و ترسایان و گبرکان باشند
چون جزیه فرا پذیرند و خمر و نکاح و محرمات و زنا و ربا و خوردن گوشت
خوک اندر میان مسلمانان ظاهر کنند و اگر یکی ازین امتناع کنند ایشان
باشند و کشتن ایشان و زنان و فرزندان ایشان حلال باشد و هر کافری
که بجز از جهود و ترسا و گبر بود و با امام اسلام آید و با اسلام کشتن
ایشان قتال کنند تا آنگاه که دعوت کنند ایشانرا با توحید و عدل
خدای تعالی و نبوت رسول و انبیا و اگر ازین امتناع کنند آنگاه
با ایشان قتال کنند و داعی باید که امام بود و یا کسی که امامش فرماید
و روا باشد که کودکان و زنان و مالشان نقل تواند کرد بسته نبود اما
ارضون و صول عقارات غنیمت مسلمانان بود و کودکان و اطفال ویرا

و دیوانگان کفار را
و هر که اندر دار الحرب اسلام
آرد زن

حکم

حکم کنند که با سلام اسیری نگیرند اما فرزندان بالغ او را حکم بالغان
دیگر بود و چون غنیمت بدست آرند خمس بیرون کنند و بمستحقان
رسانند و باقی اگر منقول بود مقاتلانرا بود خاص بسویت زیاده
ندهند کسی را از کسی اگرچه آنکس را زهد و شرف را زیاده باشد
الا سوار را دو چندان بود که پیاده را و اگر ستور بسیار دارد بیشتر
از دو ستور زیاده ندهند و اگر چنان بود که از غنیمت منقول نبود
جمله مسلمانانرا بود مقاتلان و غیر مقاتلان احکام اهل بغی کسی بر امام
خروج کند واجب بود جمله مسلمانانرا که دفع وی کنند و قتال کنند با وی
تا با حق گردد و اگر بگریزد از حرب و ویرا رعیتی نبود که دیگر بار بر امام خروج
کند واجب بود که از پی فرا نشود و مجروحانرا تمام نکشند و اسیرانرا تمام
نکشند و اموال آن هر دو گروه آنچه در لشکرگاه ایشان بود حلال بود
و آنچه لشکر جمع نکرده بود حلال نبود و فرزندان هر دو گروه را باسیری گرفتن
حلال نبود و هیچ حال و هر که سلاح بکشد از بیم و مردمانرا امیق داند
و راهها و محارب بود در بر و در بحر و حضر روا باشد با وی قتال کردن
در وجه دفع از نفس یا مال اگر کشته آید هیچ دیت و هیچ وزن نبود و اگر دافع
کشته شود شهید بود و دزد ذمی حربی بود که بدین صفت

باب پنجاه و دوم در یاد کردن امر معروف و نهی منکر

هر دو فرض علی الاعیان
امر بواجبه واجب بود و امر سنت سنت بود و نهی از جمله منکر واجب بود
از آنکه منکر جمله قبیح بود و شرط هر دو آن بود که داند که معروف معروفست
و منکر منکرست و مجوز بود تاثیر آنکه رسش و اندر انکارش مفسده نباشد
و اگر تواند که بدست و زبان بجای آورد و اگر بزبان نتواند بدل بجای
آورد و بیشتر ازین بروی واجب نبود

باب پنجاه و سیم اندر یاد کردن نکاح

قال الله تعالی وانکحوا الایامی منکم والصالحین من عبادکم وامائکم ان یکونوا فقراء یغنهم الله من فضله والله واسع علیم حضرت

رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که یک رکعت نماز متاهل فاضلتر بود

از هفتاد رکعت نماز عزب بدترینان امت عزبانست هرکه خواهد که پاک و طاهر

بقیامت رود باید که اندر دنیا زنی بکند و چون خواهد که زن کند دو رکعت

نماز بکند و دست بردارد و بگوید اللهم انی ارید التزویج فسهل لی

من النساء احسنهن خلقا واعفهن فرجا واحفظهن

فی نفسها و مالی و باید که زنی دین دار بود و دین دان و دین پرور

طلب کند و پارسا اگرچه جمال و مال ندارد و از ماضیه و مخالفت دور باشند

که پیغمبر مود که هرکه زنی کند از بهر مال یا از بهر جمال و حشمت خدای تعالی

وی را باز گذارد و مؤمنان جمله کفو یکدیگر باشند و اگرچه در شرف و نسب

زیاده باشند اگر آن زن بکر باشد و بالغ نباشد و پدر دارد و عقد شاید

کردن و وی را بنفس خود الا برضای پدر و پدر پدرش را روا باشد عقد کردن

بروی اگر دختر چه رضا ندهد و اگر چنان بود که بکر نبود یا کودک و نابالغ

باشد پدر پدرش را روا نبود عقد کردن بروی الا برضای وی و آن زن

را روا باشد بی رضای پدر و کاوین سنت پانصد دینار درم نقره بود

و کمتر ازین یا بیشتر ازین روا بود امام صادق علیه السلام گفت ماه اندر عقرب

نکاح مکنید که آنگاه نیکوئی نه بینند باید که چون خواهد که عقد کند سنت بود

که گواه آشکارا کند و اگر گواه نبود عقد درست بود و چون عقد خواهد کرد

باید که اول خطبه بخواند و آنگاه ولی گوید یا وکیل یا خصم گوید که این زن را

بچندین کاوین بتو دادم آن مرد گوید این بدین کاوین پذیرفتم

عقد بسته شود چون آن زن بخانه آن مرد خواهد آمد دو رکعت نماز بکند

وبروضو

۵۰

و بر وضو بود و این مرد نیز دو رکعت نماز بکند و بر وضو بود چون آن زن

در آید دو رکعت نماز بکند و از خدای تعالی بخواهد تا الفت دوستی

آن زن وی را روزی کند و دست راست بر پیشانی نهد و بگوید اللهم

علی کتابک تزوجتها وفی امانتک اخذتها وبکلماتک

استحللت فرجها فان قضیت فی رحمها شیئا فاجعله مسلما

سویا ولا تجعله شرک الشیطان و مستحب بود که زفاف شب کند

و طعام بروز باید و اگر زن نه ساله نباشد دخول کند که آنگاه بروی حرام

شود ابدا و باید که اندر حال جماع خدای را یاد کند و از خدای خواهد او را

پسری تمام خلق صالح دهد و شبی که ماه بگیرد و روزی که آفتاب بگیرد و آن

وقت که آفتاب فرو شود و آن وقت که صبح بر آید تا که آفتاب بر آید

و آن وقت که زلزله آید و بادی زرد و سیاه آید و اندر اول ماه الا

ماه رمضان و اندر نیمه ماه اندر اوقات مقاربت نکند و هرکه از سفر باز

آید یا در بستر بود یا روی یا پشت بقبله دارد یا اندر کشتی باشد مقاربت

نکند و نشاید که اندر فرج عیال بنگرد اندر حال جماع و سخن گوید اندر حال

جماع الا یاد کردن خدای تعالی در دل خود و نشاید که عیال را چهار ماه

رها کند که مقاربت نکند و لیکن عقد بر نخیزد و نکاح متعه روا باشد و آن

عقد باشد با اجلی معین و بکاوین معین حاضر که اگر کاوین یاد نکند و حاضر

نکرداند عقد باطل باشد و اگر اجل یاد نکند عقد دایم بود و چون اجل بسر آید آن

عقد نسخ افتد بطلاق حاجت نباشد و عدت وی دو پاکی بود یا چهل و پنج روز

اگر کودک حاصل آید از وی واجب آید که قبول کند و باید که چون عقد متعه کند

زنی مؤمنه مستبصره معقده را بزنی کند و اگر بدین صفت نباشد مستضعفه

بزنی کند و اگر بدین صفت نباشد مستضعفه را بزنی کند که روا باشد و جهود

وترسا را روا نباشد که بمتعه بزنی کند و کنیز نکروه بود و چون عقد کسی
برایشان از خمر خوردن و گوشت خوک خوردن باز دارد این است والله اعلم

باب پنجاه و چهارم در آنچه حرام بود عقد بستن

آنکس که حرام بود بروی عقد کردن مادر و دختر و خاله و عمه و خواهر زاده و خواهر
و برادر زاده و از فرزند زادگان ایشان چندانکه باشند از نسب
و از شیر خوردگی که شبانروزی تمام بود یا پانزده بار شیر خورده
باشد که هیچکس را اندران میانه شیر نداده باشد این قوم که
یاد کردیم و کسی با حرام باشد بزنی زنا کرده باشد اندر حالتی که
آن زن شوهر داشته باشد یا اندر عدهٔ شوهری بوده باشد بر وی حرام
بود ابداً اگرچه آن مرد پشیمانی دست باز دارد و این زن عده بداند
هر که عقد کند با زنی که اندر عده بود و همین دانسته بود بر وی حرام
گردد و اگر نداند و دخول نیفتاده باشد آنگاه چون عده آن
بگذرد روا باشد که عقد کند بر خویشتن و بر دختر چون دخول افتاده
باشد حرام بود بر وی عقد کردن و بر زن پدر و زن پسر و اگر
دخول اگر نیفتاده باشد حرام بود عقد کردن و کافر و جهود و
ترسا و گبر بدیشان دادن حرام بود عقد کردن و نکاح دوام کردن
و روا باشد کنیزکان را خریدن اگرچه امام را اندران حقی هست
با ایشان مقاربت کردن زانکه شیعه خود را احلال کرده اند
و دو خواهر را به بندگی داشتن روا باشد الا روا نباشد که
هر دو مقاربت کردن یا یکی را از ملک خود بیرون نکند مادر و دختر
روا باشد بملک داشتن الا چون با مادر مقاربت کند مقاربت
دختر بر وی حرام باشد و اگر با دختر مقاربت کند مقاربت مادر حرام

شود

شود ابداً و اگر پدر کنیزکی دارد و با وی مقاربت کرده باشد
یا بوسه داده باشد و برا بشهوت یا بشهوت در وی نگریسته باشد
یا جایی از آن وی دیده بود که کسی دیگر را نشاید دیدن بر پسر حرام
گردد مقاربت آن کنیزک کردن و اگر پسر را بود این جمله حرام گردد
مقاربت آن کنیزک اما بملکیت روا باشد داشتن

باب پنجاه و پنجم در یاد کردن عقیقه

باید که چون فرزند آید بشنوند
و برا و بانگ نماز اندر گوش راستش گویند و قامت چپ وی
فرو گویند و آب فرات بکامش باز کنند و تربت امام حسین علیه السلام
نیز و اگر آب فرات نیابند آب خوش و تمام نیکو و کنیتی کنند و برا
و فاضلترین نامها محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و خدیجه و نام ائمه علیهم السلام
بود چون روز هفتم موی سر آن کودک باز کنند و وزن زر و سیم بدرویش
دهند و ختنه کنند اندران روز و اگر کودک پسر بود گوسفندی نر کشته باشند
و بپزند و مومنانرا بخوانند تا بکار برند و بو مینان فرستند و نباید که مادر
و پدر ازان گوشت بخورند و اگر دختر بود گوسفندی ماده باشند و همچنین
کنند و اگر کسی بود که و برا عقیقه نکرده باشند از خویشتن قضا کنند این جمله
سنت بود و فریضه نباشد و باید کودک دو سال شیر دهند تمام و اگر
به ماه کمتر بود باشد از دو سال روا باشد و اگر کمتر ازین بود جور کرده
باشند و اگر بیشتر دو سال بود بمقدار دو ماه روا باشد و بیشتر ازین نه

باب پنجاه و ششم در یاد کردن طلاق

چون خواهد که زن را طلاق دهد باید که آن زن پاک بود از حیض و ناپاک
شده باشد مقاربت نرفته بود با وی و دو گواه مؤمن حاضر باشند
آنکه بگوید فلان دختر فلان از زنی ها شسته است آنکه یک طلاق بر افتد و تا

اندر عده وی بود بدان رجعت بود ویرا چون رجعت کرد و دخول
کرد و همین شرایط بجای آورد و طلاق دیگر داده دیگر باره تا آن
زن در عده وی بود مرد را بروی رجعت بود چون رجعت کرد و دخول
کرد همان شرایط دیگر باره بجای آورد و طلاق سیم داد بروی حرام
گردد تا که شوهر دیگر آنکه که شوهر دیگر کند یا بمیرد آن شوهر یا طلاق دهد
او را روا باشد که بحکم این مرد آید چون عده بدارد آنکه این مرد سه
طلاق دهد هم بدان شرایط که یاد کرده آمد حرام گردد بروی یا شوهری
دیگر بکند که آن شوهر بمیرد یا طلاقش دهد آنگاه عده بدارد جایز باشد
که دیگر باره بحکم این مرد در آید پس این مرد طلاق بدهد ویرا
هم برین شرایط که یاد کرده آمد این زن بروی حرام باشد
که هرگز حلال نگردد و این را طلاق عده گویند اما طلاق سنت
آن بود که هر باری که طلاقش دهد رجعت نکند رها کند تا عدتش
بگذرد اگر هر باری شوهری کند روا باشد ویرا حکم شوهر پیشین بی
شود چندانکه باشد الا اگر آن شرطها که یاد کردیم حاصل نبود یعنی
حاصل نبود طلاق نیفتاده بود نه طلاق عدت و نه طلاق سنت
و اگر دخول نیفتاده باشد روا باشد که ویرا طلاق دهد و اگر
حایض باشد و طلاق سنت و مکروه و کسی که اندر حال خشم
بود واقع نبود تا که بزبان نیکوتر اگر تواند بدست بنویسد یا بغنه
روی یا بغنه برگیرد و بر سر وی نهد چون نتواند نوشت این طلاق
باشد آنگاه عده بدارد و اگر دخول افتاده باشد سه پاک
و اگر دخول نیفتاده باشد تا عدی رسیده باشد که ممکن
نبود که ویرا نیز حیض بود و بلاغت نرسیده باشد آنگاه

عده

عده نباشد ویرا و اگر شوهرش فرمان یافته باشد عده وی
چهار ماه و ده روز باشد و اگر دخول افتاده باشد و یا
نیفتاده باشد بالغ باشد یا نباشد مسلمان یا نباشد
بر صفت که چهار ماه و ده روز باشد اگر چنان بود که آن زن
عذر فهرو گرفته باشد بعلتی سه ماه با وی مقاربت نکند آنگاه طلاق
دهد و اگر چنان بود که این زن مرد را کاره بود و با مرد نیازد از وی
روا باشد مرد را که هر چه فراوی داده باشد از وی فرا ستاند
آنگاه طلاقش دهد و این طلاق باین بود و رجعت نبود و بران
زن و اگر هر دو یکدیگر را کاره باشند و تقصیر از هر دو جانب بود باید
که آنچه فرا زن داده باشد کم از آن چیز فرا ستانند آنگاه طلاقش
دهد و این طلاق باین بود نیز رجعت نبود بروی آن مرد را اگر کم زن
رجعت کند اندر آنچه فرا داده بود آنگاه این مرد نیز رجوع کند اندر وی
اگر فرا زن گوید تو چون مادر یا خواهر یا یکی از محرمات یاد کند یا عضوی
از اعضای ایشان یاد کند عیال را گوید تو مرا چون ایشانی و جمله شرطها
طلاق بجای آوری و قصد بدان تحریم کند مقاربت آن زن بروی حرام
گردد تا کفارت کند و کفارت بنده آزاد کردن است و اگر نتواند
دو ماه پیوسته روزه دارد و یا شصت درویش را طعام دهد و اگر
مقاربت کند پیش از کفارت کردن کفارت دیگر بروی لازم آید
هر باری که مقاربت میکند پیش از کفارت کفارتی دیگر بروی واجب
میشود و اگر آن شرطها که اندر طلاق یاد کردیم یکی نبود بروی هیچ
چیز نبود نه کفاره و نه نیز ظهار بود و اما اولی آن بود که بخدای سوگند
خورد که بخدای تعالی سوگند خورد که با عیال مقاربت نکند اگر رضا دهد

یاد

که

اگر رضا ندهد

روا نباشد که آزاد آن مرد را چهار ماه مهلت دهد ویرا تا کفارهٔ سوگند
کند و رجوع کند با عیال و اگر نکند الزام کنند ویرا تا طلاق دهد
تا اندر خطره زنی چیره منع کند او را تا کفارت سوگند کند و با عیال
رجوع کند و یا طلاق دهد ویرا اگر ظهار کند یا ایلا کند پیش از دخول
حکم ظهار و حکم ایلا لازم باشد اما لعان آن بود که مردی زن
خویش را بزنا منسوب کند و معاینه دعوی کند و یا کودکی فرزند
مرد پس بحاکم رود و حاکم پشت با قبله نشیند و آن مرد پیش روی
او بایستد و آن زن بر جانب راست حاکم آن مرد دعوی کند
این را دیدم که زنا میکرد و گواه ندارم حاکم گوید که بگو که گواهی
میدهم بخدا اگر من دیدم و راست میگویم که این زن زنا کرده است
چون بگوید بفرمایدش تا سه بار دیگر بگوید آنگاه پند دهد
ویرا اگر رجوع کند از آن قول حدش بزنند و اگر بر آن بایستد
گوید آن مرد را بگو لعنت خدا بر من باد که در دروغ میگویم آنگاه
چون بگوید حاکم آن زن را گوید که چه میگوئی اگر اقرار دهد
رجم کنند و اگر انکار کند بگو چهار بار که گواهی میدهم بخدای که این
مرد دروغ میگوید چون چهار بار بگوید پند دهند ویرا که اقرار دهد
رجم کنند و اگر انکار کند بگوید که بگوی غضب خدای بر من باد اگر
این مرد راست می گوید چون این نیز بگوید امام میان ایشان
جدا بکنند و هرگز هر یکدیگر حلال نباشند و لعان صحیح نبود الا بعد از دخول

باب پنجاه و هفتم در یاد کردن کتاب عتق

اندر آزاد کردن بندهٔ مؤمن ثواب بسیار است و مکروه بود آزاد کردن بنده
مخالف اسلام و اگر گوید که هر بنده که در ملک من آید آزاد نبود

وشود

۵۳

وشود و آزاد کردن بنده درست نبود الا بزبان گوید و نیت کند بدل
قصد تقرب خدای را اما چون بزبان نتواند روا باشد که بنویسند
و اشارت کنند و اگر اندر حال خشم یا مست بود یا معتوه بود آزاد
آزاد نشود و اگر کنیزک باردار آزاد کند آن بچه اندر شکم وی نیز
آزاد شود و اگر آن بچه را استثنا کند مکروه بود که مادر را از بچه جدا کند اندر فروختن
و مادر کودک چون کودک از جای بنود بیایش کردن و فروختن و اگر کودک
بر جای بود روا باشد بهایش وام بود آنگاه روا باشد فروختن
و اگر وام نبود نشاید فروختن و هر بنده که از بهر خدا آزاد کنند یا کرده
بود از جانب آن نیز مکروه باشد چون آن بنده بمیرد میراثش ویرا
بود و اگر این بنده فرزند ندارد و اگر فرزند دارد میراثش جمله فرزند
را بود و اگر آزاد کننده و اگر زنده نبود میراثش جمله فرزندان
پسر ینه وی را بود و اگر تبرا کرده باشد از خیانت وی و اندر
کفارت آزاد کرده باشد ویرا آنگاه میراثش ویرا نرسد
و نبود و مکاتبه آن بود که بنده خویش را مکاتبه کند بمال معین معلوم
که بروقتی بنجمی معین بمن رسانی که اگر تقصیر کنی بنجمی مرا بود که ترا باز
در بندگی آرم و هر چه فرا داده باشی حلال بود مرا اگر تقصیر کند روا
باشد که ویرا در بندگی آرد و حلال بود ویرا هر چه فرا ستده بود
و اگر چنان بود که شرطی نکرده باشد با وی اگر تقصیری کنی اندر
بهای ادای خویش باز در بندگی آرم ترا و اگر این شرط نکرده بود قدر
آنچه فرا داده باشد آزاد آید روا نباشد که ویرا اندر بندگی آرند الا آن
بود که الزام کنندش تا بها تمام بگذارد و اگر ندارد کار کنند تا تمام
بها بگذارد و اگر عاجز شود امام از سهم رقاب بهایش ادا بدتر آن بود

که مولای وی کوید تو بنده منی تا زنده ام و آزاد باشی چون
من بمیرم و این بمنزلت وصیت بود اکر چنان بود که بهای آن
بنده زیاده یک مال وی بیرون آید چون بمیرد آن بنده آزاد
آید و اکر بیک مال وی بیرون آید بمقدار آنچه زیاده بود کارش
بفرمایند و اکر آن خواجه را روا بود که تا زنده بود آن تدبیر را نقض
کند و رجوع کند چنانکه اندر وصیت روا باشد و کر آن بنده
نکیرند تدبیرش باطل شود

باب پنجاه و هشتم اندر یاد کردن مکاسب

و غیره تصرف خمر و شراب مسکر و فقاع و کوشت خوک و اصنام
و انواع قمار و جمله نجاسات مردار و خون و هرچه بنام خدای تعالی بر ذبح
آن برده باشند و سک و خوک که معلم نبود و جمله سباع ممنوع
الا یوز و ماهی حری و مار ماهی و ضفادع و تعلیم هرچه خدای تعالی حرام
کرده است و فروختن سلاح کفار و کسب مطربان و مغنیان و کسب نوحه
کران بباطل و مزد فراستدن بر شستن مردکان و بر دفن کردن
و بر کرفتن و بکور بردن و مزد ستدن بر بانک نماز و مزد ستدن
و تعلیم سحر و مزد باغیان و کسب مشعله داران و شعبدان و تصرف
اندر پوست مردار از این جمله که یاد کردیم تصرف کردن اندر آن
حلال نبود و هرچه از آنجا حاصل آید جمله حرام بود و بر جمله تصرفات
اندرین اشیا حرام بود اما مکاسب قصاب و کفن فروش
و غله فروش و صراف مکروه بود و از آنکه سخت دل باشند و اکر ادای
امانت کنند روا باشد و کسب مشاطه حلال بود که غش نکنند و موی
زنان دیکر اندر موی عروس وصل نکنند و خال نیز بر زنخ زنند و کسب
قابله حلال بود و کسب حجام حلال بود و مکروه بود و بر تعلیم و بر نسخ

ونیز

قرآن مزد شرط نکنند روا باشد که هرچه فرا وی دهند بستانند و روا باشد
فروختن کتب دین و دنیا و مباح و روا بود که قرآن را جلد کنند
و کاغذ بخرند و قرآن نویسند و روا باشد که مزد هرچه مباح
باشد و اندر مباح استعمال کنند فراستانند و روا باشد بر
نیابت از غیر اندر بیع و شری و غیر آن مزد فراستانند و روا
باشد استخوان فیل فروختن و از آن شانه کردن و روا باشد مزد
فراستانند بر بدرقه کردن و روا باشد تصرف کردن اندر ابریشم و
عبائی و هر پیشه که مباح بود و روا باشد که شرابها مباح کند کسی را
و خرد ستاند حلال بود

باب پنجاه و نهم در یاد کردن المتاجره

امیر المؤمنین علی علیه السلام کفت هر که تجارت کند بی علم اندر ربا افتد
آنکاه بدوزخ رود و باید که هر چیزی بمخرد عیبش در بیارد چون
همی فروشد ستانند و بر بیع سوکند نخورد و خیانت نکند و باید که
اول کسی خلق را تعریف بسیار نکند اکرچه یکی پس باشد در اول
بار که در بازار رود بکوید اللهم انی اسئلک خیرها و خیر اهلها
و اعوذ بک من شرها و شر اهلها و چون چیزی خرد بکوید اشهد
ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و اشهد
ان علیا ولی الله و الله اکبر تا مبارک بود و اکر چنان بود
که بفروشد انصاف نکاه دارد و خریده راست کوید و باید که بود
اندک فانع و هرچه فرا دهد چرب تر فرا دهد و اکر ستاند خشک تر فرا ستاند
و متاع بهترین بر روی نهد و بدترین پوشیده نکند و کندم و جو و دیگر
و روغن و نمک چون بها دارد و مرد ما را بدان حاجت بود دیگر روز نکند
و باز ندارد تا احتیاج مردمان طمع زیاده تا سه روز بیش باز ندارد

وبیش کاروان باز شود و متاع از ایشان بخرد که ایشان
نرخ شهریان نداند و کسی را بصارت ندارد متاعی بمایه زیاده نفروشد
و ربا نبود که حضرت امام صادق علیه السلام فرموده درمی ربا نزدیک
خدای تعالی صعبتر بود از نا محرم خویش و هرچه اندر کیل و وزن
آید ربا اندران بود جنس بجنس متفاضل روا نباشد و نقد و
نسیه اما هرچه بعدد فروشند تفاضل اندران روا بود بنقد و ن
نسیه و روا باشد و زر بسیم یا سیم بزر فروختن روا نباشد
نه نقد و نه نسیه اما سویت نقد روا باشد و روا باشد هزار درم
و دیناری بدو هزار درم بفروشند اما نسیه روا نباشد و اگر بدل
آن دینار متاع دیگر بود روا باشد تا از ربا خلاص شود و روا باشد
متاعی بنسیه بفروشند زیاده از بهای آن متاع چون خریدار اهل
معرفت بود و می داند که آن متاع بآن بها نیرزد و اگر می تواند لکن
بیع باطل بود و متاع بنسیه بیع وی درست نبود تا اجل معین نبود
تا اجل وی معین نبود بیع باطل بود و باید که بیع کند لفظ بیع بگوید فروخته
کار گوید این متاع بچندین زر یا سیم بتو فروختم خریدار گوید خریدم
آن بیع درست باشد و اگر لفظ بیع نگفتند تا متفرق نباشند آن بیع
منعقد نشود ما دام که تا بر جای خویش باشند هر دو را بود که فسخ بیع
کنند و اگر چیزی از آن بخرند و آن نیز فرا نستانند و بها فرا ندهند تا سه
روز آن بیع جایز بود ایشانرا هر کدام که خواهند اگر بعد از سه روز
باز نیایند فروخته کار را بود که بکسی دیگر فروشد و اگر آن چیز میوه یا متاعی
بود که باز نتوان داشت روزی اندران مهلت بود اگر خریدار باز
نیاید بکسی دیگر فروشد و اگر چیزی بخرد عیبی یابد اندران چیز که ندانسته

بود روا باشد ویرا اگر خواهد رد کند جمله و یا ارش عیب فرا ستاند
و اگر اندر حال بیع فروخته کار ویرا آگاه کرده بود از جمله عیبها
روا نبود که رد کند و اگر تصرف کرده بود اندر متاع آنگاه معلوم
وی شود عیب نبود ویرا اگر رد کند الا بود ویرا که ارش عیب
فرا ستاند مگر که عیب آن بود که بنده بود آبستن روا بود که ویرا
رد کند و اگر چه وطی کرده بود و چون رد کند هم عشر بها فرا دهد
و اگر بنده آزاد کرده باشند آنگاه عیب یابنده نبود که رد کند الا
بود ویرا که ارش عیب باز فرا ستاند و روا بود که متاعی بسلم
بفروشند و بخرند و سلم بدو شرط درست بود آنکه بهای متاع
یا صفت متاع معلوم بود و اجل نیز معلوم بود و چون بدین صفت
باشند بیع درست بود اما اندر گوشت و نان آب سلم درست
نباشد و چیزی که بوزن و عدد فروشند بگزاف فروختن روا نبود
و هرچه بفروشند اندر ضمان فروخته کار بود تا تسلیم کند و تسلیم منقول
آن بود که در دست فرا وی دهد و تسلیم چیزی که نا منقول آن بود تخلیه
کند و میان چیز وی و میان آن چیز و هرچه از مطعوم و یا شرب بود
که اختیار نتوان کردن الا آنکه تباه شود و چون روغنهای خوش بوی
و اضافه طیب و ستیرها و ترشیها که نتوان چشید اگر بفروشند
بشرط آنکه عیب نبود بیع و اکراه صحیح و پدر اگر ملک پسر نابالغ بفروشد
آن بیع صحیح نبود و اگر پسر طفل باشد صحیح بود و مرد دلال اگر خریدار
فرا کرده بود بر خریدار بود و اگر فروخته کار ویرا فرا کرده بود بر فروخته
کار بود و اگر فرا کرده باشند بر هر دو و بیع حیوان صحیح بود و چون متاع
بود اندرون تصرف کردن سه روز شرط بود و اگر بعد از بیع تا سه

روز عیبی اندران حیوان فرا دید آید بر خریدار بود الا که علت
چون جنون و جذام و برص بود تا سالی اندران شرط بود و اگر بعد از سالی
این علتها فرا دیدار آید خریدار را نبود که رد کند و روا نباشد که
هیچکس را از محرمات ملک دارد و فرزند را و پدر را و مادر را روا نباشد
از ایشان که یاد کردیم چون بخرد آزاد آید و هر کنیزک که بخرد باید که
استبرا دهد و بر الحیض تا بجهل و پنج روز چون حیض نبود و بر فروختنه
کار واجب بود که چون کنیزک بخواهد فروخت استبرا دهد و بیرا
آنگاه بفروشد و بیع میوه بر درخت صحیح بود چون صلاحش بدیدار
آمده باشد و اگر میوه بود شکوفه وا فرشده باشد و اگر نخل بود
غوره خرما زرد شده باشد و لون فرا گرفته باشد و اگر پیش
ازین بفروشد بیع صحیح نباشد چون یکسال فروشد اما اگر
دو سال یا زده بیع صحیح بود اگرچه صلاحش بدید نیامده باشد
و روا نباشد که حضروات بفروشند که پیش از آنکه صلاحیتی
بدید نیامده و اگر کسی را آبی بود در کاریزی از وی بسر آید روا باشد
که بفروشد یا زر یا سیم یا جو یا گندم و فاضلتر آن بود که بکسی
دهد که مستحق آن بود و بنفروشد **باب شصت و یکم در یاد کردن**
شفعه هر چیز که میان دو شریک بود و بخش ناکرده و یک
شریک قسمت خویش بفروشد دیگر شریک را روا بود که شفعه خواهد اما اگر آن
متاع معین بود و نصیب هر یکی یا شفیع زیاده از یکی بود شفعه باطل بود
و شفعه نبود اندر متاعی که قسمت نتوان کرد چون گرمابه و آسیاب مانند
آن و شفعه غایب را ثابت بود چنانکه حاضر را و طفل را ثابت بود
چنانچه بالغ را و ولی طفل را بود که شفعه بود و چون شریک را معلوم شد
که

که شریک وی نصیب خویش بفروخت مطالبه شفعه نکرد بر بیع گواه باشد
یا خریدار یا فروختنه کار را حیلت کند باد ترا یا اند بهای آن چیز دفع کنند
یا عاجز بود از ادای مال این جمله شفعه را باطل گرداند **باب شصت و دوم یاد**
کردن شرکت و مضاربت جز بزر و سیم صحیح نبود و با عمال و بدان
صحیح نبود و اگر سرمایه هر دو راست بود و ذکر هر دو راست بود و اگر تفاوت
باشد سود دگرگونه نیز بر قدر آن بود و اگر چیزی از اموال ایشان هلاک شود
بی تقصیر که از جهت ایشان رفته بود ضمان بر هر دو بود و اگر تقصیر از یک
جانب یافتنان بر آنکس بود که تقصیر کرده باشد و اگر بدان مال
متاعی خریده باشند نبود یک شریک را که زر نقد خواهد بلکه از آن
چندانی که نصیب وی باشد برگیرد و شرکت باطل باشد و اگر یک
شریک فرمان یابد شرکت باطل شود و اگر بعمل شرکت بسته باشند
آن شرکت باطل بود و هر کسی را مزد عمل خود بود و مضاربه آن بود که
کسی مالی فرا کسی دهد زر یا سیم تا بدان مال معاملتی همی کند بر سود
قراری بدهند که چگونه قسمت کنند این چنین کردن صحیح بود هر چه سود
بود بدان قرار که بداده باشند قسمت کنند و اگر مال را خللی افتاده
نه بتقصیر که از جهت وی بوده باشد ضمان آن خداوند مال است و اگر تفرقی
رفته باشد از جهت وی ضمان آن بر وی است و مکروه بود مشارکت
و مضاربت کردن با کفار و مخالطت کردن با ایشان نیز والله اعلم و احکم
باب شصت و سیوم یاد کردن زمین گرو کردن ابتدا
روا باشد با مالی و زمین صحیح نبود تا آنگاه که تسلیم نکنند بدانکس که
بدو گرو داده باشند و اگر آن گرو هلاک شود بی تقصیر آنکس که
نزدیک وی بود هیچ تاوان نبود در وی و مالش بر وی بود هم چندانکه

واگر از جهت تقصیر وی هلاک شده باشد آنگاه تاوان بر وی بود
آنگاه زیاد و نقصان که بود با یکدیگر دهند و زمین بقیمت آن روز
که هلاک شده باشد حساب کنند و اگر خداوند زمین دستوری دهد
که اندران تصرف کند و اگر تصرف کند بی دستوری خداوند ضامن آن
بوم که اگر هلاک شود مزدی بر وی نه اندیشد اما اگر خداوند دستوری دهد
ویرا حلال بود اندران تصرف کردن هرچه بود الا کنیزک که روا نباشد
ویرا با او مقاربت کردن و هیچ بر آنکس که مقاربت کرده نشینند
و اگر خداوند متاع که گرو کرده آن گرو بفروشد یا هبه بدهد یا باجاره
بدهد یا آزاد کند و غیر این تصرفات هرچه کند بی رضای آنکس که برو گرو کرده
جمله باطل باشد اما اگر رضا دهد آنکس که برو گرو کرده باشد این
تصرفها جمله صحیح و گرو متاع قیمت یا دکرده صحیح بود و اگر احتیاج بود
اندران گرو فرا نفقه مثلا بنده بود یا ستوری بود نفقه آنچیز بر خداوند
بود و اگر چنان بود که آنکس گرو دارد و کار هم میفرماید آن حیوان را آنگاه
بر وی بود و مطالبه بر زمین بنود خداوندش را تا آنگاه که مال تمام ادا کند والله
اعلم بالصواب

باب شصت و سیم اندر یاد کردن ودیعت داری

هر که ودیعتی بر دست کسی بنهد و بعد از آن مطالبتی نباید بر دارن و اندر ادای
آن ودیعت هیچ ضرر نبود نه بر نفس و نه بر مال واجب باشد که آن
باز دهد اگرچه آنکس آن بنهاده بود کافر بود یا مومن و اگر آنکس ظالم
و آنچه بودیعت بنهاده بود مغصوب بود و همی تواند که باوی ندهد
اگر خداوند را می داند باز دهد و اگر نمی تواند تعریف کند سالی اگر خداوند را
یابد باز دهد و اگر باز نیابد روا باشد ویرا اندران تصرف کردن
بعد از سالی و اگر می ترسد از آن ظالم باید که باز دهد کسی که چیزی باید از

حرم مگر باید که سالی تعریف کند اگر خداوند با دید آید باز دهد و الا بدرویشی دهد
و اگر چنان بود که از بیرون حرم یافته باشد سالی تعریف کند روا بود
ویرا که اندران تصرف کند تا اگر خداوندش پدید آید و هر آنگاه که آن
ودیعت هلاک شود بی تقصیر آنکس که بر دست وی ضمان نبود بر وی و اگر
از جهت تقصیر وی هلاک شده باشد تاوان بود بر وی و اگر عاریت
از هرچه زر و سیم بود هلاک شود تاوان بود و اگرچه تقصیر نکرده بود و شرط
نکرده بود و بی تقصیر وی هلاک شده باشد ضمان نبود و اگر تقصیر
کرده بود در آن تاوان بود و اگر کسی چیزی از کسی بعاریت فرا ستاند
و بعاریت فرا دیگر کسی دهد هلاک شود بی تقصیر تاوان بود بر مستعیر و خداوند
آن چیز رجوع کند والله اعلم و احکم

باب شصت و چهارم در یاد کردن مزارعه

روا باشد مزارعه کردن بزر و سیم و گندم و جو و خرما و مویز بشرط
آنکه نه از آن زمین بود بلکه اندر ذمه مزارع بود و هر شرط که کرده باشند
بدان شرط بباید رفتن و مزارعه و اجاره بی حیل صحیح بود و چون مستاجر
یا موجر فرمان یابد آن اجاره باطل شود و مساقات روا باشد
نیمه و سه یک و چهار یک یا بسیم و زر و مال اجاره لازم بود اندر
حال مگر نیکو شرط کرده باشند تخم بتخم مرسانند آنگاه بدان شرط
بباید رفت و اجاره متاع یا بخشیده درست بود و اگر آنچیز که
باجاره فرستاده بود هلاک شود یا خراب شود بی تقصیر وی ضمان
آن بر خداوند بود و اگر از جهت تقصیر وی بود ضمان آن بر وی و اگر ستور
فرا ستاند باجاره و تقصیر کند اندر راندن و بار نهادن و علف دادن
هلاک شود ضمانش بر وی بود و صناعی که چیزی فرا وی دهد تا نیکو کند
هلاک شود یا دزد ببرد اگر از جهت تقصیر وی هلاک شده باشد ضمان

بود که تاوان بدهد و اگر تقصیری نبوده باشد تاوان نبود بر وی و اگر گرمابه
بان که اندر حفظ جامه تقصیر کنند تاوان بود بر وی و اگر تقصیر نکرده باشد تاوان
نبود و بر اختلاف که اندر میان ایشان افتد اندر چیزی سوگند بر منکر بود و گواه بر مدعی

باب شصت و پنجم در کتاب قضا و آنچه بدان تعلق دارد قال تعالی

وَمَن لَّمْ يَحْكُم بِمَا أَنزَلَ اللهُ فَأُولٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ وَمَن
لَّمْ يَحْكُم بِمَا أَنزَلَ اللهُ فَأُولٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ وَمَن لَّمْ يَحْكُم
بِمَا أَنزَلَ اللهُ فَأُولٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ. باید که کسی که حکم خواهد کرد میان
مردمان بالغ بود و عاقل بود و عالم بود بکتاب خدای تعالی و ناسخ و منسوخ و عوام
و خواص و ندب و ایجاب و محکم و متشابه بدین جمله عالم بود و بسنت رسول
و ناسخ و منسوخ آن و عالم بود بوجوه کلام عرب و اعراب و ایشان و
متورع بود از محارم خدای تعالی و زاهد بود اندر دنیا و مشغول بود بر اعمال
صالحات و بپرهیزد از کارهای و شبهات و حذر کند از مواد حرص و بود
بر تقوی و چون بدین صفات بود روا بود که از دست امام اندر میان
مردم حکم کند و باید که چون بحکم بنشیند خویشتن را از همه دل مشغولی فارغ
گرداند و گرسنه و تشنه نبود و بر خوف و بر بیم نبود و جامه نیکوترین در
پوشد و بمسجد بزرگ آن شهر شود و دو رکعت نماز کند و بر طهارت
بود آنگاه بنشیند بر قبله بنشیند تا روی خصمان فرا قبله بود آنگاه بفرماید
تا هر که بداوری آمده باشد نام خویش و نام خصم بر رقعه نویسد آنگاه
رقعها بیاورند و اندر زیر جای کنند و یک یک بیرون همی آرد و آنکس را
همی خواند و خصمش را و حکم همی کند میان ایشان اگر یک خصم چیزی دعوی
کند بر دیگر خصم قاضی گوید او را که چه میگویی اگر اقرار دهد اندر حق وی
هیچ شک نبود قاضی لازمش کند تا آن چیز بدهد و اگر دفع کند و حکمش

حبس خواهد حبس کند ویرا اگر قاضی را معلوم گردد که وی درویش است
و هیچ چیز ندارد حبس را رها کند و اگر چنان بود که حبس انکار کند مدعی را
گوید گواه داری اگر گواه بیاورد گواهیش بشنود و گواهی ایشان شنود
اگر عدل باشند و اگر ندانند گواهان را توقف کند اندر آن حکم تا احوال
گواهان معلوم کند اگر عدل باشند حکم کند و اگر مجروح باشند رد کند
و اگر خصم گوید گواه ندارم این ساعت گوید حاضر کن و اگر خصم گوید البته گواه
ندارم قاضی گوید پس چه گویی سوگند وی همی خواهی اگر گوید همی خواهم قاضی گوید
بترس از خدای اگر سوگند دروغ می خوری اگر بدان بایستد قاضی ویرا
گوید بگوید الذی لا اله الا هو الرحمن الرحیم الطالب الغالب الضار النافع
المدرک الملک الذی یعلم من السر ما یعلم من العلانیة ۲ این سوگند بخورد
مبرا گردد و اگر منکر گوید آن هنگام که سوگند همی دهد سوگند مدعی خواهم که
او را این حق از من همی فرا باید ستاند مدعی را سوگند اگر سوگند بخورد
دعوی باطل باشد و اگر منکر گوید من سپار ندارم و مدعی دعوی کند که دارد
بر مدعی گواه بود اگر گوید ندارد بر منکر سوگند بود که سپار ندارد

باب شصت و ششم در یاد کردن شهادت گواهان

باید که ظاهر ایمان
و ستر و صلاح و عفاف باشند و بطن و فرج و زبان و دست از حرام نگاه
دارند و از خمر و زنا و ربا و عقوق مادر و پدر و حرب کف رکبخین بپرهیزد
و سائر جمله عیبها باشد و متعهد پنج نماز باشند و اوقات نماز نگاه دارند
و بجماعت مسلمان شوند و از انواع کبایر بپرهیزد و زنان که گواهی دهند باید
که ظاهر ایمان و ستر و عفاف و بر طاعت شوهران باشند و از فحش
گفتن و مجمع مردان آمدن بپرهیزند و گواهی مخالف دین روا نباشد فرا ستدن
و اگر چنان بود که اندر دین یک گواه بیشتر ندارد روا باشد که مدعی سوگند

منکر را

۲ بدین عمل است ائمه رحمهم الله همیکنند ثبت و هیچ حق زایل نشود

خورد اما اندر احکام دیگر روا نباشد حکم کردن بگواهی و سوگند الا اندر دین
وگواهی کفار روا اهل ذمه وغیر ایشان روا نباشد عند اختیار اما در حال اضطرار
روا باشد گواهی اهل ذمه اندر وصیت و اندر هیچ حکم دیگر روا نباشد
وگواهی بندگان را روا باشد چون عدل باشند بر همه کس الا بر خواجه
وی اما زنان [گواهی] اندر رؤیت هلال و طلاق بهیچ حال نشوند اما در احکام دیگر
دو زن برابر یک مرد باشند چون گواهی نامردان دهند و اندر عذره و
امرهای زنان که مردان را بدان راه نبود گواهی زنان شنوند تنها هر که گواهی
بدروغ دهد یا داده باشد هر چه بگواهی وی تلف شده باشد قاضی
الزامش کند تا تاوان بدهد و اندر شهر شهرتش بعلامتی بکند [تا بدانند] که گواهی بدروغ
داده است وگواهی پدر بر پسر روا باشد وگواهی پسر بر پدر روا نباشد و
گواهی برادر بر برادر روا باشد و باید که چون بر یکی گواه همی بود گواه باشد
که او را بداند و اگر وی را نداند و مرد که وی را بر این اعتقاد بود و تعریف
کنند روا باشد چون گواهی بدهد همچنین کند و اگر بر زنی گواهی همی باشد که
عینا وی را روا باشد و اگر نداند کسی که وی را بروی اعتقاد بود آن زن را
تعریف بکند و آن زن را تعریف کند آن زن را روا باشد و چون گواهی خواهند
از وی واجب باشد بروی که آن گواهی بدهد مگر که داند که اگر آن گواهی
بدهد ضرری بوی رسد که بروی وام بود و معسر بود حبسش کنند آنگاه
روا نباشد که گواهی دهد باب شصت وهفتم در ضمانات
و دیون یکی را بر غیری دینی بود مطالبت نماید وی را آن کس که حق بروی
بود غیر را گوید که مرا پاینداني کن آن غیر وی را از خصمش پاینداني کند تا معلوم
با جلی صحیح بود اگر آن اجل فرا رسد خصم را باز نیارد مالش بباید داد
یا حبسش کنند وی را و همچنین اگر مال ضمان کرده بود لیکن اجل درست نبود

واگر

واگر کسی را وامی بود موجل اگر از دو خصم یکی فرمان یابد اجل وام منقطع شود
واجب بود که آن وام بدهند و اگر آن وام موجل شود هر آنگاه که مطالبت کنند
واجب باشد که بدهند اگر دفع کند حبس کنند وی را و اگر غایب شود
قاضی متاعی [عشر] بفروشند و فرا خصم دهد و چون پاینداني فرا دهد
مال تا مرد حاضر آید اگر گواه ندارد که در مقابل خصمش افتد آنگاه
آن کسانی که مال ضمان کرده باشند از ضمان بیرون آید حضرت امام
صادق علیه السلام فرمود که هر که وام و دینت قضا او نکند دزد بود باب
شصت و هفتم در یاد کردن صلح و حوالت و وکالت روا باشد
تا بتحلیل حرام و تحریم حلال روا نکنند چون بر چیزی صلح کردند و رضا دادند
نبود شان که بعد از آن باز آیند و کسی اگر مالی بر کسی بود آنکس که
مال بروی بود حوالت کند با کسی جایز بود چون از این خصم آن حوالت
فرا یند برد و بپذیرا شوند از آن آنگاه نبود که باز آن خصم رجوع کند
و وکالت اندر جمله احکام و اندر جمله خصومت روا باشد و حاضر را
و غایب را روا باشد که وکیل فرا کند و مستحبست که خداوندان مروت
وکیل فرا کنند و بنفس خویش خصومت نکنند و نشاید قاضی را که دعوی
بر وکالت فرا شوند تا گواه بنیاید بر وکالت و باید که چون خواهد که وکیل
را عزل کند اعلام کنند وی را و اگر نتوانند گواه برگیرد بر عزل وکیل تا گواه نباشد رد
و باید که وکیل عالم و بصیر بود بسخن گفتن و روا نباشد که ذمی وکیل فرا کند
و بر مسلمان نه مسلمان را و نه ذمی را بهیچ حال والله اعلم باب شصت و نهم در
یاد کردن ایمان نذر و کفارت نزدیک آل محمد علیه السلام سوگند که کفارت
لازم آید بر مخالفت آن بخدای تعالی بود یا بنامها خدای تعالی دیگر سوگند که

بغیر ازین بود کفارت نبود اندران و اگرچه بزه بود چون سوگند
خوردن برسول و آیه و محراب و منبر اگر گوید وی گبر باید جهود و یا ترسا
یا گبر گشت این جمله باطل بود و کفاره نبود و جهودان و ترسایان و گبرکان
را سوگند بنام خدای دهند و اگر امام مصلحت آن بیند که توریت
و انجیل و یا زبور یا کتابی دیگر که اینها را تعظیم کنند سوگند دهند
روا بود و سوگند بطلاق و عتاق و ظهار باطل بود و سوگند مکروه
و خشمناک و مست درست نبود مگر که هشیار بود و دل باز آن دارد
و سوگند را حکم نبود الا بنیت و ضمیر از نیت خالی بود لغو بود و کفاره
نبود و روا نباشد سوگند خوردن الا بعلم الیقین و هر که سوگند خورد که
فریضه نگذارد بروی واجب بود که آن سوگند را بشکند و فریضه بگذارد
و کفاره نبود بروی و اگر سوگند خورد که گناه کند و ظلم و جور کند
بروی واجب باشد که آن سوگند بشکند و گناه نکند و چون نکند
و کفاره نبود بروی و اگر سوگند یاد کند که کاری بکند مصلحت دینی
یا دنیاوی اندر کردن آن کار باشد روا نباشد که آن کار نکند و
مصلحت دینی یا دنیاوی آن باشد که نکند روا باشد که نکند و کفارت
نبود بروی و بر جمله هر سوگند که یاد کند که شکستن آن سوگند اولیتر
بود اندر دین و دنیا روا باشد که بشکند و کفارة نبود بروی الا
که یاد کردیم و اگر شکستن آن سوگند یکسان بود اندر دین و دنیا
روا باشد که بشکند آنگاه کفاره لازم آید و کفاره سوگند و بنده
آزاد کردن بود یا ده درویش را طعام دادن هر درویشی را
دو مد طعام یا ده درویش را جامه کردن بود هر درویشی را دو جامه

ویا ناشکستن

واکر سوا

و اگر نتواند یک جامه ازین هر کدام که خواهد بکند و اگر نتواند آنگاه سه روز
پیوسته دارد و حد آنکه نتواند بود که بر قوتش هیچ بیش نیابد و
بهر طعام دادن نان و گوشت بود و میانه نان روغن زیت بود و روغن
گاو و کمترین نان و نمک بود اما نذر آن بود که گوید اگر فلان کار
چنین بود خدای را بر من یا بر زبان بگوید اعتقاد و نیت وی آن بود
که خدای را بر منست که روزه دارم یا صدقه بدهم یا کاری خیر بکنم
چون آن شرط حاصل آید واجب بود بروی وفا کردن اندران وقت
بدان و اگر گوید عهد کردم با خدای تعالی که فلان کار بکنم یا نکنم بمنزلت
نذر بود و اگر آن چیز بوقتی معین نکند واجب باشد بروی آن
وفا کردن اندران وقت و اگر نکند کفاره لازم آید و اگر وی را بوقتی
معین نکرده باشد اندر کردن وی نهی بود تا که بگذارد و هر نذر که بکند
که گناهی نکند اندر دین یا دنیا و کردن آن کار اولیتر بود اگر بکند و
کفاره لازم آید و اگر نذر کند یا عهد کند یا سوگند خورد که کاری نکنم
و نا کردن کار در دین و دنیا اولیتر بود اگر بکند کفاره لازم آید و کفاره
نقض عهد آزاد کردن بنده بود مومن را یا دو ماه روزه بدارد پیوسته
یا شصت درویش را طعام دادن بود هر کدام که بکند روا باشد
و اگر ازین هیچ چیز نتواند هجده روز روزه دارد و اگر این نتواند ده درویش
را طعام دهد یا جامه کند و اگر این نیز نتواند آنچه تواند صدقه کند و اگر این
نیز نتواند استغفار کند و نیز باسر آن نشود کفارت نقض نذر و کفارت
سوگند آن هنگام واجب باشد که سوگند را بشکند اگر پیش از آن کفارت
کند آنگاه بشکند کفارت آن دیگر باره بروی واجب بود و هر که از
خدای و رسول ادای حق یکی بیزار شود کفاره آن بنده آزاد کردن بود

وی را و اگر نتواند کفاره سوگند بر وی واجب

باب هفتادم در صید و ذبح

اشتر و گاو و گوسفند گوشت ایشان حلال بود خوردن و اگر
جلاله باشد حرام بود گوشت ایشان خوردن تا که استبرا
دهند ایشان را و جلاله آن بود که غذای وی جمله عذره آدمی بود
و اگر بعضی علف بود پاک باشد و بعضی عذره آدمی بود که
گوشتش مکروه بود و حرام نبود و اشتر را استبرا دهند چهل
روز علف پاک دهند و گاو را بیست روز گوسفند را ده روز بط را
پنج روز ماکیان را سه روز ماهی را روز تا بشب و اگر خمر خورد چیزی
اجناس که یاد کردیم روا نباشد که گوشت وی خورند الا بعد از آنکه بشویند
و هر چه اندر شکم وی بود روا نبود خوردن هیچ حلال و اگر بول خورد
یا یکی ازین اجناس روا نباشد خوردن هر چه اندر شکم بود الا بعد
از آنکه بشویند و اگر یکی را ازین چهار پای درازی کند گوشت وی و گوشت
هر چه از نسل وی باشد حرام شود و گوشت اسب مکروه بود و گوشت
خر را کراهیت بیشتر باشد از گوشت اسب و گوشت استر را از گوشت خر
کراهیت بیشتر باشد و از سباع هر چه پیشتر دارد حرام بود و از
ماهی هر چه پشیز دارد حلال بود و از مرغان اندر پریدن بال همی زند
حلال بود و هر چه راست همی شود و بال نزند حرام بود و اگر مرغی بود
هم بال زند و هم راست رود آن در پریدن بنگرد که اگر بال بیشتر زند و هم
راست رود اندر پریدن بنگرد که اگر بال بیشتر زند و بر پریدن حلال
بود و اگر راست بیشتر شود حرام شود و هر چه گوشتش حلال نبود
خایه نیز حلال نبود و هر چه گوشتش حلال بود بیضه نیز حلال بود
و اگر خایه بیند و نداند که خایه کدام است اگر هر دو جانبش راست بود

حرام

حرام بود و اگر مختلف بود حلال صید که تیر یا سگ معلم بکشته باشد و صاحبش
چون سگ را بفرستاده باشد یا چون تیر بینداخته باشد بسم الله الله اکبر
گفته بود حلال بود و اگر متعمدا نگفته باشد حرام بود و اگر نسیان دست
برداشته بود بسم الله و الله اکبر حلال بود و هر صید که بجز از سگ معلم
یا تیر گیرند اگر زنده دریابند و ذبح کنند حلال بود و اگر زنده در نیابند
حرام بود و اندر صید ماهی بسم الله و الله اکبر واجب نبود و اگر بگوید
فاضلتر بود و اگر چنان بود که کافری صید ماهی کند روا باشد الا آن
بود یا داشن ندارند و آنکه زنده آن ماهی را بیرون آورده باشد و هر صید
بدام گیرند باید که زنده گور یابند و ذبح کنند و اگر در دام بکشند حلال باشد
و خوردن ملخ مباح بود چون زنده بگیرند اما اندر آب یا اندر بیابانی
بیوده باشد حلال بود و ملخ کم نیز حلال نبود اما ذبح کردن باید که مومنی
ذبح کند و روی بقبله کند و بسم الله و الله اکبر بگوید اگر متعمدا مومن نبود
یا روی بقبله نکند یا بسم الله و الله اکبر نگوید متعمدا آن گوشت حرام بود و اگر
بسهوش افتد روی بقبله کند و ترک تسمیه کند بسهو حلال بود باشد چون دین دار باشد
و دست کش جمله کفار و جهود و ترسا و غیر آن حلال نبود و روا باشد
که زنی یا کودکی ختنه ناکرده ذبح کند چون بدانند کردن ذبح را چون خواهد
که گوسفند بکشد دو دست و یک پای وی ببندد و یک پایش رها کنند و اگر گاو
بود دو دست و دو پای وی را ببندند و دستش رها کنند و کارد بر حلقوم
نهند و ببرد و سر وی را جدا کنند اندر حال ذبح که اگر متعمدا چنان نکند خوردن
آن روا نبود و اگر کارد بسبقت کند و سر از تن جدا کند بی قصد وی حلال باشد
و چون خواهد که اشتر نحر کند دو زانو وی را ببندد و کارد اندر سر سینه وی کند
و اگر نحر کند آنچه را ذبح می بایست کردن و یا ذبح کند آنچه را نحر همی بایست

کردن اندر حال ضرورت روا باشد و حلال باشد و چون خواهد که مرغ را
ذبح کنند کارد بگلوی وی بر آورد و رها کنند و به جنبند و روا نباشد که پوست
فرا کشند تا آن وقت که بجنبند آنگاه سر جدا کنند و پوست فرا کشند و اگر
چیزی را ذبح کنند که خون بنیاید و هیچ چیز از اعضای وی بجنبند حلال بود و اگر
بچه اندر شکم مادر بود که موی بر آورده باشد و روح اندر وی نشده باشد
ذبح مادرش ذبح وی بود و اگر روح اندر وی شده باشد وی را ذبح
باید کرد و اگر چنان بود که تمام خلق نبود حلال نبود و خوردن آن مکروه
بود و ذبح کردن شب و روز آدینه پیش از نماز نکنند الا عند ضرورت
و بدانکه هرچه گوشتش حلال و خون و سرگین و شیر و زهدان و فرج طار(؟)ش
و بلخش و قضیب و خایه وی سفید و رز(؟) و دو ... و دیده
و خرزه که اندر مغز سر بود این جمله از کشتار حرام بود بلکه مکروه بود و خراد
پشم و موی که ببرند و برنکنند و استخوان و دندان و زنگلو(؟) و سیرو(؟) و سیر خایه
و شیر خایه مرغ که پوست روی بدید آورده باشد این جمله حلال بود و مکروه بود
چهارپای را که برو رند(؟) آنگاه ذبح و مستحب آن بود که نبود(؟) شنند و دیگر بخرند

باب هفتاد و یکم در یاد کردن طعامهای ... طعامی که خمر یا شراب مست

کننده یا فقاع اندر وی افتد و اگر چه اندک و بسیار بود و هرچه آنرا
خون روان بود اندر طعام و شراب بمیرد حرام شود آن طعام و شراب
و اگر آن چیز سرد شده بود که مردار اندر وی بود آن مردار را
بیفکنند هرچه گرد بر گرد وی بود بیفکنند دیگر پاک بود و اگر چنان بود
که آن طعام و شراب روان بود جمله پلید شود و اگر روغن باشد که اندر
چراغ بسوزند و لیکن آن چراغ باید که در زیر آسمان سوزند و اندر زیر سقف
نسوزند و هرچه آنرا خون روان نبود اگر اندر طعام افتد یا اندر شراب

وبیر

و بمیرد پلید شود الا کژدم و وزغ و هر طعامی افتد که خوب شود و شراب که ...
کفار دست فرا آن کردند پلید شود و روا نباشد که اناء زرین و سیمین طعام
طعام و شراب خوردن و اما هرچه چیز از پی(؟) بود روا باشد و جمله گلها
خوردن حرام بود الا تربت امام معصوم حسین علی علیه السلام که آن شفای بود
اما بشهوة روا نباشد خوردن آن و روا باشد شیر اسب و خر خوردن و
چیزها ساختن و خمر و هرچه مست کننده بود حرام بود خوردن آن همچنین
فقاع اما چون شیره از نفس خویش بجوش آید حرام شود تا که آن
به یکی آید حلال شود و خمر چون سرکه شود یا که سرکه کرده اند روا باشد
خوردن آن و روا نباشد خوردن مردار و خمر خوردن اندر حال اختیار
اما چون بخواهد مرد روا باشد که قدری از مردار یا خمر خوردن اندران
حال چندانکه جانش بماند بکار برد و زیاده از آن حرام بود و کسی که بر امام
حق بیرون آمده باشد و کسی که براه زدن شده باشد حلال نبود وی را
که از آن هیچ خورد اگر چه همی میرد

باب هفتاد و دوم در یاد کردن ادب نان خوردن

حضرت امام حسین علیه السلام فرمود که اندر نان خوردن دوازده فضیلت
چهار فریضه و چهار سنت و چهار ادب اما آنچه فریضه بود باید که بدانی که
از حلال است یا از حرام دویم بدان چیزی که خدای تعالی روزی کرده باشد را
رضا دهی و سیم نام خدای تعالی یاد کنی و چهارم چون طعام بکار برد خدای
شکر کند اما آنچه سنت پیش از طعام دست بشوید و بر جانب چپ نشیند
و به سه انگشت طعام خورد و چون طعام خورده باشد انگشتان بلیسد و اما آنچه
ادب است باید که دست در پیش داری و لقمه خورد کنی و خوب بخاوی و اندر دهان
مردمان کم نگری اندر نان خوردن و بدانکه بر خوانی که خمر و فقاع خورند روا نباشد
بر آن خوان طعام خوردن اگر چنین کند امام وی را تعزیر کند و بسیار خوردن

مکروه بود و بر سیری خوردن علت برص بار آرد و مکروه بود بدست چپ طعام و شراب خوردن و باید آب بر سه نفس خورد که بیک نفس باز خوردن رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند که در جگر باز آرد و باید که خداوند طعام ابتدا بطعام کند و آخر بود که دست باز دارد و چون دست بشوید باید که ابتدا بدانکس کند که بر دست راست میزبان بود تا بآخر و مستحب بود که چون طعام بخورند بر پشت خسپند و پای راست بر پای چپ نهند و خدای را شکر همی کنند تا آن طعام هضم شود ان شا الله

باب هفتاد و سیم در یاد کردن وقف زمین و ضیاع و سرای و دکان و غیر آن

و بر هر چه ملکیت اندران درست بود وقف اندران درست بود و وقف درست نبود تا که تسلیم نکند و از دست خویش بیرون نکند مگر وقف کند بر کودکان و اطفال خویش آنگاه روا باشد و اگر چه از دست خویش بیرون نکند اما آن وقف که بر فرزندان بالغ عاقل کرده باشند لابد باید که بدیشان دهد و تسلیم ایشان کند چون وقف کرد بر قومی و از دست خویش بیرون کرد روا نباشد و یرا اندران رجوع کردن و یا از آن شرط که کرده بود بگرداند و وقف درست نبود تا آنکس را یا آنچیز را که بران وقف کرده بود معین نکند و وقف موید بود و موقت درست نبود و وقف مشاع روا بود چنانکه و ابخشیده روا بود وقف درست نبود تا که قصد بدان تقرب بخدای بکند و وقف بر فرزندان درست بود اگر دختر و پسر باشند یکسان باشند مگر بعضی را زیاده بکند باشند و وقف بر مادر و پدر صحیح باشد اگر چه کافر باشند اما وقف به بیگانگان که کفار باشند روا نباشد بر وقف مسلمان بر کنشت و کلیسیا و آتش گاه روا نباشد و وقف کفار بر آن چیزها

صحیح

صحیح نبود و وقف درست بود بر مساجد و کعبه و مشاهد ائمه علیهم السلام و اگر وقف کند بر قومی معین وقف بر ایشان و کسی دیگر اندران تصرف نبود و اگر معین نبود بلکه نامی یاد کرده بود و بر کو در تحت آن نام آید آن وقف بروی بود اگر وقف کند بر همسایگان و معین نکند وقف بران کسی بوده از سرای تا سرای واقف چهل ارش بود و اگر وقف کند بر وجوه و بدو معین کند بر درویشان و مسکینان و مصالح مسلمان بود و روا بود که بنده را یا ستور را یا بر کعبه یا بر مشاهد یا بر معاونت حاج یا بر زایران وقف کند روا باشد که کسی را در سرای نشاند تقرب بخدای تا عمر وی بود یا آنکس ساکن بران شرط که کرده بود بباید رفت و نشاید که مخالفت آن شرط کند بهیچ حال

باب هفتاد و چهارم در یاد کردن احکام بخشش

هر کس که چیزی به پدر یا بفرزند یا بمادر یا خویشان داد بدیشان تسلیم کرد بعد از آن نبود و یرا که اندران رجوع کند و اگر چه تسلیم نکرده باشد و اما اگر بخویشان دیگر داده باشد و عین آنچیز بجای باشد روا باشد که اندران رجوع کند و اگر عین آنچیز بر جای نباشد و یا عوض در مقابل آن فرا ستده باشد نباشد و یرا اندران رجوع کردن و چون چیزی از مال خویش بیرون کند تا از بعد خدای بدرویش دهد آنکس فوت شود نشاید که اندر مال خویش صرف کند باید که فرا درویش دیگر دهد تا بجای آن بنشیند

باب هفتاد و پنجم در یاد کردن وصیت

قال الله تعالی کُتِبَ عَلَیْکُمْ اِذَا حَضَرَ اَحَدَکُمُ الْمَوْتُ اِنْ تَرَکَ خَیْرَاً الْوَصِیَّةُ لِلْوَالِدَیْنِ وَالْاَقْرَبِیْنَ بِالْمَعْرُوْفِ حَقّاً عَلَی الْمُتَّقِیْنَ پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود هر که از دنیا برود بی وصیت مرگ وی مرگ جاهلیت باشد و نیز فرمود که کس نخسپد الا بوصیت

نامه در زیر سر نهد باید که چون خواهد که وصیت مرد مؤمن و عاقل و حکیم را
اختیار کند و فاسق و سفیه را و بنده روا نبود که وصی گرداند و اگر بنده
عادل بود و روا نباشد که کافر را وصی گرداند چون وصی وصیت قبول
کند نبود که بعد وفات موصی را رد کند که آن وصیت را چون وصی را
وفات حاضر آید روا باشد که وصی دیگر فرا کند و موصی را روا باشد
که اوصیا را بدل کند و تغییر شرطها کند مادام تا زنده بود اما چون از دار
دنیا برفت هیچ کس را نبود که آن بگرداند که مگر خیانتی از وصی پدید آید
آنگاه حاکم را باشد که ویرا عزل کند و وصی دیگر فرا کند و اگر وصی عاجز
شود حاکم را بود که یکی دیگر را فرا کند تا معونتی همی کند ویرا عزل نکند
آن وصی را و اگر از دنیا بشود و وصی فرا نکرده باشد حاکم را روا باشد
که وصی فرا کند و وصیت پنج یک فاضلتر بود از چهار یک و چهار یک
فاضلتر بود از سه یک و بیشتر از سه یک روا نباشد مگر که ورثه رضا
دهد آنگاه روا باشد بهیچ وصیت کند اندر معاصی روا نبود و وصیت
بمال که صرف کند اندر خمر و زنا و لواط و ظلم و غصب و اندر کنشت و کلیسیاه
و آتشکاه این جمله باطل بود و وصیت درست بود مادر و پدر او خویشاوندانرا
اگر چه کافر باشند اما بیگانگان کفار را روا نباشد و باید که دو مرد گواه عادل
برگیرد و اگر بر نگرفته باشد لیکن وصی تواند که آن وصیت براند روا بود که
آن وصیت براند و اگر وصیت کند که بجزوی از مالش هشت یک بود و اگر
وصیت کند بسهم هشت یک مالش بود و اگر وصیت کند بمال معین که اندر سبیل
خدای بکار برند آنرا صرف باید گردانید معونت مجاهدان کفار اگر جهاد
نباشد صرف کند اندر ابواب بر و معونت فقرا و درویشان و بیشتر
اندر درویشان آل محمد علیه السلام صرف کند و اگر وصیت کند کسی را که اندر شکم

مادر بود آن وصیت درست بود و وصیت معدوم را درست نبود اگر
اندر حال بیماری اقرار دهد ~~بجمیع اصل مال بود و اگر~~ کسی را بچیزی و عقلش
بجای بود و متهم نباشد آن اقرار بر اصل مال بود و اگر متهم بود آن بیمار
اگر با حق له گواه بود از اصل مال از اصل وی بیرون کنند و هبه اندر حال
بیماری صحیح بود چنانکه هبه درست بود و اگر وصیت کند زیاده از سه یک
مال سه یک مال آرند و اگر وصیت کند بزبان چنانکه گفته باشد بر آن
برانند و اگر وصیتی بخط مرده یابند و بدان گواه برگرفته باشد و نفرموده
باشد بدان عمل کردن ورثه باختیار بود اگر خواهند عمل کردن بدان
و اگر نخواهند نکنند و اگر ببعضی عمل کنند لازم آید ایشانرا که بجمله عمل کنند

باب هفتاد و ششم اندر میراث

اگر مادر و پدر باز ماند مادر را
دو دانگ و پدر را چهار دانگ و اگر مادر و پدر باز ماند و فرزند نرینه
و دختر نرینه باز ماند مادر دانگی و پدر دانگی و باقی فرزندان را باشد للذکر
مثل حظ الانثیین و اگر یک دختر باز ماند مادر و پدر بر پنج سهم قسمت
کنند یک سهم مادر را بود و یک سهم پدر را و سه سهم دختر را بود و اگر یکی
باز ماند مادر و پدر و دختری باز ماند مال بر چهار سهم قسمت کنند یک
قسمت مادر را بود و یکی پدر را و باقی دختر را بود و اگر دو دختر باز ماند
بر پنج سهم قسمت کنند دو دختر را چهار سهم و مادر و پدر را یک سهم با مادر
و پدر بجز عیال یا شوهر و فرزند یا فرزند فرزند هیچ کس میراث نیابد
با فرزند بجز مادر و پدر و عیال یا شوهر میراث نیابند و میراث
عیالی با وجود فرزند و با وجود خویشان دیگر چهار یک بود و با وجود
فرزند هشت یک باشد و کم از این نبود و برا و بیش از این نبود و میراث
شوهر با وجود فرزند چهار یک بود و با عدم فرزند و وجود خویشان

دیگر همه باشند و بیش ازین نبود وی را و کم ازان نباشد واگر زن را
چهار زن بود یا سه یا دو یک بود و بیش هشت یک نباشد ایشان را
راست برابر قسمت کنند واگر فرزند نبود و بیش از چهار یک نباشد
و فرزند حجب کند جد و جده را و برادر و برادرزاده یا خواهر یا خواهرزاده را
حجب کنند عم و عمه را و خال و خاله را همچنین بود که نزدیکتر بود حجب کنند
دورتر را واگر دختر باز ماند و برادر و برادرزاده باز ماند میراث
جمله دختر را بود و کافر از مسلمان میراث نیابد و مسلمان از کافر میراث
یابد با وجود کفر واگرچه از کفر نزدیکتر باشند بدان مرده از مسلمانان
واگر خواهر باز ماند هم پدر و برادر و مادر و پدر باز ماند میراث ایشان
للذکر مثل حظ الانثیین بود واگر جمله هم پدری باشند هم چنین
بود واگر جمله هم مادری باشند میراث میان ایشان سویت باشد
واگر خواهری یا برادری هم پدر و مادر بود و دیگری هم پدر باشند جمله
میراث بخواهر و برادر پدر رسد و بدیشان هیچ چیزی نرسد واگر خواهر
یا برادر هم مادری و باقی هم پدر و مادر همین است که مذکور شد اما خواهر
هم مادری یا برادر هم مادری را دانگی بود و باقی دیگران را بود واگر یکی
بیشتر باشند چندانکه باشند هر که از جانب مادر بود دو دانگ
بود ایشان را بسویت و باقی خواهران و برادران هم پدر و یا هم مادر را
بود للذکر مثل حظ الانثیین و خواهرزادگان بجای برادران
باشند و جد و جده یا برادر و خواهر یا برادرزاده یا خواهرزاده
اندر درجه یکسان باشند واگر جد و جده از جانب مادر بود
میراث میان ایشان بسویت بود واگر جانب پدر باشند میراث
میان للذکر مثل حظ الانثیین واگر عم و عمه هم پدر باز ماند میراث

میان

میان ایشان همین است واگر هم مادر باشند میراث میان ایشان بسویت
باشد واگر عم هم پدر باز ماند و پسر عم پدر و مادر باز ماند میراث
پسر عم پدر و مادر را بود و عم پدر را هیچ چیز نرسد اما مسئله که بجز ازین
بود هر که نزدیکتر بود میراث وی را بود اگرچه آن کس که دورتر بود دو
سبب بود وی را واگر خال و خاله هم پدر باز ماند میراث میان ایشان
للذکر مثل حظ الانثیین بود اگر خال هم مادر باشند دانگی بود وی را
و باقی دیگران را بود واگر دو خال هم مادر باشند دو دانگ بود ایشان را
و باقی دیگران را بود واگر خال و عم باز ماند خال را دو دانگ بود و عم را
چهار دانگ بود واگر خال و خاله باشند و عم و عمه باشند خال
و خاله را دو دانگ و عم و عمه را چهار دانگ بود و بنده میراث نیابد
اگر چنان بود که پیش ازان که میراث قسمت کنند آزاد کنند وی را میراث
یابد واگر بعد از قسمت آزاد کنند میراث نباشد و همچنین کافر از مسلمان
میراث نیابد واگر پیش از قسمت میراث مسلمان شود میراث
یابد و قاتل عمدا بظلم میراث نیابد و از مقتول میراث نیابد اما اگر ترکه
دیگر میراث یابد واگر کسی را بکشد و هیچ ولی ندارد یا ولی بود واگر قوم
غرق شوند و یا سقف بر ایشان افتد که از دیگر میراث نبرند و نه دانند
که از پیش کدام مرده است از یکدیگر میراث دهند ایشان را از نفس
ترکه اما آن میراث که از دیگر یافته باشند ازان میراث ندهند فرا ایشان
آنگاه آن میراث که بدیشان رسید فرا ورثه ایشان دهند واگر وارث
و نه دانند که مرد است یا زن از کدام که بول کند بدان حکم کنند واگر از هر دو
بول کند بنگرند که کدام سبقت بدان حکم کنند واگر چنان بود که هر دو برابر آید
آنکه نخست بر منقطع شود بران حکم کنند اگر هر دو بهم برون آید و بهم منقطع گردد میراث

[illegible]

ی

مردان دهند ویرا میراث زنان و اگر چنان بود که هیچ چیز ندارد نه عورت
مردان و نه عورت زنان قرعه زنند و بر رقعه بنویسند عبد الله و بر دیگر
امة الله اگر چنان بود که رقعه امة الله برآید زن باشد و اگر چنان بود
که عبد الله برآید مردی بود و اگر وارثی بود که دو سر دارد رها کنند تا
بخسبد آنگاه یک سر را بیدار کنند اگر چنان بود که هر دو سر بیدار شوند
یک تن بود و اگر یکی بیدار شود دو تن بود و میراث فرزند ملاعنه
مادرش را بود و هر کسی که از جانب مادرش بود و پدرش را
و هر کسی که از جانب پدرش بود هیچ چیز نبود ایشان را و میراث
حرام زاده زن و فرزندش را بود و مادر و پدرش را هیچ چیز نبود و حرام
زاده نیز از هیچکس میراث نیابد الا از زن و فرزند و کفار از یکدیگر میراث
یابند و اگر چه اندر ملت مختلف باشند اما از مسلمان میراث نیابند
و مسلمانان از ایشان میراث یابند اما کبرکان بدو جهت میراث یابند
اگر نکاح محرمان کرده باشند نسبت والله اعلم بالصواب

باب هفتاد و هفتم

در پاک کردن حدود چون چهار مرد عادل گواهی دهند بر یکی
بزنا و دعوی مشاهده کنند و یا آن زانی چهار بار بر خویشتن گواهی دهند
بزنا و عاقل و بالغ باشند واجب شود بروی رجم کردن و اگر بعد از آنکه اقرار کرده
بود توبه کند امام مخیر بود خواهد رجم کند ویرا و خواهد که عفو کند ویرا و اگر
این گواهان مختلف باشند اندر گواهی یا بیم گواهان هر یکی را هشتاد تازیانه
بزنند و چون خواهند که رجم کنند یکی را امام بفرماید تا گوی فرو کنند
و اگر مردی بود تا بنیمه ویرا اندران زمین گیرند و اگر زنی بود تا سینه
آنگاه بسنگی که بزرگ نباشد رجمش کنند اگر اقرار داده باشد اول
کسی که سنگ بدو اندازد امام بود و اگر بروی گواهی داده شد اول

کسی که سنگ بدو اندازد گواهان باشند و رجم از پس پشت کنند و سنگ
بر سر و روی مردم نزنند و این جمله که یاد کرده شد کسی را بود که محصن بود
و محصن آنکس بود که زنی دارد پاکیزه یا کنیزکی دارد که بدیشان دخول
کرده بود و هیچ منع نبود ویرا از ایشان اگر محصن نبود لیکن با محرمات
زنا کرده بود یا غصب کرده بود یا با زن پدر زنا کرده بود بروی قتل واجب
بود و اگر محصن نباشد اما اگر زنا کند با غیر ایشان و محصن نبود صد تازیانه
بزنند ویرا و اگر چنان بود که محصن باشند و پیر باشند و زنا کنند صد تازیانه
بزنند ایشان را آنگاه رجم کنند ایشان را اگر چنانچه مالک زن گردیده بود
لیکن هنوز دخول نکرده بود صد تازیانه بزنند ویرا و سالی از شهرش
بیرون کنند بعد از آنکه موی از سرش فرو کنند و اگر چنان بود که زنی بود بیشتر
از صد تازیانه نبود بروی و موی از سرش باز نکنند و اگر چنان که سه بار حد
زنند ویرا و چهارم بار زنا کنند بکشند ویرا چون آزاد بود و اگر بنده
بود چون هشت بار حد زنند ویرا هر باری پنجاه تازیانه زنند ویرا و نهم بار
بکشند و اگر مردی محصن با طفلی زنا کند صد تازیانه بزنند ویرا و اگر چه محصن
بود و همچنین زنا اگر کودکی با طفل بسر نیه کند صد تازیانه بزنند ویرا و اگر
چه محصن بود و اگر کسی زنا کند با زن دیوانه بروی بیشتر از صد تازیانه نزنند
و اگر چه محصن بود و هر که توبه کند از زنا پیش از آنکه در دست افتد نبود
امام را که بروی حد زند و اگر توبه آن هنگام کند اندر دام امام افتاده بود
واجب باشد بر امام که حد بروی راند چون بروی گواهی داده باشند
و اگر چنان بود که بر خویشتن اقرار داده باشد آنگاه توبه کرده باشد عند امام
مخیر بود خواهد حد بروی براند و اگر خواهد عفو کنند و جهودان و ترسایان
که زنا کنند و خواهد برایشان حد براند و خواهد با اهل ملت ایشان فرستند

چون زنا ثابت شد امام مخیر بود

تا چنانکه دین ایشان حد بروی برانند واگر ذمی با مسلمان زنا کند
واجب شود بروی کشتن واگر مسلمان شود مست که زنا کند حد از وی
بیفتد و حد بر نزنند آنکس را که دعوی زوجیت کند واگر کسی را بالحاح فرا زنا
دارند حد نبود بروی و هر که کنیزک خویش بحکم پس بکند آنگاه باز او مقاربت
کند حد واجب شود بروی بدرچه اقرار دهند از حد وانگاه انکار کنند حد
از وی بیفتد الا از رجم که اگر بزنا اقرار داده باشد آنگاه انکار کند
دست از وی بدارند و حد نزنند وبرا

باب هفتاد و هشتم در یاد کردن حد لواطه و حد سفری

هر که اقرار دهد بلواطت بر خویشتن چهار
بار و کامل عقل بود و یا چهار بار گواه عدل بروی گواهی دهند و بمعاینه دعوی
کنند که مانند میل اندر مکحله بروی واجب شود حد راندن بر فاعل
و بر مفعول و حد این لواطت امام مخیر بود اگر خواهد از بالای بزرگ
بیفکند و برا یا دیواری بروی افکند یا گردنش بزنند یا رجم
کنند و برا یا بآتش بسوزانند هر کدام مصلحت بیند برانند واگر یکی از حد
بروی برانند روا باشد که بعد از آن بسوزد و برا واگر محصن نباشد واگر
ما بین الفخذین باشد اگر محصن باشند بر هر دو رجم واجب بود واگر
محصن نبوده باشند هر یک را صد تازیانه بزنند واگر زنی با زنی
سحق کنند و چهار گواه عادل بر ایشان گواهی دهند یا چهار بار
بر خویشتن اقرار دهند و هر دو محصنه باشند واجب باشد که هر دو را
رجم کنند واگر محصنه نباشند هر یکی را صد تازیانه بزنند و هر چه
که بر کسی واجب شود پیش از آنکه در دست امام افتد توبه کند حد از وی
حد از وی بیفتد واگر بعد از آنکه اندر دست افتد توبه کنند واقرار داده
باشد بر خویشتن امام مخیر باشد اگر خواهد براند بروی واگر خواهد عفو کند

واگر

واگر گواهی داده باشند بروی آنگاه توبه کند که بعد از آن واجب باشد
بر امام حد بروی راندن و هر که با زنی مرده زنا کند و یا با مردی مرده
لواطت کند همچنان بود که با زندگان این معامله کرده بود بروی رجم
یا حد واجب شود و هر که بهیمه مقاربت کند اگر گوشت آن چهارپای
حلال بوده باشد بدین حرام شود و گوشت و هر چه از نسل آن چهارپای
بود حرام شود واجب بود آن چهارپای را ذبح کنند و بسوزانند گوشت
وبرا تا هیچکس نخورد واگر چنان بود که گوشت آن چهارپای حلال نبوده
باشد باید که بشهری دیگر برند و آنجا بفروشند واگر چنان باشد که
بهیمه ملک دیگری باشد بهای آن چهارپای از وی بستانند و فرا
خداوندش دهند واگر چنانکه ملک وی بود چنان که گفتیم و یاد کردیم
و تعزیر بروی واجب بود چندانکه امام مصلحت بیند واگر چنان بود که سه
بار تعزیر کنند و برا اندر وطی بهیمه چهارم بار بکشند و برا و هر که مقاربت
با دست خویش تعزیر بروی واجب بود بر دست وی زنند و هر که قوادی
کند هفتاد و پنج تازیانه بزنند و اندر شهرش بگردانند و موی سرش
باز کنند و آنگاه از شهرش بیرون کنند اگر مردی بود واگر زنی بود بیش از
هفتاد و پنج تازیانه نبود بروی حد

باب هفتاد و نهم در یاد کردن حد خمر و حد [illegible]

هر که شراب مست کننده خورد هشتاد تازیانه بزنند و برا واگر مسلمان بود
یا کافر باشد یا بنده یا آزاد هر جا که بود الا کافر چون پنهان خورده بود
اما اگر در میان مسلمانان خورده باشد ظاهر بروی حد واجب و حد خمر واجب
نشود تا که دو گواه عدل بروی گواهی ندهند یا دو بار خویشتن گواهی بدهند و حد رانند
باید که تازیانه بر دو کتف وی زنند برهنه کرده ایستاده از جامه و بر روی و فرج نزنند
تا که باهوش آید و چون دو بار حد برانند بروی سیم بار بکشند و برا و حکم شفاعت

حکم خمر بود اندر جمله احکام وهرکه بر خوانی که بر آنجا خمره خواره باشند
طعام خورد یا فقاع و نان خورد تعزیر بر وی واجب بود وهرکه خمر خورد
اندر بقعتی شریف یا اندر وقتی معظم حد بروی واجب شود و تعزیر بروی نیز روی
واجب شود اما دزدی که دانگ و نیم زر یا چیزی که بهایش دانگ و نیم زر
بود از حرزی بدزد و کامل عقل بود و هیچ شبهت نبود ویرا اندران مسلمان
بود یا کافر شده بود یا آزاد و هر دو مرد عدل بروی گواهی دهند واجب
باشد که چهار انگشت دست راستش ببرند و انگشت ستر که بنه زند
و حرز موضعی بود که هیچکس را نبود که اندر آنجا شود الا خداوندش را یا جای مدفون
بود یا قفل اما گرمابه و مساجد و کاروان سراها که هرکسی اندر آنجا همی شوند حرز
نبود اما اگر مدفون اندرین موضع باشد که یاد کردیم یا قفل برنهاده بود حرز
بود و اگر بسیار مال نه از حرز بیرون آرد دست بریدن بروی واجب نشود
و اگر دو بار اقرار دهد بر خویشتن دست ببرند ویرا که بنده بود که اقرارش
بر خود نشوند و اگر طفلی نصابی بدزد و ادب کنند ویرا و اگر بار سیم بدزد و انگشتان
وی بخراشند تا خون بیرون آید اگر چهار بار بدزد و سر انگشتان ببرند
و اگر پنجم بار بدزد و چهار انگشت وی ببرند چنانکه یا لقا بنزا و اگر ذمی
دزدی کند همی حکم بود و اگر از ملک پسر نصابی بدزد واجب بود دست
بریدن وی اگر مادر از ملک پسر و پسر از ملک مادر نصابی بدزد دست
بریدن واجب شود براشان و اگر زن از حرز شوهر نصابی بدزد دست بریدن
واجب شود بروی و اگر مرد از حرز زن نصابی بدزد همین حکم بود و چون یکی
یک دزدی بکند چهار انگشتش ببرند از بیش پای و پاشنه وی رها
کنند تا نماز تمام کنند و اعتماد بر آنجا کنند اگر سیم بار دزدی کند اندر زندان
کنند و ویرا همیشه باز دارند اگر در زندان دزدی کند بکشند ویرا و هرکه از

آستین و بادوان یکی چیزی ببرد اگر بادوان و آستین زبر بود واجب بود
که دستش ببرند و اگر زود دیرن بود دست بریدن نباشد تعزیر نباشد
و اگر دو نصابی با هم بدزد و واجب بود بر هر دو قطع ید و اگر خواهد که از دزدی
توبه کند پشیمانی خورد بران دزدی و آنچه دزدیده بود با خداوند یا ورثه خداوند
رساند و اگر ایشان برجای نباشند با امام حق رساند آنگه توبه کند توبه وی
قبول بود حضرت امام صادق علیه السلام فرمود کسی که اندر قحط سال چیزی از
طعام بدزد و قطع ید نبود و هرکه گور از پیش برگیرد و کفن بردارد واجب
باشد بروی دست بریدن و هرکه آزاد برا بدزد و بفروشد واجب باشد
قطع ید کردن و اگر کسی سلاح برون کند و مرد برا بکشد و مال برد واجب باشد
که مال باز دهد و دست وی ببرند آنگه ویرا بکشند آنگه بردار کنند و اگر مال بستانند
و قتل نکنند دستش ببرند و از شهرش بدر کنند و اگر مال فرا نگیرد و جراحت
کنند و از شهرش بیرون کنند و اگر جراحت نکنند و مال فرا نستانند و قتل
نکنند از شهرش بیرون کنند و شهری که شود نامه نویسند بدان شهر تا از آن
شهر بیرون کنند ویرا تا که توبه کند

باب هشتاد و نهم یاد کردن حد دشنام

اگر کسی بالغ بود مرد یا زن کافر بود یا مسلمان بود کسی را آزاد مومن
بالغ را بزنا وصف کند یا بلوطه وصف کند واجب باشد که هشتاد تازیانه
بزنند و اگر وی بالغ نبود یا آن کس که گفته بود بالغ نبود یا مسلمان نبود آن کس
که گفته بود بروی حد نبود لیکن تعزیر بروی واجب شود و اگر آن کس را که چنین
گفته بود عفو کند نباشد که رجوع کنند اندران و اگر سه بار حد اندر دشنام دادن
بروی برانند چهارم بار بکشند ویرا و این حد واجب نشود تا دو مرد عادل بروی
گواهی دهند یا دو بار اقرار دهند بر خویشتن و اگر دو کس یکدیگر را دشنام دهند حد نبود
ولیکن تعزیر واجب شود و اگر از اهل ذمه و بندگان دشنام دهند حد نبود براشان

و قصاص کنند
ولیکن تعزیر واجب شود و اگر از اهل ذمه و بندگان دشنام دهند حد نبود
یکدیگر را

تعزیر بود بر هر یکی و هر که کسی را جفا گوید تعزیر بروی واجب و اگر کسی را
گوید ای کافر و آن کس بر ظاهر مسلمان بود بزنند ویرا و اگر فریضه عام انکار
کند یا انکار کرده باشد اندر شریعت اسلام بروی هیچ چیز نبود اندران که کافر
گفته باشد ویرا و هر که کسی را غیبت کند و یا لقب گوید تعزیر بروی واجب بود
و هر که رسول یا یکی از ائمه علیهم السلام دشنام دهد خویش کشته شود و اگر کافر
بود تادیب بروی واجب بود و اگر خواهد که کودک یا بنده را تادیب
کنند هیچ ضرب یا شش ضرب بزنند ویرا و هر که سخنی گوید که مسلمانانرا
ازان رنج آید استحقاق بروی تعزیر واجب شود حد نبود باب

هشتاد و یکم در یاد کردن دیات قتل

بر سه وجه بود عمد محض
بود و خطای محض بود و خطای شبه عمد بود و عمد محض آن بود که کسی را
بکشند و قصد کشتن وی کنند بکارد یا شمشیر یا مانند این یا بچوب
یا بسنگ یا بزهر یا بخفته یا مانند این و خطای محض آن بود که کسی تیری
بر صیدی اندازد و قصد وی بدان صید بود اندر آدمی آید و کشته شود
و قتال این حرکت این و خطای شبه عمد آن بود که کسی قصد ضرب کسی کند
و قصد کشتن وی نکنند کشته شود یا کسی را رگ بزنند یا حجامت کنند از بهر
نفع وی یا دارو دهند ویرا که عادت رفته بود که نفع بود بدان دارو کشته
شود اندر کشتن عمد قصاص بود و دیت نبود اگر رضا دهند اولیای مقتول
بدیت و قاتل دیت را فرا دهد آن هنگام روا باشد اما اگر قاتل دیت
فرا ندهد و یا اولیای مقتول نپذیرد نبود شان و دیت مردی هزار دینار
بود و اگر قاتل خداوند زر بود و یا هزار گوسفند بود و ده هزار درم اگر خداوند
سیم بود یا صد اشتر بود و بیست و پنج بنت مخاض و بیست و پنج بنت
لبون و بیست و پنج حقه و بیست و پنج جذعه اگر قاتل خداوند اشتر بود یا دویست گاو

یا گوسفند اگر خداوند گوسفند بود

طاق حله اگر خداوند حله بود و دیت عمد اندر یک سال بستانند اما قتل خطا
و شبه عمد را قصاص نبود دیت باشد چنانکه یاد کردیم و اندر دو سال
دیت بستانند و دیت زن نیمه دیت مرد باشد و دیت اهل ذمه
هشتصد درم بود سیم یا زر بقیمت آن و دیت زنان ایشان نیمه
دیت مردان ایشان بود چهار صد درم سیم و دیت قتل خطا از
عاقله از قاتل او فرو ستانند و باید که هر که قصاص کند جز بشمشیر نکند
و این قصاص و دیت ثابت نشود تا هر دو مرد عدل گواهی ندهند بدان
و اگر عفو کنند اولیای مقتول از قاتل نبود شان که بعد از آن رجوع
کنند قاتل عمد بود که عفو کنند از وی یا بدیت رضا دهند که توبه کند و توبه
وی آن بود که پشیمانی خورد و بنده آزاد کند و دو ماه پیوسته روزه
بدارد و شصت درویش را طعام دهد اگر قتل خطا بود بنده آزاد
کند اگر نتواند دو ماه پیوسته روزه دارد و اگر نتواند صدقه بدهد آنچه
تواند یا روزه دارد و آنچه تواند و اگر پدر فرزند را بکشد بروی قصاص نبود
بلک دیت وراستانند ازوی وارثان دیگر و پدر را همچنین نبود از میراث
وی و اگر فرزندی پدر را بکشد بعمد قصاص بروی واجب شود و اگر کسی جماعتی را
بکشد بیشتر از قصاص نبود بروی و اگر جماعتی یکی را بکشند اگر اولیای
مقتول خواهد که جمله را قصاص کنند توان بند چون مال فرا دهند چندانکه دیتهای
ایشان زیاده بود از دیت مقتول و اگر مقتول و اگر اولیای مقتول خواهد
که یکی را قصاص کنند روا باشد آنگاه آن دیگران چندانکه نصیب ایشان
بود مال فرا اولیای مقتول در هم دهند و اگر مردی زنی را بکشند اولیای
آن مخیر باشند خواهند دیت آن زن فرا ستانند و خواهند نیم دیت
هر دو فرا دهند و آن مرد را قصاص کنند و اگر زنی مردی را بکشد ویرا

بستانند و عاقله نبود

و اگر نتواند

واگر دو زن مردی را بکشند هر دو را قصاص کنند واگر زیاده از دو باشند
جمله را قصاص کنند و چون اولیای مقتول هر چه زیاده از دیت
از مقتول ایشان فرا اولیاء آن زنان دهند واگر آزادی بنده را
بکشد قصاص نکنند و برا ایکه دیت بستانند از وی و دیت آن
بنده قیمتش بود و از دیت آزادی درنگذرد و همچنین بود اگر آزادی
بنده را بکشد جراحتی کند قصاص نبود بلک دیت بود دیت از جراحت
بر قدر بهای آن بنده بود و اگر مسلمان یکی از اهل ذمه را بکشد قصاص
نبود بلک دیه بود و اگر چنان بود که مسلمان بعادت گرفته بود اهل
ذمه را کشتن آنگاه یک را از ایشان بکشد قصاص خواهند روا باشد
که امام قصاص کند چون اولیای مقتول هر چه از دیت آن مسلمان
زیادت آید از دیت فرا اولیاء وی دهد و اگر بعادت نبود وی
اهل ذمت کشتن و یا اولیاء ذمی تمامی دیت مسلمان فرا ندهد
نشاید که امام وی را قصاص کند و هر که قصاص باید کرد امام قصاص
کند یا کسی فرماید و هیچ کس را نشاید الا بدستوی امام و اگر کشته
یابند در سرای یا اندر کوی یا اندر قبیله و قاتلش را نداند و اهل
آن کوی یا آن سرا یا آن قبیله متهم باشند بدان قتل باشند وارثا
بار انسیند دیت آن کشته تمام بر ایشان بود و یا متهم نباشند
و باقسام کنند دیت آن کشته بر بیت المال باشد و قسامت
آن باشد که پنجاه کس بیایند و هر یکی سوگند بخورند که ما نکشتیم و اگر
چنان بود که ولی مقتول را گواه نباشد پنجاه کس را از قرابت خویش
بیارد تا هر یکی سوگندی بخورند که مقتول ایشان را فلان کشته است و اگر
پنجاه کس ولی مقتول پنجاه سوگند بخورد یا خود پنجاه سوگند بخورد تا حکم کنند

وبرا

ویرا بقصاص قاتل باید بیت و اگر طفل یا دیوانه یا اعمی یکی را بکشد قصاص
نبود بر ایشان بلک دیت بود بر عاقله ایشان و هر که کسی را از خانه
بیرون خواند و ببرد ضامن آنکس بود تا آنکس را بجای رساند و اگر
کشته یابندش و آن مرد دعوی کند که کسی دیگر کشته ویرا واجب بود
بر وی که آن قاتل را حاضر گرداند و اگر حاضر نکند و یا دعوی کند که بمرد
بر وی واجب باشد دیت آن مرد کشته **باب هشتاد و دوم در یاد
کردن دیتهای** اعضا اندر موی سر مردی برون دیت مردی بود
چون بر نیاید و اگر باز بر آید ارش آن جنایت بود چندانکه امام
صواب بیند و اگر موی سر زنی بود که بر نیاید دیت آن زن بود و اگر
باز بر آید کاوین وی بود و اندر هر دو ابرو پانصد دینار بود و اندر یکی
دویست و پنجاه دینار بود و اندر یک مژه چشم زبرین صد و شصت
و شش دینار بود و چهار دانگ و اندر دیگر حجاب آن بود و اندر یک
مژه چشم زیرین دویست و پنجاه دینار بود و اندر دیگر حجاب آن بود
و اندر هر دو چشم هزار دینار بود و اندر هر دو گوش هزار دینار بود و اندر حس
بینی بشده هزار دینار بود و اندر لب زیرین ششصد دینار بود و اندر
هر یک که از پیش یاد کردیم نیم دیت بود و راست زبان که هیچ سخن نتواند
گفت هزار دینار بود و اگر بعضی بتواند گفت حروف معجم بیست و هشت حرف
بر وی عرضه کنند هر چه بگوید از دیت بیفکنند و هر چه نتواند گفت بحساب آن دیت
فرا وی دهند و اندر جمله دندانها هزار دینار بود اندر دوازده دندان پیشین اندر
هر یکی پنجاه دینار بود و اندر زاید از بیست و هشت سبک دیتی بود چون جدا کنند
آن نکند ویرا و اندر یک دست چون باز بر نیاید دیتی تمام و اگر باز بر آید سبک دیتی
بود و اندر گردن که بشکند که کوژ شود هزار دینار بود و اندر هر دو دست هزار دینار

بود و اندر ده انگشت زیاده سیک دیت انگشتی بود اندر هر ناخنی
باز برنیاید ده دینار بود و اگر باز برآید پنج دینار بود و اندر پشت بشکستن
هزار دینار بود چون کوژ شود و اگر راست سیک دیتی بود و اندر ذکر
هزار دینار بود و اندر ذکر عنین سیک دیتی بود و اندر خصیتین هزار
دینار بود و هر که با دختری کم از نه ساله مقاربت کند و مفضات
دیت آن دختر بروی بود و لازم بود ویرا که نفقه وی همی دهد تا که آن
دختر بمیرد و اگر کسی با انگشت دوشیزگی برد کاوین وی بروی بود و اندر
هر دو پای هزار دینار بود و اندر انگشتان پای هزار دینار و اندر ناخنان
پای هم آن بود که اندر ناخن دست یاد کردیم و اگر کسی دست کسی شل
کرداند یا پای شل دو بهره دیت بود مرد و زن یکسان بود تا که بسیک
دیت رسد چون بدان رسید دیت زن نیمه دیت مرد بود این جمله که
یاد کردیم اگر عمد بود قصاص واجب بود مگر بدیت رضا دهند و اگر بخطا
بود یا بخطا شبه عمد بود دیت بود و قصاص نبود و لیکن باید که حکم
نکنند تا آن جراحت به شود آنگاه حکم کنند و اگر چنان بود که بر صفتی بود
که ممکن نبود که به شود آنگاه حکم بر آن کنند و این جمله که یاد کردیم اگر بنده بود بحساب
بهای وی بود و اگر اندر ذمی بود بحساب دیت وی بود و اصل اندرین آن است
که هر چه اندرین آدمی دو است اندر یکی نیم دیت بود و اندر هر دو تمام و هر چه یکی
بود اندر آن دیتی تمام بود الا آنچه استثنا کردیم این قدر که اندرین کتاب یاد کردیم
کفایت بود عوام را و اگر یاد کرد این کتاب توجه بر ایشان رعایت و اگر
کسی را از خواص بزیادت این کتاب بسیار است اندرین جنس بتازی طلب
کنند که بیارد ان شاء الله تعالی و حسبت

هر آنکس رحمة الله که خدای الکس را ختم کرداناد که بغلط
و معنی این کتاب تغییر نکند و نگردد اندر باز الکسی
که بود [illegible] و بعد از فزو کرداناد
[illegible] زیاده و نقصان
کنه اندر [illegible] تعالی
تمت الکتاب بعون الله [illegible]

غریق رحمت یزدان کسی باد

اعذار عذر خواستن ابلاغ رسانیدن اخراج بیرون بردن ایمان
گرویدن اسلام کردن نهادن ابرام بربیخ داشتن ایجاد در
وجود آوردن اعدام نیست کردن امضی پیش بردن اعزا
بچیزی حریص کردن ابرام بیخ داشتن اذکار دادن افلاس
مفلس شدن اضرار زیان کردن اقطاع جایگاه بکسی دادن
امداد پیوسته داشتن انشا از نو نهادن احصار حاضر
کردن اطلاق رها کردن الزام بواجب کردن اشهاد بگواه
گرفتن احکام کردن احرام نمازبستن وبسیج کردن ایجاز
واختصار کوتاه کردن امساک باز داشتن اعزاز عزیز کردن
اکرام گرامی کردن انصاف داد دادن اعراض بگردانیدن
انزال فرو آمدن الحاح سختی کردن الحاد از راه شرع دور
بودن اهانت کمی کردن اذلال خوار کردن اجابت جواب
دادن اصابت رسانیدن امالت عهدی کردن اجازه
روا کردن اباحت بحلال کردن افاده فایده دادن اراده
خواستن اختیار برگزیدن اعتبار عبرت گرفتن استعانت
یاری خواستن امتحان آزمودن اعتراف اقرار کردن اقتباس
روی کردن ابتدا آغاز کردن ابتلا آزمودن اطلا دیده ور
شدن اجتماع بهم در افتادن التفاف بهم در رسیدن التجا پناه
بکسی بردن انتحار نانیدن انتقام کینه کشیدن انتظار چشم
داشتن احتراز دور بودن اشتها آرزو کردن ابتجاع طلب
فایده کردن انتقال از جای بجای شدن اقتدار قدرت
داشتن اهتزاز در جنبیدن آن شادی اختلاط

آمیختن اهتمام همت داشتن اتمام تمام کردن احتیاط نگه داشتن
اشتیاق آرزومندی بودن افتقار درویش شدن افتراق
جدا شدن اتفاق جمع شدن احتیاج حاجتمند شدن
ابتذال کم حرمت بودن اعتراض سخن بسخن آوردن اتصال
پیوسته داشتن اضطرار بیچاره شدن اعتماد پشت باز دادن
اعتقاد بر دل داشتن اعتضاد قوت گرفتن انقیاد گردن
نهادن انحطاط بیفتادن انبساط کشیده روی شدن
انبساط گسترانیدن استفادت فایده گرفتن استقصا مبالغه
کردن استعادة عادت خواستن استعطاف دل بدست
آوردن استحلال حلال داشتن استیبدان دستوری خواستن
استنکاف ننگ داشتن استیثار حرم شدن استقبال پیش
باز داشتن استعمال بکار داشتن استیناط تمام فرا گرفتن
استغنا بی نیاز شدن استثنا انشاالله گفتن استغفار
آمرزش خواستن استنجا پاکی کردن استبراء طلب براه کردن
استنشاق آب در بینی کردن انقیاد بانش کاوی استنباط
برآوردن استطلاع دیده ور شدن استصواب خواب کردن
استمداد یاری خواستن استیمار اجازة خواستن **باب الباء**
بشارت مژده دادن بشیر مژده دهنده بن نیکی بن بیان
بر گندم بجر دن یا برائة بیزاری برات خط حجة دادن بهجت
خرمی بطالت بیکاری باطل نادرست باغی ستمگار بلوغ بحد
رسیدن بلاغت نیکو سخن بلیغ تمام سخن بذل بخشیدن باذل
بخشنده بیع عوض بایع فروشنده بیع دوری با عدد شونده

بقلم

بها نیکوی بهی آراسته بکارت دختر خانگی بغض دشمنی داشتن
بهتان تحت بیان روشن بنو الاعمام عمزادگان بحث تفحص کردن
بعث انگیخته کردن بعثت فرستادن بهتان دروغ نهادن ب
بشرو الله بالخیر بشارت دهاد خدا او را بخیر بارك الله فی عمره
بیفزایاد خدای در عمر او بعد اللتیا والتی پس از چندین
مدت بدیع بیگانه بیضا سپید ماه تمام بدعت چیزی نو نهادن
بسط گسترانیدن بساط زیرافکن بسیط گسترانیده پایی
آفرینگار و بسم الله بنام خدای بالله بحق خدای محمد و آل محمد
و فرزندان او **باب التاء** توبه از گناه باز استادن
تائب توبه کننده تواب توبه ده و توبه پذیر تقوی پرهیزکاری
تفقد کم شده جستن تمرد سرکشی کردن تفحص باز پرسیدن
تعرف باز دانستن تذلل کمی نمودن تکبر بزرگی نمودن ترفع
بلندی جستن تطاول درازی کردن تجربه آزمودن
تسبیح بهم در سیدن تشریف بزرگی دادن تشرف بزرگی
نمودن تهیب سرزنش کردن تشریب ادب دادن تعریف
باز نمودن تحدید و تخدیر ترسانیدن تجارت بازرگانی کردن
تفاخر بالیدن تجاسر تصغیر کوچک کردن تکبیر الله اکبر گفتن
ترفه آسایش کردن تمنی آرزو خواستن تبجح نازیدن
توقع چشم داشتن تحسر حسرت خوردن تبلج باز آمدن
تفاوت زیاده و نقصان بودن دو طرف تنبیه بیدار کردن
تغنظ بیدایی کردن ترتیب پس و پیش نگاه داشتن تربیت
پرورانیدن تقویت قوت دادن تفکر اندیشه کردن تعجیل

شتاب کردن تلافی دریافتن گذشتها تلخی بیش باز شدن
تحسین نیکوی کردن تانی آهستگی کردن تحمل بار برخود نهادن
تحیل بحیله نقد کانی کردن توصل نزدیکی جستن تامل اندیشه
کردن تعلم در آموختن تزهد زاهدی کردن تحنث گناه جستن
تلقین در زبان نهادن توزیع بخش کردن تفریق پراکنده
کردن تعیین روشن کردن تسدید راست کردن تشدید
سخت کردن تمهید قاعده نهادن تقبل قبول کردن عذر تحریر
نوشتن تواتر پیوستن تخلف واپس داشتن تاج زینت
سر تجارت زینها تعهد عهد کردن **باب الثاء**
ثنا ستایش ثواب مزد طاعت ثابت آرام گیر ثبوت استادن
ثالث سیم ثلث سیک ثمین گرانمایه ثمن بها ثمن هشتیک
ثقل گرانی ثقیل گران ثبته الله پاینده داراد خدای او را ثروت
توانگری ثری خاک ثمر میوه ثمرة الفواد میوه دل ثوب جامه
ثیاب جامها **باب الجیم** جلالت بزرگی جلیل
بزرگ جلت قدرته بزرگست قدرت او جمال نیکوئی جمال شتربان جزیل بسیار
تمام جمع گرد کردن جمل جوی جمع صحبت کردن جمیله زن نیکو جزیه سرگزید
جریده دفتر جرار نیکو سخن جلیس همنشین جند و جیش لشکر جزع
زاری کردن جرات جسارت خیرگی کردن جلادت جلدی کردن
جنت بهشت جحیم و جهنم دوزخ جبار گردنکش جن و جان دیو و پری
جنه سپر جسم تن جزم بریدن جفا رنجانیدن جد و جهد
کوشش کردن جماد چیز بی جان جور ستم کردن جنون دیوانگی
جنایت گناه کردن جانی گناه جانی روا جنان بهشت جنان

دل جناب سوی جودت نیکوی جد نیکبختی جزاه الله پاینده داراد خدای او را
جمعه الله شمله جمع کرداناد خدا جمعیت او را جزاه الله تعالی خیرا
جزا دهاد خدای او را الخیر جار همسایه جوار همسایگی جاده راه فراخ
جهاد کارزار کردن جور ستم کردن **باب الحاء**
حلو شیرینی حلو شیرین حلاوت راحت حیا شرم حلیم بردبار
حکیم درست کار حاکم قاضی حرمت و حشمت بزرگی داشتن
حلال مباح حریم جایگاه که در پناه باشد حرم همچنین حماه الله
و حرسه الله و حفظه الله و حافظه الله نگاه دارد خدا او را حاجت و آرزو
روی حجت بیان روشن حوایج آنچه بهم آیند از نزول البعد ش
حقوق حقها حدود حدها حق درست و آنچه واجب باشد
کینه حاسد برنده حرص حریص حاسر با سپان حنا طا کند موی
حنطه گندم حمال بارکش حامد کبوتر حمام گرمابه حسن نیکوی کردن
حنین زنان حسن خوب حسین نیک حسرت پشیمانی
حیرت درماندگی حصر تنگ کردن حصین داشته حص پاییدن
حصانت پاییدگی حر آزاد حریت آزادگی حجره سرای زنان
حسنه ثواب حساب شمار حرارت گرمی حطام مال دنیا حظ بخش
حمل بار حنیف راستی حرفه پیشه حرقت سوزش حذاقت استادی
حرافت تیزی حریف تیز حسام تیغ حدیث سخن حدث آنچه طهارت
باطل کند حکمت سخن دانش حبیبی بی پیراست مر خدای حبیب الله
وحده پسند است مر خدای یگانه حبیب دوست حمق کم خردی
حواشی حشمکاران حاشی المجلس دهد از مجلس حصاد گندم کن جفرة
حماد حر حمیر کله خر حبط با خر حمل بره حطب هیزم حشیش گیاه حیاک حبال

حديد آهن حداد آهنگر حرص حريص حنث سوگند خوردن حماري
سرج حمل زن آبستن حلق حنجره گلو حشو بيهوده حشر برانگيختن
حط فرو نهادن **باب الخاء** خبير دانا و آگاه خير نيكوئي
خيرات نيكوئيها خلت دوستي خبرت آگاهي خضوع و خشوع فروتني
خسارت زياني خلاف ناراستي خديعت فريب خالص بي‌غش خاين
خيانت كار خلق آفريدن خالق آفريننده خطا ناصواب خطيه
گناه خيانت ناراستي خرج آنچه برود خلط و اختلاط بهم آميختن
خروج بيرون شدن ختم تمام كردن خاتم انگشتري خاتمه آخر كار خلفا
پسينان خطبه زن خواستن و خطبه خواندن خليل و خدن
دوست خبز نان خباز نانوا خيط رشته خياط درزي خلع كم
خيل گله است خراط برشنده خشن درشت خسوف گرفتن ماهتاب
خلو خالي بودن خلل تباهي خط نوشته خطاط نويسنده خطاب
نامه خطوط خطها خراب ويران خرافات بيهوده خرف پير بيهوده
كوخ خس بيخ يك خصال خصلتها خلوت تنها خجالت شرمندگي خطير
خطير گرانمايه خلع طلاق دادن زن خلعت بخشيدن خوض در رفتن
خلافت نيابت و نايب مناب **باب الدال**
دولت دفع كردن دور كار دليل نمودن دعوت خواندن
داعي خواننده دهاء زيركي دنارت ناكسي دون ناكس دين وام
ديون وامها درايت دريافتن ديانت دين داري كردن دفاين
دفينها دهشت بيهوشي دلالت نمودن دلال فروشنده دقيق آرد
دهن روغن دهان روغن فروش دفاتر دفترها دوام هميشگي
دوام غم هميشه باد غرا دفن مرده در گور كردن دفع باز داشتن

باب الذال هر دو سرا دارين دارنده دافع بازدارنده دافع باز داشتن
ذكي زيرك ذكا زيركي ذليل كم حرمت ذوالجلال خداوند بزرگي ذريت
فرزندان ذره لخت ذخيره بازگرفتن ذب دفع كردن ذوق چشيدن
ذنب گناه ذَنَب دنبال ذئب گرگ ذباب مگس ذيل دامن
جامه ذخر زاد نيز ذل ذليل كم حرمت **باب الراء**
رحمت بخشايش رحمان بخشاينده رافت شفقت راحت آسايش
رسالت پيغمبري رعايت نگاه داشتن رعايا رعيت زير دستان
راعي نگهبان رقت نازكي دل رفعت برداشتگي رفيع برداشته
رحلت جاي بجاي شدن رحيل كوچ كردن رئيس مهتر قوم
رؤسا مهتران رياست مهتري رعونت رعناي رغبت خواستن
راغب خواهنده ركالت سست راي رسوم رسمها راضي
پسنديده رضوان خشنود رضي الله عنه خشنود باد خداي
رحمة الله عليه رحمت كناد خداي او را رفاهيت آسودگي
رجوع باز آمدن رؤيت ديدن روايت گفتها باز گفتن
راوي روايت كننده رعايت جمع رايت علم رايات جمع رأي انديشه
دل رطوبت تري رجوليت مردانگي رجا اميد رزانت آهستگي
رسايل نامها رسول فرستاده ربا آنچه زيادتي طلبند ربح سود
ريح باد روح جان ربح دخل ريعان دخلها ربوه پشته رث
غوط **باب الزاء** زينت آرايش كردن زين آرايش
زيارت پرستش كردن زكوة آنچه بدهند بواجبي از مال زكي
ستوده زعيم پيشوا زعماء جمع زجر راندن زلل گناهها زحمت رنج بر
خود نهادن زيد علوة زيادة باد بزرگي او زيادت افزوني

نالی نکی کننده نهد بی رغبتی تاهدی غبت ذال بیرنکست کناه

باب السین سرهر شادی سا و شاد سیرت روش

سیر نغتن سکون آرامیدن سکنات ان بمها سدید راست

کوی سد بستن ستید و سند مهتر قوم سادات مهتران سبق

پیش بوده ستان کاروان سمع شنودن سزا جزای سعادت

نیکبختی سعد نیك بخت سوال و مسئلت خواستن و پرسیدن

سدس شش یک سلمه الله سلامت دارد خدای او را سبحان الله

پاك و منزه است خدای سلامت تن درستی سادس ششم سعایت

غمازی کردن سعی درکاری شدن سهولت آسانی سهل آسان

سمو بلندی سامی بلند سیئات بدیها سهو خطا و ابو تری سند

داه نیزه سبوح قدوس پاك و منزه است سقف خانه باب

الشین شهادت کفتن لا اله الا الله محمد رسول الله و کواهی

دادن شهود و شهد کواهان شهید انکه در راه خدا کشته باشد

شفا بهتر شدن از بیماری شقاوت بدبختی شفاعت کسیرا درخواه کردن

شهاب ستاره معسای شریری شیب پیری شاب جوانی شیب سفیده

سر شریعت راه دین شکایت کلا کردن شکوه کلا کردن شکو کله

شکر آزادی شاکر شکر کننده شماتت دشمن کامی شرایط شرطها شرح

آشکارا و روشن شده مانند شرکت انبازی شریك انباز شرب

آشامیدن شرب نصیب آب شمایل خویهای خوب شرف بزرگی

شریف بزرك شری خریدن شدت سختی شمس آفتاب شارب الخمر

میخواره باب الصاد صادق راست کوی صدق راستی

صفا پاکی صافی پاك صبر شکیبائی صابر شکیبا صواب و موافقت راست

صاین نکاه دارنده صیانت نکاه داشتن صانهم الله خدا نکهدارد

او شانرا صالح پارسا صحت تن درستی صحیح درست صحابه یاران

صحبت بهم آمدن صعب دشواری صامت زر و سیم صاحب یار

صدر بزرك و سینه صدور بزرکان صدق الله و رسوله راست

کفت خدای و رسول او صدیق راست صدیق دوست صبی کودک صبیان

کودکان صنعت کردار نیك صلت بخشش صیت آواز صداع درد سر

صدقه خیر کردن صف کروه باب الضاد ضیا روشنی ضمیر آنچه

در دل باشد ضمایر پنهانها ضریح ضد مخالف ضرور آنچه واجب باشد

ضربت زخم زدن ضایع کم شدن ضیاع دیهها و جایکاهها ضمانت

پایندانی کردن ضامن پایندان ضابط نکهدارنده ضمن درج نوشتن

کرفتن باب الطا طهارت پاکی کردن طاهر پاك طاعت

فرمان برداری طیب خوشی طبیب پزشك طلوع بر آمدن آفتاب

طلعت دیدار طلاق رها کردن زن طلایع دیده بان طبع و طبیعت

سرشت طبایع جمع طعام و خوردنی طول درازی طول الله عمره دراز

کناد خدا زندکانی او را طیب بوی خوش طری تازه طاغی بی فرمان

طغیان بی فرمانی و از حد در کذشتن طریقت راه روش طلب جستن

طعن عیب کردن طاری بی آمده طرب خرمی طرح چیزی فرو افکندن

باب الظا ظهیر پشتی بعد ظهر نماز پیشین ظل سایه ظلم بیدادی

ظلمت تاریکی ظاهر آشکارا ظالم بیداد کر ظلم ستم ظالمان ظعن کمان ظنون

کمانها ظفر پیروزی ظلم و ظالمین ستمکر باب العین عافیت

بیرنجی عفاه الله بیامرزد خدای او را عفو در کذشتن از کناه عفیف

پارسا عدو دشمن عداوت دشمنی عیادت پرسیدن بیماری عباد

بایی
بندگی کردن عنایت یاری دادن عار عیب عبودیت بندگی عون
علت بهانه عاشره یک فراخ‌ستن عمر بند کابی عادت آبدانی
کردن عیر دنکرستن عجب شگفت عربی تازی زبان عجمی پارسی زبان
عهد قصد کردن عالی بزرگ علا بزرگی عمال کارکنان عاقل
یکی از آن عقل خرد عقلا خردمندان عاقل خردمند عالم دانا علما
دانشمندان عماد ستون عتق درختی عارف دانا عز عزت
عزیزی وثنا یافتگی عدد شمار عدم نابودن عقوبت سزا دادن
عاقبت آخر کار عقب پس عقوق بی طاقتی عاق بیفرمان
عجز ناتوانی عاجز ناتوان عرض عرضه کردن عوض بها عدالت راستی
عدول راستان عوام نادان عین الرضا چشم خشنودی
عین الصواب درست راستی عنصر عسل مردم عزلت کناره
گرفتن عصیان بیفرمانی عاصی بیفرمان عزلان با نکره ایند ف
عین چشم عیون چشمها باب الغین غفران آمرزش
غفور آمرزنده غرور فریفتن غدر خیانه کردن غضب خشم گرفتن
غیرت گمراهی غوایب پنهانیها غلمان غلامان غامض مشکل غبطه
خرمی غبن زیانی وزغنی توانگری غرض خواسته غشیان
بیهوشی غشی بیهوش غریب معروف غربت غریبی غربا غریبان
غرب جای فروشدن آفتاب غم اندوه غذا خورش غصاصت
فراگرفتن مال یتیم غاصب فراگیرنده غنا بیوفای غفر الله بیامرزاد
خدا او غیبت پس پشت بخن گفتن غسل شستن غصه اندوه غرق غرقه
شدن غیظ خشم غیظ شادمانی باب الفاء فتوت جوانمردی
فرح شادی فوت درگذشتن فنا نیست شدن فانی نیست شده

فرسها

عنف
کسی

فروتنها فعل کردار فحش زشتی فاحش زشت فخر نازیدن
فراست زیرکی فقر درویشی فقر و فاقه درویشی فقیه دانا فقها
دانشمندان فواید فایدها فاش آشکار گفتن فاسق آنکه
از طاعت خدا بیرون باشد فرق و فصل جدا کردن فصیح گویا
و فضحت رسوائی فضیح رسوا فصاحت نیکی فساد زیان
کاری فاسد زیان کار فراهم کرختن فتح گشادن فتان فتنه
انگیز فکر اندیشه دل فهم دریافتن فهام دریابنده فم دهان
فاسق بیفرمان فسوق بیفرمانان باب القاف قدرت
و قوت توانائی قادر و قوی توانا قهر چیره کردن قاهر و قهار
چیره کننده قدر اندازه قربت نزدیکی کردن قریب نزدیک قسمت
بخش کردن قسم بخش قناعت خرسند قد و قامت بالا قرة
روشنائی چشم قلیل اندک قلت کمی قیامت رستخیز قضاة
قاضیان قاضی حاکم شرع قرائت خواندن قاری خواننده
قسم سوگند خوردن قعود نشستن باب الکاف کرامت
گرامی کردن کرم خصلتها خوب کریم بخشنده کفر پوشیدن
کفران ناسپاسی کردن کتابت نوشتن کاتب نویسنده کربت
رنج کشیدن کشف آشکارا کردن کاشف آشکارا کننده
کسب اندوختن کاسب کسب کننده کسوت پوشیدن
کفایت زیادتی کردن کفو همسران کسر شکستن کلام سخن گفتن
کلمات جمع کبیر بزرگ کیاست زیرکی کبد جگر کشف شانه گوید
بودن کیس زیرک باب اللام لطف خوشی لطیف
نیکوئی لطافت خوش سخنی لباس پوشیدن لعنة دوری کرده

العین

لعین دور لعنة الله تعالی دور کناد خدا او را لعب و لهو بازی
لحن نادرست لقا دیدار لهجه زبان لفظ گفتن لذت خوشی
لبق جا کی لیاقت دل فریب لکنت کند زبانی لاکن کند زبان
لؤلؤ مروارید لیم اقرهما یر لیگ شیر لبن خسته لیت نرمی لجم
سرنش **باب المیم** مروت مردمی مسرت شادی معرفت
اشنایی مقدار اندازه مضرت زیانی مشقت رنج کشیدن مقدم
در پیش داشتن موخر در پس داشتن مصلحت آنچه صلاح باشد معتمد
نیك اعتماد ممیز و مبین روشن گردانیدن معین یاری دهنده
متعمل بکار داشته منعم نعمت دهنده مشتری خریداری مشترك انباز
موت مرگ و مرده توان ماتم تعزیه ماجد بزرگ دایی ماحی محو کننده
مخلص پاك اعتقاد ما نج باره آتش مثل مانند مانح مزاح کپ
مسراخ مسخری کردن مسخره کلک کردن مسك مشك مسکین خوار
سکنت بینوای سیح آمیخته آب مشوش پریشانی دل ماضی گذشته
مستقبل آینده مذکر مرد مؤنث زن مکیل پیمان مکتوب نوشته شده
ملامت عیب کردن ملیح خوب ملح نمک مالح نمک دارنده ملك آنچه در
تصرف بود مالك خداوند ملیك و مالك پادشاهی ملك فرشته ملا
فرشتگان ملوك پادشاهان خوش مجید بزرگ مجد جهد کنند
ماجرا آنچه رفته باشد مجری روند مجرم گناهکار مصطفی و مجتبی
برگزیده مرتضی پسندیده مجروح زخم کشیده مجرد تنها محابا فروگذاشتن
محب دوست محبوب دوست داشته محبت دوستی محجبت پنهان شد
محتجر از مال دست برداشته محترم حرمت دار محتشم حشمت دار محتبی
پرهیزکار محرر نوشته و آزاد کرده محروس جایگاه که در پناه بود محرف سخن

محض

محضر جایگاه حاضر محقق درست و راست محکوم علیه آنکه بروی حکم کنند
محی زنده کنند محکم استوار محنت بلای یغفکار محدود حد گفته محلول
حل کرده محموم تب کرده محمول بار کرده محبوس قرم شده محبوس زندان کرده
مخبر خبر ده محروم حرمت کرده مختوم ختم مهر کرده مخوف جای ترس
مخلب چنگال مرغ یاد کرده مداح مدح کن مداد سیاهی مدام همیشه
منحی زشت گفته مغز عزیز کننده مدبر تدبیر کننده مدین حیت دهنده
مدعی دعوی کننده مرجی برعرنده مدخل در کار یشده مذکر یاد داد
مذنب گناهکار مرفق روزی مند مرجو امید داشته مرحوم رحمت کنند
مرجاة پایه مرتلخ مرض بیماری مرتع چراگاه مرقه آسوده مرفوع بلند شده
مرضعه شیر دهنده مرید خواهنده مزید زیادتی مزاح آمیخته مرار فریاد
کاه مسلم اسلام آرنده مسلم تسلیم کرده مسحور جادو کرده مسخر فرمان بردار
کرده مستولی و مسلط سرایت شده مستور پوشیده مسرور شاد شده
مسعود نیکبخت مسموم زهر آلوده مسما نیز مشهود مر گواه گرفته مشاید
ظاهر مشهور آشکارا مشورت زده صلاح دیگر زدن مصلح با صلاح
مصلی نماز گاه مصلوب آویخته مصلح کار راست کننده مضل گمراه مظنه جای
گمان مطلوب خواسته مطرود رانده معیوب عیب دار معلول علت مند
منفعت سود معاش بر گزیده مفاتحه گشادن مسابقه از پیش فرو
شدن مبهم پوشیده مفخر نازش محرم حرام کننده مدیون وام دار ماشاء الله
آنچه خدا خواهد ماحضر آنچه حاضر باشد مفاخرت نازیدن مواجهه رو با
روی مکافات و مجازات جزا دادن معامله خرید و فروخت کردن
معاتبت عتاب کردن محابا چیزی رها کردن مساهله آسان گرفتن مذاکره
یاد کردن مکاتبت با یکدیگر نامه نوشتن مراسله رسول فرستادن

محاربه با یکدیگر جنگ کردن منازعه خصمي کردن محر بر جاي جنگ مرتبه
درجه میمنه جانب راست میسره جانب چپ باب النون نوره نشنای
نعمت آنچه باشد نعم نعمتها نشر پراکنده نسل فرزندان نوبت نهری
نهي بغیر ندامت پشیماني خوردن نسیم بوي خوش نصیب بهره نصرت یاری
داد نصره الله یاري دهاد خداي او را ناصر یاري دهنده نظر نگاه
نسیان فراموشي نفس دم نفس تن نجات رستگاري نایب بجاي
استادن نظر نگریستن نفع سود نفعه الله فایده دهاد خداي او را نجیب
برگزیده نقل فرود آمدن نسق رهش مانع سود مند نفاق دوروئي نجم
ستاره نقصان کمي ناقص کم نصیحت پند ناصح پند دهنده نعت صفت
نعوت صفتها نفي نیست کردن نهي باز داشتن باب الواو
وصلت پیوند وصال بهم رسیدن وداد وود وده دوستي وجه
روي وجوه رویها وجیه نیک روی وارث میراث خوار وحید
یکانه وفا راستي کردن وعظ پند وکیل نایب وحدت تنها واحد
یکي وداع بگذاشتن وطن جایگاه وحشت تنهایي ودیعت گذاشتن
وزر گناه وبایخ گران ولادوستي والي دوست باب الهاء
هدایت راه نمودن هداه الله ره نماید خدا او را هوا آرزو هوس
هر ایي بیهوده باطل هلال ماه نو هلاک نیست شدن هالک نیست کننده
همت قصد کردن هدي راه راست هوان خوار هجرت از جاي بجاي شدن
هادي ره نماینده هاتف آواز دهنده هدیه تحفه همایون خجسته
هم غم هم سر هوا دوستي هلت ابت هاب گریزنده هدم ویران کردن
هیبت وهیبه بخشش هاوی افتاده هاتم هزیمت کننده هشیم
گیاه هموم اندوهها هنالک آنجا هاهنا اینجا هن ان در نهوند
می آن زن هی آساني هیئة صورت هرم پیر بودن انحد هوی خواری
لایق شایسته لابد ناگزیر لا شي نیست باب اللام
هیچ لا حول نیست نیرو لا حول نیست بازگردیدن لا قوت نیست قوه
لا ضرر نیست ضرر لا دین نیست دین لا اکراه نیست اکراه لا تفعل تو مکن
لا توکل توکل مکن لا تاکل تو مخور لا تخرج تو مرو لا تسرف تو اسراف
مکن لا تحزن اندوهگین مباش لا تخف تو مترس لا تبس
تو بشنو لا تبت شیر خوار لا حي زنده دان لا لی مروارید ها لا آله
هیچ خدا نیست الا الله مگر خداي خالق الاشیاء باب الیاء
یسر آسان و انک یسره الله آسان کند خداي کار او را یمین
خجستگي یمین خجسته دست راست وسوگند یسار دست چپ
یابس خشک یاس نومیدي یقین دانستن
بیدی بیعد الله نعابد عبثه گناه
خدا نخت اید ابر رحمت کناد
خداي او را یتیم فرزند بمادر بي
پدر یسیر بي مادر یشرب
نهی منیه محموم
کم یمي دوزخ
یعقوب نام
آدمی یوسف
اندوهگین
تمت

٧٨

هو العلي العظیم
خاصیت حبل حدیث منقول است از
اول از حضرت فاطمه منقول است که حضرت
رسول از خود که هر کس که در شب از خواب بیدار شود بگوید لا اله الا الله وحده
لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علي کل شي قدیر خداي بجموع گناهان او را بیامرزد
دویم هر کس از خانه بیرون آید بگوید بسم الله توکلت علي الله ولا حول ولا قوة الا بالله

صدق

حدیث نعمان از وی خاص

وسوسه شیطان از دل دور کرداند **سیم** هر کسی بامداد دوازده بار آیة الکرسی بخواند
وبعد از آن نماز صبح بگذارد وخدا اورا از شر شیطان وجور سلطان در امان خود
دارد وثواب سه ختم قرآن بوی کرامت کند ان الله تعالی **چهارم**
هر که بعد از وضو بگوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم وسوره انا انزلناه بخواند
ثواب هفتاد ساله عبادت دریابد **پنجم** هر کسی در صبح پیش از وضو هفت بار
کلمه لا اله الا الله بگوید خدای تعالی هشت برابر بهشت بوی کرامت کند **ششم**
هر کس وضو سازد وصد بار سبحان الله وصد بار الحمد لله وصد بار الله اکبر
وصد بار لا اله الا الله بگوید خدای تعالی مجموع گناهان او را بیامرزد **هفتم**
روایت میکند حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام از پیغمبر صلعم که هر که از وضو
ساختن فارغ شود تشهد بخواند خدای تعالی هشت در بهشت بروی او بگشاید
هشتم روایتیست که چون مؤذن ابتدا به بانگ نماز کند هر که بگوید مرحبا بالقائلین
عدلا ومرحبا بالصلوة واهلا خدای تعالی صد هزار نیکی در دیوان آن ثبت
کند وصد هزار گناه محو کند **نهم** هر کس داخل مسجد شود وبگوید اعوذ بالله من
الشیطان الرجیم آن روز از شیطان در امان باشد **دهم** هر کس بعد از فریضه نماز
ده بار بگوید استغفر الله خدای تعالی او را بیامرزد **یازدهم** هر کسی بعد از فریضه
آیة الکرسی بخواند تا فریضه دیگر در امان رب العالمین باشد **دوازدهم** هر کسی در عقب
هر نماز سه نوبت قل هو الله بخواند او همراه وی بود تا او را به بهشت رساند
سیزدهم هر که در محل غروب آفتاب چهار بار بگوید لا اله الا الله والله اکبر خدای
تعالی جمله تن او را از آتش دوزخ نجات بخشد **چهاردهم** هر که در محل فرو شدن
آفتاب در وی نگاه کند تشهد بخواند روز دیگر آفتاب طلوع کند پنجاه ساله
گناه او آمرزیده شود صدق **پانزدهم** هر که در آن وقت که آفتاب فرو شود بگوید
اعوذ بکلمات الله التامات کلهن من شر ما خلق در آن شب گزندی بوی نرسد

گناه او را
حق تعالی

79

در امان حق باشد **شانزدهم** هر که مداومت کند باین کلمات جان کندن
بروی آسان شود لا اله الا الله الحی القیوم سبحان الله رب السموات ورب
العرش العظیم والحمد لله رب العالمین **هفدهم** هر که در خواندن این دو آیت مداومت
کند خدا او را از شر شیطان وبلای ناگهان در امان دارد الذی نزل الکتاب
وهو یتولی الصالحین فان تولوا فقل حسبی الله ولا اله الا هو علیه توکلت وهو رب
العرش العظیم **هجدهم** هر که از چیزی بترسد بگوید الله لا شریک له شیئا خدای
تعالی شر او را از وی دفع کند **نوزدهم** هر که در بلائی گرفتار آید بگوید لا حول ولا
قوة الا بالله العلی العظیم انواع بلاها از وی بگردد **بیستم** هر که بامداد بگوید بسم الله
علی نفسی ومالی جمیع آفات از وی بگردد **بیست ویکم** هر که از دشمن یا از قومی ترسی
داشته باشد این دعا بخواند اللهم انا نجعلک فی نحورهم ونعوذ بک من
شرورهم **بیست ودوم** چون در کاری اندوهی در رسد بگو یا حی یا قیوم برحمتک استغیث
بیست وسیم ابوذر گوید چون رسول را اندوهی رسیدی سر مبارک سوی آسمان کردی
وگفتی سبحان الله العظیم **بیست وچهارم** هر که را غمی رسد آیة الکرسی بخواند از وی زایل شود صدق
۲۰۵ هر کس که روز جمعه پیش از نماز صبح سه بار بگوید استغفر الله الذی لا اله الا
هو الحی القیوم حق تعالی جمیع گناه او را بیامرزد ۲۰۶ هر کسی روز جمعه دو رکعت نماز
بگذارد ودر هر رکعتی یکبار الحمد لله وسه بار اذا زلزلت بخواند خدای تعالی او را از عذاب
قبر ایمن کند ۲۰۷ هر کس که بعد از نماز جمعه دو رکعت نماز بگذارد وهفت بار قل هو الله
وهفت بار معوذتین بخواند خدای تعالی او را از جمله بلاها نگاه دارد صدق
۲۰۸ هر کس بعد از نماز جمعه صد بار قل هو الله بخواند وصد بار صلوات بفرستد وهفتاد
بار بگوید اللهم اکفنی بحلالک عن حرامک واغننی بفضلک عمن سواک
حق تعالی صد حاجت وی را روا کند سی در دنیا وهفتاد در عقبی وهشت
روزی فراخ گرداند ۲۰۹ هر که بعد از نماز جمعه صد بار بگوید سبحان الله وبحمده

وازین دو حرف این را

ی

حق تعالی صد هزار گناه او و چهار هزار گناه مادر و پدر او را بیامرزد

۳۰۰ هرکه نماز جمعه بگذارد و از مسجد بیرون آید اللهم انی قد اجبت دعوتک
و صلیت فریضتک و انتشرت کما امرتنی وارزقنی من فضلک الواسع
و بدین مداومت کند هیچ مکروهی بوی نرسد ۳۰۱ هرکه شب جمعه در
خانه خود نماز وتر بگذارد تا جمعه دیگر هیچ گناه بوی ننویسند و بر هر گناهی
که یکساله از وی محو کنند و در بهشت سرای برای وی بنا کنند ۳۰۲
هرکه هر روز سه بار و در روز جمعه صد بار این نوع صلوات بفرستد که صلوات الله
و ملائکته و انبیائه و رسله و جمیع خلقه علی محمد و آل محمد علیهم السلام و رحمة الله روز
قیامت پیغمبر او را به بهشت رساند ۳۰۳ هرکه بعد از نماز جمعه تا زمان فرو
رفتن آفتاب متواتر بگوید یا الله یا رحمن هر حاجت که خواهد روا شود حق

۳۰۴ هرکه هر روزه ده بار بگوید لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم از گناهان
پاک شود ۳۰۵ هرکه روزی بیست و یکبار بگوید اللهم بارک لی فی الموت
و فی ما بعد الموت حق تعالی او را بی حساب داخل بهشت عنبر سرشت گرداند
۳۰۶ هرکه در محلی که سر بر بالین خواب نهد دست راست بر رخساره راست
نهد و سه بار بگوید لا اله الا الله احدا صمدا و لا قوة الا بالله او را عذاب
قبر نباشد ۳۰۷ هرکه در خواب رود آیة شهد الله تا عند الله الاسلام بخواند
پس بگوید علی ذلک من الشاهدین حق تعالی هفتاد هزار فرشته موکل او گرداند
تا روز قیامت از جهت او آمرزش خواهند و او را به بهشت برسانند
۳۰۸ آورده اند که شخصی آیة شهد الله خواند و گفتی یا رب خدایا این امانت
هست نزد تو چون وقت وفاتش رسید چند روز بیهوش بود شد
در نفس آخرین زبانش گشاده شد و میگفت شهد الله انه لا اله الا هو
و وفات کرد هاتفی آواز داد که امانت تو به تو باز دادیم ۳۰۹

هرکه از خواب بیدار شود بگوید لا اله الا انت سبحانک انی کنت
من الظالمین همچنانکه مار از پوست بیرون آید او نیز از گناهان بیرون آید
صدق **حبل ام** ابن عباس روایت میکند که مرا دردی رسیده
بود که هیچ ملاک بود خبر از رسول علیه السلام کردم فرمود که دست راست بر موضع درد
نه و سه بار بگو بسم الله و هفت بار بگوید اعوذ بالله و بقدرته و عزته من شر
ما اجد و احاذر چنان کردم خدای عز و جل صحت کرامت فرمود هر که چنین کند
صحت یابد به فضل خدای عز و جل

باز این چه شورش است که در خلق عالم است
باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است
باز این چه رستخیز عظیم است کز زمین
بی نفخ صور خاسته تا عرش اعظم است

وقف کتابخانه عمومی حضرت آیة الله العظمی ... نجفی - قم

قال قال رسول الله صلعم من لم يحزن بموت العالم وهو منافق فانه
لا مصيبة اعظم عن موت العالم فاذا مات العالم بكت السموات
والارض وسكانها سبعين يوما وما من مومن يحزن
بموت الى كتب الله له ثواب الف شهيد والف عالم ورفع له
عمل شهيد قال النبي صلى الله عم من خدم العالم سبعة ايام فكانما
خدم الله تعالى سبعة الف سنة واعطاه الله بكل يوم ثواب
الف شهيد وعن انس بن مالك رضي الله عنه قال النبي صلعم
لا يخرج العبد في طلب العلم حتى يعتق من النار من
قبل ان يخرج من الدنيا باربعين سنة قال ايضا صلعم من احتقر
صاحب العلم فهو منافق وملعون في الدنيا والآخرة ومن
جعفر عليه السلام قال قال رسول الله صلعم من احتقر صاحب العلم فقد احتقرني
ومن احتقرني وقد النار قال علي ابن ابي طالب عليه السلام قال قال رسول الله صلعم
سالت عن جبريل عن صاحب العلم فقال هو سراج في امتك
في الدنيا والآخرة طوبى لمن عرفهم واحبهم والويل لمن
انكر معرفتهم وابغضهم ومن احبهم شهد انا انه في الجنة ومن
بغضهم وابغضاهم وشهد انا انه ومن دخل النار
العلماء يبقي فيها ابدا عن ابن عباس رضي الله عنه العالم
الذهب والمتعلم كالفضة وساير الناس كالرصاص لا خير فيهم
عن جابر ابن عبد الله قال قال رسول الله صلعم من اذى جاره فكانما قتل
سبعين ملكا فان المومن اكرم على الله تعالى من الملائكة ومن
اكرم جاره وجبت له الجنة ومن اذاه فعليه لعنة الله والملائكة
والناس اجمعين

اذا جلس المتعلم بين يدى العلم فتح الله عليه سبعين
بابا من رحمة ولا يقوم من عنده الا كيوم ولدته امه
واعطيه الله بكل حرف ثواب ستين شهيد وبكل حديث
عبادة سنة وبنا له بكل ورق مدينة وكل مدينة مثل الدنيا
عشر مرات عن جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم جلوس فى العلماء
ساعة احب الى الله من عبادة الف سنة لا يعصى الله فيها
طرفة عين والنظر الى العالم احب الى الله من سبعين
حجة وعمرة ورفع لك بسبعين درجة وانزل الله عليك
الرحمة وشهدت الملائكة ومن شهدت الملائكة وجبت له
الجنة يوم القيمة عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول الله
اذا كان يوم القيمة جمع العلماء يقول لهم عبادى انى اريد
بكم الخير والكثير بعد ما انتم تحملون الشدة من قبل وكرامتى
وتهتدى الناس بكم وابشروا فانكم احبائى افضل خلقى
بعد الانبياء فابشروا فانى قد غفرت لكم ذنوبكم وقبلت
اعمالكم ولكم فى الناس شفاعة مثل شفاعة الانبياء وانى
منكم راض ولا افتضت سوئكم ولا افضح بكم فى هذا الجمع
عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من اعان طالب العلم
اعطاه الله تعالى كتابه بيمينه ومن احب الانبياء كان
معهم ومن ابغض طالب العلم فقد ابغض الانبياء وجزاءه
جهنم وان لطالب العلم شفاعة كشفاعة الانبياء وله فى
الجنة الفردوس عشرة الف قصر من ذهب وفى الجنة الخلد
مائة الف مدينة وفى جنة المأوى مائة وثمانون الف

درجته من ياقوت الحمراء وله بكل درهم انفق فى طالب العلم
حورا بعدد النجوم السماء وبعدد الملائكة ومن صلح فى طالب العلم
حرم الله جسده على النار ومن اعان طالب العلم كتب الله
له براءة من النار وان طالب العلم اذا مات غفر الله له
ولمن حضر جنازته وعن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا
اتيتم المجالس سلموا على القوم واذا رجعتم فسلموا عليهم
فان التسليم عند الرجوع افضل من التسليم اول فقام رجل
من المجالس فخرج ولم يسلم فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم
ما اسرع بالنسى وما من سلم عند الرجوع من المجلس الا
كتب الله له بكل شعرة على بدنه الف حسنة ورفع الف درجة
واستغفر له المجالس الى يوم القيمة وعن ابن عباس رضى الله عنه
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من احب ان ينظر الى عتقاء الله
من النار فلينظر الى المتعلم وما من طالب العلم يمر يطلب
العلم الى باب العلم الا كتب الله بكل خطوة مدينة فى
الجنة ويستغفر له الارض ويبقى له الملائكة انهم عتقاء الله
من النار قال النبى صلى الله عليه وسلم من انفق درهما على تعليم
القرآن اعتقه الله تعالى من النار واعطاه الله تعالى ثواب سبع
سموات وسبع ارضين وما فيهما واستغفر له العرش
ومن حوله والكرسى والجنة والنار واعطاه الله بكل دانق
ثمانين الف قصر من الذهب فى الجنة واربعين الف حور
وقال صلى الله عليه وآله اذا كتب المعلم بسم الله الرحمن الرحيم
فى لوح الصبى غفر الله له ولوالديه واذا قال الصبى بسم الله الرحمن الرحيم

غفر ثمانين من قبله وثمانين من قبل استاده وان كان امه نبير
قال النبي صلى الله عليه وآله اذا تعلم ولد المؤمن فاتحة الكتاب
غفر الله لدابويه ويكون لهما براءت من النار وجواز على
الصراط وامان من العذاب قال رسول الله صلى الله بني الاسلام
على خمس دعائم شهادة ان لا اله الا الله واقامة الصلوة وايتاء الزكوة
وصوم شهر رمضان وحج البيت من استطاع اليه سبيلا قال ع
صلوا خمسكم وزكوا اموالكم وصوموا شهركم وحجوا بيت ربكم
فادخلوا الجنة بلا حساب قال صلى الله من ترك الصلوة متعمدا
فقد كفر ومن ترك الصلوة عامدا بقي في النار ثمانين حقبا
والحقب ثمانين سنة والسنة ثمانين شهرا والشهر ثمانين يوما واليوم
ثمانين ساعة الساعة الف سنة من سنة الدنيا مما تعدون
ثمانين حقبا قال صلى الله عليه الصلوة عماد الدين من اقامها
فقد اقام الدين ومن تركها فقد هدم الدين قال صلى الله
وآله وسلم من ترك الصلوة ثلاثة ايام لم يغسل ولا يصلى ولا
يكفن ولا يدفن في مقابر المسلمين من اعان تارك الصلوة بلقمة
واحدة فكانما هدم الكعبة سبعين مرة واذا كان في البيت احد
لا يصلي رفع الله تعالى البركة من ارزاقهم واعمارهم وينزل
عليهم اللعنة ويخرجون من الدنيا بلا ايمان قال صلى الله اول ما
يحاسب يوم القيمة بعد التوحيد الصلوة قال صلى الله من ترك
صلوة الفجر تبرأ منه الايمان ومن ترك صلوة الظهر تبرأ
منه الانبياء ومن ترك صلوة العصر تبرأ منه الملائكة
ومن ترك صلوة المغرب تبرأ منه القرآن ومن ترك صلوة العشاء

تبرأ منه الرحمن نعوذ بالله من عذابه قال صلى الله ع من لم
يصل صلوة الفجر لم يكن في رزقه بركة ومن لم يصل صلوة
الظهر لم يكن في وجهه نور ومن لم يصل صلوة العصر لم
يكن في اعضائه قوة ومن لم يصل صلوة المغرب لم يكن
في طعامه لذة ومن لم يصل صلوة العشاء لم يكن في الدنيا
مؤمنا قال رسول صلى الله عليه وآله جائني ملك من الملائكة
المقربين مع سبعين ملكا منهم جبرئيل وميكائيل واسرافيل
وعزرائيل فقالوا الحمد لله الذي خلقني مسلما ولا خلقني
نصرانيا وقال النصراني الحمد لله الذي خلقني نصرانيا ولا خلقني
يهوديا وقال اليهودي الحمد لله الذي خلقني يهوديا ولا خلقني
مجوسيا وقال المجوس الحمد لله الذي مجوسيا ولا خلقني كافرا
وقال الكافر الحمد لله الذي خلقني كافرا ولا خلقني كلبا
وقال الكلب الحمد لله الذي خلقني كلبا ولا خلقني خنزيرا
وقال الخنزير الحمد لله الذي خلقني خنزيرا ولا خلقني
تارك الصلوة قال رسول صلى الله ع سلموا على اليهود والنصارا
ولا تسلموا على يهود من امتي قيل يا رسول الله من يهود
امتك قال من يسمع الاذان ولم يحضر الجماعة قال صلى الله
عجلوا بالصلوة قبل الفوت وعجلوا بالتوبة قبل الموت قال صلى الله
من صل صلوة الخمس في الجماعة اعطاه الله تعالى ثواب الف
شهيد الذين قتلوهم في سبيل الله تعالى الصابرين المقبلين
غير المدبرين قال رسول صلى الله عليه وآله الكفيكم من النعيم
الدنيا الايمان ومن سيرهم الدنيا القرآن ومن اشتغال الدنيا

٨٤

الصلوة ومن عيرة الدنيا الموت قال صلى الله ع من ترك الصلوة
فی امور الدنيا فتح الله تعالى على قبره سبعين بابا من النار
وكتب الله تعالى على باب جهنم قال رسول الله صلى الله ع من صلى
صلوة الفجر مع الجماعة فكانما حج مع آدم عليه السلام عشرين
حجة ومن صلى صلوة الظهر مع الجماعة فكانما حج مع ابراهيم عليه السلام
اربعين حجة ومن صلى صلوة العصر مع الجماعة فكانما حج مع موسى
عليه السلام ستين حجة ومن صلى صلوة المغرب مع الجماعة فكانما
حج مع عيسى عليه السلام ثمانين حجة ومن صلى صلوة العشاء
مع الجماعة فكانما حج مع محمد صلى الله عليه وآله وسلم مائة
حجة قال النبي صلى الله المصلي المنتظر الى الصلوة فكانما في الصلوة
صدق رسول الله وقال رسول الله ص اذا صلى صلوة بفرائضها وواجبا
وسننها ومستحباتها فيقول الصلوة له حفظك الله تعالى
كما حفظتني صدق قال النبي صلى الله المنان على الفقراء ملعون
في الدنيا وملعون في الآخرة والمنان على ابويه ولخويه
بعيد من الله وبعيد من الرحمة كما اوحى الله تعالى
الى موسى قال اطع والديك ان كان كافرين فان عاق
الوالدين تلعنه السماء من فوقه والارض من تحته حيا
وميتا والاخلاص لي عندي قال رسول الله صلى الله يخرج من
جهنم حية اسمها حريش راسها في السماء وذنبها في
تحت الثرى وشقيها بين المشرق والمغرب وتادي
في العرصات القيمة اين اهلي فقال جبرئيل ع ما اطلب
يا حريش قال اطلب خمس نفر من امة محمد صلى الله عليه وآله